

علیه السلام

۵۸۸



دین
کتابخانه



جو دنیا معدود و حدیث ملازم حضرت مالک الممالک علی الاطلاق
است که صف آرایان معرکه شریعت و حقیقت و شکر
کشان عرصه ملت و طریقت را اسلام الله علیهم اجمعین
به تسخیر ممالک قلوب مشرکین و فسق و فجح خطا فیه الحمدین
و کفر با سپاه هدایت دار شاد فرستاد تا بضر برفاق
معبان تو بلات نفسانی و کسر اعناق مردان تنخیمات
شیطانی ولایات مذکوره را فتح نموده و فاطمان بهم و سناکنان
هم اتمواضع را باج ده ایمان و طاعت و خراج گزار توحید و
عبادت سبخته از ظلم ظالمان کفر و ضلالت و جور جائران
عصیان و عوایت نجات بخشیدند و ارواح طیبه و نفوس را کبریا

که در آن اهل کینه محبوس محبوس هوا جس و سبحون سبحن و سادس
 بودند را نئی داده بهمالک مامون الکساکک صالح و سدر ادر سائیدند
 به تخصیص سپه سالار خیل انبیا و سمر و قوج اصفیاد ملک ختم
 نبوت کامرو او در گشود راستد امت رعالت فرمان فرما محمد
 المصطفی و احمد المصطفی * شعر * باغ العلی بکما که * کشف
 الکریمی بحماده * حننت جمیع خصاله * صابوا علیه و اله * که اخلاص
 کزینان که سیر که و فرمان پذیران مدینه طیبه و عموم متقیان او
 امر و نواهی و استمعان احکام الهی را از سحر ای خونخوار
 شرک و معصیت و بیبای بوار کفر و شقاوت بر آورده
 خوش نشین شهرستان اسلام و ایمان گردانید و صنادید
 عرب و اکاسره عجم را بصلابت * ابا النبی بالسیف * و گردن
 کشان آفاق و جباران عالم را بهبابت * نصرت بالرب *
 مطیع و خوار و تبار بانه * حتی يعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون *
 بقاد و باج گذار ساخت * شعر * شانه یجهان در نبوت
 بسنی * وز معجزه جان دشمنان را خستی * شانه مرد و هفتیه
 کردی بد و نیم * مردانه مصاف بد را شکستی * اما بعد
 اقل الحقیقه بل لا شیم فی الحقیقه * ع * دیدد از دست ده
 بسر ما شس * ابن محمد ولی احمد الهادی بشتاب الد بن

طاش و فقه الله بمرک ماسو اد و جعل عقباه خیر امن دنیا
 بعرض مستبعمان و قایع جهمان و متحصصان حقایق جهان بیان میر نمایند
 که چون رقتن نواب مستطاب مستغنی عن الاللقاب
 لکن ر کین بیت الشرف خلافت کبری اسطو انه قایم
 و ارا السعادت ساطنت عظمی بجا، عرب و عجم صاحب سعید
 دقام عمدة الملک میر محمد سعید اردستانی النخاطب من
 حضرت النخاقانی بیار و فادار خان خانان سپه سالار تجا و زانه
 عن سیما الصغار و الکبار و ضاعفت نواب حسنة
 بالنبی و الالاطهار یرک آشام خو نخوار باد و وازده
 هزار سوار و بیار و تاشش ماد بمنطوق (قید الماء اشد
 من قید الحديد) محصور طغیان آب بودن و بهتلاهی بلای اقسام
 اسقام و و با و و غای آشامیان پر دغا و فقه ان قوت و غذا
 گشتن و به انواع تعب و محن که تقریر از بیان و تحریر از
 بیان آن، بحر و قدور معرفت است مستحسن شدن و بمحض کرم
 کریم ذوالمن و بفضل مفضل مهیمن از ان گرداب نایل
 و جاه بابل دستگاری یافتن از امور غریبه جریست افزا و واقع
 عجیبه جریست ناست و بنا بر آنکه اظهارد این ماجرا بصریح و کنایت
 و ارقام دکت بسند مرضی طبع مشکلی بسند نواب است بسند و

و یقین حاصل بود که این وقایع کماهی و این حقایق کما پندگی در
افراد واقع و افعه نو یسان و مکاتب و استان که بهند و استان
بهشت نشان مرسل کردیده مثبت نگشته لهذا این بی مقدمه
که از حصار آن سفر کثیرا لا خطارا از چین توجه بهم آشام
تا هنگام ارتحال نواب نجفیه فرجام بداد اسلام شامل راه
یافتگان شبانه روزی در مجلس خاص بود با وجود تفرق بال
و تشتت حال بنده از آن احوال و انموذگی از آن ملال
و برخی از خصایص آن ملک و افر کلال و بعضی از اوضاع
آشامیان بد فعال و سکه جبال آن محال بعد از ارتحال
نواب غفران مال مرقوم خامه صدق مقال بر سبیل استجمال
ساخت و از اطنا ب و تطویل در عبارات و اکتاف و تلهیف
در استعارات و ایراد الفاظ مغلقه و ایتان کلمات غیر مانوسه
که مهمل طبایع و مخمل ضمیر است احراز و اجتناب واجب
شناخت تا بنظر افاضت ماثرا شرافت و اعیان و اکابر
و اصا غرهنده و استان بل کل جهان رسیده موجب از دیاد
نقد ایشان بر فضل ملک منان و افزونی بصیرت در عواقب
امور و دران گردد و از آنکه مطمع خاطر با مغل مصداقتم و با
ند وستانی معاندتی و مطمع نظر محمدت یکی و مذمت دیگری نبوده

سعی و تقصیری و نیک و بدی که از هر کس بوقوع آمده
 بی کم و کاست بقلم در آورده و چون تخمیر طینت انسانی
 و تعجیب نسبت حیوانی بی رشمه ظمعی تربیت نیافته مقصد اصلی
 و مطلب کلی بر تالیف این وقایع و تسوید این صفایح آنست
 که اگر این نسخه بشرف مطالعه بزرگی قدردان آمده
 مرغوب خاطر شریفش افتد شاید توبه سزد دل داشته نوعی
 نماید که غواصان بحور انظام امور جمهری یعنی مقصدیان حضور
 پر نور بنوعی طلب بدرگاه عرش اشتباه این بالفعل خرفی
 بالقوه گوهری مجهول القدر را از قعر بحر تعیناتی بنگارند و غرقاب
 توقیف این صوبه بر آورده در سلک استادانگان پایه سمریز
 عرش نظیر شمسک سازند * شعر * چون کمان حلقه بیکانه ایم
 با چندین پسر * زور بازو دست ما را بر قضا پیچیده است *
 در جای واثق وامل صادق ان که بهمن توجیه محسنی از اعیان درگاه
 خلافت و مشفق از بار یافتگان با نگاه سلطنت داعی هاین نمنا
 واصل شود و داعی را بحکم خبر صحیح * من كان في حاجة أخيه كان الله
 في حاجته * تمنیات دنیا و آخرت حاصل گردد و طمئین از مطالبه کتمه گان
 این نسخه و مامل از نظر آگسندگان درین راه که آنکه فحوا می
 * من صعب نقل استهدف * را نیاسنیاساخته بعین عنایت

ملحوظ و بنظر مرحمت منظور گردانند و اگر بر سهو و خطائی مطلع شوند
مضمون صدق مشحون (من منز علي اخيه ستر الله عليه في الدنيا
والآخرة) را در نظر داشته بگذرک حک و قلم اصلاح سترت
سازند و حیا و میثا بر مؤلف منت نهند * شعر *

ز پیر و جوان دارم این التماس * که پوشیدن عیب دارم نه باس
همه باری و آشنائی شوند * شکست مرا مویائی شدند *

به بینند اگر معنی سینه ریش * برهم نوازندش از لفظ خویش *

و گردد راج لفظی نه بینند پر * بمعنی کنندش لبالب زد *

شدند از بگو تا هی دید باز * سنان زبان شان نگردد دراز *

و چون این تالیف شعر از فتح و عبرت است لغتیه عبریه

موسوم شد و بر مقدمه و دو مقاله مرتب گشت مقدمه و ذکر

باعث نهفت لشکر باد شاهی بولایت کوچ بهار و آشام مقاله اول

در ذکر تسخیر کوچ بهار و شعر از احوال آن دیار مقاله دوم

در شرح فتح آشام و بندی از حالات آن مقام و نجات یافتن

اهل اسلام بعد از تعب تمام ازان مرز و بوم خون آشام

* مقدمه در بیان سبب توجه اعلام *

* ظفر فرجام به تسخیر کوچ بهار و آشام *

چون در زمان فتولیهاماری بهندگان اعلی حضرت صاحب قران ثانی

که در سنه ۱۰۶۸ ثمان و ستین و الف بھری روی نمود
 بیم نراین راجه کوچ بہار جرات و جسارت و ز زید دیر گہورہ گہات
 تاخت او زودہ جمعی از رعایا و سکنہ و نسوان مسلمہ
 و نبات مومنہ را اسیر کردہ برد و بقصد ملک کامروپ کہ باجوہ
 کو اہستی و توابع ان را نامند و داخل ممالک محروسہ بادشاہی
 بودہو اناتہ و زیر خود را با حشری انبوه فرستاد و جی دہج سنگہ
 راجہ آشام را از استماع این معنی عرق طمع بحرکت آمدہ از
 و خاست طاقت نیندیشیدہ جمیع عظیم بزادہ دریا و خشکی
 بسست کامروپ روانہ نمود و میر لطف اللہ شیرازی کہ
 قوجہ ار کامروپ بود از طرفین سیلاب بالا را متوجہ خود دیدہ
 بنا بر یاس از آمد او یقین بعدم کومک قطع نظر از ہر چیز کردہ
 و مضمون (من نجی براسہ فقد ریح) بر زبان راندہ برآہ آب
 سرعت برق و باد خود را بحوالی جہان گیر نگرد سائید * شعز *
 گریزی بہنگام و سر بر بجای * بہ از پہلوانی و سر ز پریای *
 و بہو اناتہ از توجہ کردہ آشام خبر یافتہ و فحوائی * العود احمد *
 را کار بستہ گلابانگ فراہ بردم زد و منغلبہ آشام تمام ملک کامروپ را
 ی سنازعتی مملک گشتہ یچاروب نہب و غارت رفتہ و صامت
 و ناطق آند یار را بملک خود بردند و بہدم ابلہ و تخریب امکانہ پرداختہ

اصلا آثار محمودی در آن سرزمین نگذاشتند و چون
شاهزاده شجاع بحال خود گرفتار بود بی مانعی تا حوالی موضع کمری
باری که در پنج منزلی جهانگیر نگر است متصرف گشته و در
موضع هفت سله قریب لری باری تهمانه ساختند و قبل ازین
نیز راجه آشام سید ابا بکر را با هفتصد هشتصد سوار و پیاده
بی شمار از حوالی جهم پره در زمان حضرت جنت مکانی و
عبد السلام را با قریب هزار سوار و در حال بسیار و اموال
و اجناس افزون از شمار از کواپتی در اوایل جلوس
اعلی حضرت صاحبقران ثانی اسر ساخته برد و بودند و هیچ
یک از حکام بنگاله را درین مدت مدید توفیق انتقام ز فیتی
نشد درینو لا که اولنگ اقلیم هند بمقدم مایون جهان
گیری خلاصه دو دمان حرم با بری نقاد و خاندان اکبر تیموری
شهریار کشور گیر عادل باذل شه نشاه گیتی ستان
در یادل قهرمان الهام والظین ظل الله فی الارضین سلطان
السلطین و خاقان النخواقین حامی الشرع و بنا دالله راعی
الملت و عباد الله المدعو فی الارض و السماء المنیر ابوالکظفر
محمی الدین محمد اولنگ زیب بادشاه عالمگیر خلد الله ظلال
بعد الله علی روس الصغیر و الکبیر زیب و زینت یافت و اشعه

مرحمت نواب مستغنی عن الالقاب شهبه شمالا له بعنوان صوبه
 داری بروجنات احوال سکنه بنگاله ناقت بمقتضای * شعر *
 تو بد کننده خود را بر وزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست
 کینه گزار * زمانه در صد مکافات در آمده حسب الفرموده
 نواب مستغنی عن الالقاب سال سیوم جلوس میمنت
 مانوس مطابق سنه اجمعی و سبعین و الف بجمعی
 رشید خان باجمعی دیگر از امرای بقصد انتزاع ملک کامروپ
 از دست آشامیان منکوب متوجه گشت و راجه سبجان سنانکه
 نیز با فوجی از مردم بادشاهی بنا دیب راجه کوچ بهار داهی شد
 و متعاقب مرزا ایک شجاعی که در سناک ملا زمان نواب
 منملک بود با هزار سوار باکو مک راجه سبجان سنانکه روانه
 گردید درین اثنا وکیل پیم نراین راجه کوچ بهار سفارش نامه یکی
 از اعیان و رگانه خلافت و مقربان بارگاه سلطنت را
 آورده التماس عفو تقصیر پیم نراین نمود نواب مستغنی
 عن الالقاب نامه سطور را ناخوانده فرمود که وکیل را بهوکل
 سپارند تا به اراضی یافت برده تکلیف هزار گره خوردن یا نوشته
 را که آورده زهرمار کردن نماید وکیل مذکور که از اشتداد
 جوع حصول مطلب شفاعت نامه را القمه حرب و شبرین

تصور نمود و بعد امید از آن ممسکی ساخته بود اسما را فرموده در آن
 نوشتار روی حیات دانسته و دندان بر جگر فشرده بصدد
 تاختگاری آن نسخه ناگوار را قرطبی کرده فرو برد و پای استراحت
 در خانه زنجیر دراز کرد چون رشید خان تا موضع رنکاماتی که
 از توابع کامروپ است از جنگ اشامیان منکوب مستخلص
 ساخت و بسبب کثرت عدد و عدت مخالفان و قلت
 شامان و سردانجام خویش صلاح در پیش رفتن ندیده در
 موضع مذکور متوقف گردید و راجه سبجان سنگ نیز بنا بر آنکه
 یک دو در که در و از دازگی و خشت ساخته قلعه مانند بود بالای
 آل غریب باند مشحون بد رختهای عالی تنومند محموق بیچنگل
 پر خطر و خندق عمیق پهناور مملو از مردان و غارتو پهای صور آوا و
 راه شمار فی که بملک کوچ بهار آمد و شد می شد همان بود
 و قبیح آن خالی از اشکالی نبود و بر شکل نیز رسید کاری
 از پیش نبرد نواب مستغنی عن الالقاب عازم آن شد که
 بذات خود تجشم فرموده سرای کرد و راجه اشام و کوچ
 بهار در دامن روزگار ایشان نهد *

* مقاله اول در ذکر توجه نواب مستغنی

عن الالقاب یا استیصال بیم نو این راجه

کوچ بهار و فته آن سرزمین بتائید آفرید کار *

رایات نصرت آیات نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر سنیسی
 که در مقدمه مذکور شد شب هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس
 سیمت مانوس مطابق سنه ۱۰۷۲ هجری و سبعین و اللف بمحرم بقصد
 کوچ بهار باهتر از آمد و احشام خان بحر است جهانگیر نگر و نواحی
 آن حسب الفرموده در خضر پور اقامت نمود و معاملات مالی
 سرکار بادشاهی برای و رویت رای بهگو تیدس دیوان
 خالصه و مهات سرکار نوابی بصوابه و اید خواجه بهگو نت و اس
 شجاعی منوط و مشعل گشت و میر غازی بن خدمت بخشیکری
 و واقعه نویسی و محمد مقیم با تمام مهمان نوازه تعیین شدند
 چون موکب طفر قرین بموضع بر نی تله رسید خدمت محرم و احوال
 و ائصال زیادتی سرکار و جنود ظفرت عار و اناه گهواره گهات
 شدند و بعرض نواب مستغنی عن الالقاب رسید که شوارح
 معروفه و طرق مسالو که کوچ بهار زیاد از شده است هزارند از
 دوتا بجانب ملک بادشاهی و یکی سمت مورنگ و در راه
 که بجانب ملک بادشاهی دارد یکی معروف و یک دوازده مذکور
 است اگر آن دروازه مفتوح شود تا شهر کوچ بهار دیگر محکم
 دو چار شکر نصرت آثار سخو آمد شد و دوی می موسوم بر راه
 که هونتا گهات است و بر نکاتی اتصال یافته و راه باریکی مشتمل بر

نالهای عظیم دارد و در طرف آل ناکوچ بهمار جنگلیست که از
 تشابه اشجار و تراکم درختهای خاردارش مال را
 یارای مرود باد را مجال عبور نیست اما یک راه دیگر بصوب
 ملک بادشاهی است که آل انطرف بقدر اطراف دیگر
 از تفاح ندارد لیکن تا شهر کوچ بهمار جنگل انبوهی از نی بار یک
 میان تپی دارد و راجه با ستظها در همان جنگل از محافظت آن
 راه مطمئن خاطر است مویکب ظفر قرین بصوب همین راه
 سیومی بحرکت آمد و نوارده مقدر شد که در ناله که از گهواره گهات
 آمد به بحر برهما پتر مالحق گشته نگاه دارند و راجه سجان سنگه
 باهرا ان سالخ در بیع الثانی حسب الفرموده در حوالی راه مذکور
 باشکر ظفر اثر پیوست غره خمادی الاول پای آل راه سطور
 منزل گشت جمعی از عقهوران که بحر است قیام داشتند
 حرکت المذبحی نموده گریختند و بیم ماه مذکور نواب مستغنی
 عن الالقاب داخل آل که سرحد ملک کوچ بهمار است شد و از
 شوق احراز ثوبات اخروی و نیکنامی دینی و دنیوی بذات خجسته
 سمات خویش مقصدی سربراهی راه ساختن شده
 از بام تا شام بر پشت اسف بود و بدان کار قیام می نمود
 و از ابتدای نخصت از خضر پور نا انتهای معاد دت از فتح ملک

آشام آن مستغنی عن الالغاب بر مرکوبی جز خنک جهان نورد
 رقم اختصاص نکشید با لحنه فیان و پیاده های توپچی جنگل را
 زبردست و پایت کرده سواران اسب بران سیرانند
 و اهل اردو از بی افواج می آمدند و خیلیک تعب اسب
 و آدم می کشیدند چون عساکر فیروزی ماثر به منزلی شهر
 کوچ بهار رسید راجه خالک سبیل فرار گشت و بیای کوه
 یوتنت رفته نشست در انشای طی ساقی شکر ظفر اثر
 بدریای رسید که از بعضی ستو ظنین آن ملک سموع میگشت
 که درین دریاها یاب نایاب است و هرگز نشده اتفاقا پیدا
 شد و شکر غبور نمود و ششم جهادی الاول انهای جنگل و ابتدای
 حوالی شهر کوچ بهار معسکر شکر نصرت شمار شده هفتم
 ماه مذکور اعلام ظفر فرجام داخل کوچ بهار گشته سیادت و
 قضیاست بناه سیر محمد صادق صدر ما ذون شد که اذان بالای عمارت
 راجه رفته بگوید صدر عالیقدر به امور به قیام نموده شمار اعلام
 که از زمان ظهور رسید انام علیه افضل الصاوة والسلام
 تا حال در ان مقام گم نام بود بلند آوازه گردانید کاشوف ضمیر خیر
 مستحبرن احوال عالم باد که کوچ بهار ولایتی است ما بین شمال
 و مغرب بنگاله مایل بشمال طوشش شرقا و غربا از ابتدای برگنه

بیشتر بند که داخل ملک بادشاهی است تا پاپ گانو که سر هر
 ملک مورنگ است پنجاه و پنج گروه جریبی و عرضش
 جنوباً و شمالاً از پرگنه تاجات که از جمله ممالک محروسه
 است تا پاپو سکر پور که متصل بکهنو تا گهات است
 پنجاه گروه جریبی است و کوهستان بهوتنت که سکن قوم
 بهوتیه است در سمت جنوبی کوچ بهار واقع شده تا ننگ
 و بار چه بهوت و پری و آهوی مشکین در آن کوهستان
 می شود ملک کوچ بهار در گوارایی و غد و بت ماء و اعتدال
 و لطافت هوا و طراوت و نضارت سبز و ریاحین و
 نظافت و نزاهت آنکه و ساطین از سایر سرزمین شرقی
 هند کمتر است اشجارش از آثار * و فاکه و ممای تخیرون * بهار
 و انهارش از میاه * لا بصدعون عنها ولا ینزفون * سرشار
 سوادش بیاض دیده مردم را سرمه آنجا و فضایش
 تنگ دلان و سعادت که غم را دلکش مرغزارش چون
 فرادیس آرام راحت افزا و بساتینش مانند روغانت
 جنات روح افزا *

* بیت *

هوایش اعتدال جان گرفته * نم از سه چشمه حیوان گرفته *
 رسیده بهبزه آیش تا کمرگاه * در آخنش زده بهر سبزه خرگاه *

اگر برسد بزرگاش بونی. بقرسنگ * سرموی نیابی از عفران رنگ *
 صفیر مرغکان بر هر سر سنگ * گلش خوشترنگ و مرغانش خوش ^{آهنکب *}
 گوید در آن ملک خوب و سایر میوه های هند و بنگاله مرغوب
 می شود نهال با در دار قلل گرد در آنجا مشاهد نمود شد
 باغش شاخ بار یک بالای چو بهای که پیشش نصب کنند
 میدواند و خوشه هایش مانند خوشه های چغاله انبه که اهل هند آن را
 موله گویند از آن شاخ می آویزد و این ولایت اگر کماینبی ضبط
 در آید شاید محصولش هشت لک روپیه بشود متوطنش
 از قدیم دو قوم اند سیچ و کوچ و راجه از قوم اول است
 سکه بر زرمی ز در روپیه نر اینی مضروب این ملک است
 زمینداران هند راجه های این ولایت را عزت بسیار می کنند
 و از اخلاف راجه های اسلاف معتبر که قبل از ظهور اسلام
 بوده اند دانند و این بیم نر این راجه بود عالی منشش عشرت
 پیشه صاحب تصرف معاشرت اندیشه لب از
 لب پیاله پرنگرفتی و دست از گردن صراحی بر نداشتی در
 کاخ دماغش جز صدای نغمات دغنیان رعنانه پیچیدی و در
 آغوش خیالش غیر از تمنای صحبت سرو قدان دلربا
 نگنجیدی از هوای عیش پروای ملک نداشت و از هوس

عشرت بکار حکومت نمی پرداخت * * شعر *

* بسا مالکی که سستی داد از دست *

* گریزد دولت بسیار از دست *

عمارات بادشاهانه دل نشین بقهرینه مشتمل بر قمام و خاص و
 غسل خانه و درشن و غلوت و صرم سرد و خواص و نوره
 و حمام و فواره و آبشار و باغچه در کمال حضرت و نصرت
 ساخته و شهر نیز بطرح آباد شده کویچه ای همه بقهرینه و خیابان دار
 و طرفین خیابان درختان موزون مستوی ناگیس و کچنار
 و عرب آن مردم شمشیر و تفنگ و تیر است تیرا اکثر زهر آلوده
 پیکانند بمحرد رسیدن با حمام موضع جراحت ورم کرده
 محروم مردم هلاک می شود علاج گیر و خوردن و بر سکل
 زخم مالیدن است و گویند بعضی از مردم آن ملک افونی
 نیز دانند که بر آب خوانند و بمحروم خوردانند نجات یابد تخم
 حسن و جاهت در مزارع اشخاص ذکور و اناث آن ملک
 کمتر سبزی می گردد القاصه چون یک روز قبل از وصول بشهر
 جاززه بودند که هیچکس متعرض عرض و مال رعیت حاضر و
 غایب نشود بعد از دخول شهر چند نفر از سوار و پیاده
 لشکر را گرفته آوردند که بزی و گاومی و چند تا کیله از خانهای رعیت

فراری گرفته بودند بموجب فرموده نواب مستثنی عن
 الالقاب تیری در پینی کرده و اشیای مذکور را از گردن شان
 آویخته گرد شهر و شکر گردانیدند استماع این معنی موجب
 استمالت رعیت شده اکثری بجای مسکن خود آمده آباد
 شدند و پسر راجه از پدر گرفته بملازمت نواب مستعد
 گشت و بطوع و رغبت شرف اسلام دریافت راجه
 این پسر را صاحب داعیه دانسته همیشه در قید داشت
 بعد از دیدن پسر یقین شد که آنچه پدرش گمان برده بود
 نجان است و مقدار بایش راجه نیز از این معنی مستنبط
 گشت اسفند یار بیک ولداله یار خان مرحوم بگرفتن بهوانا ته
 که رائق و فائق مہام راجه و رعیت بود و بصوب دامن
 کوه مورنگ گریخته تعین شد و فراد خان نیز بهمین کار از راه دیگر
 روانه گشت رضا قلی بیک اباکش که از رفقای اسفندیار
 بیک بود بهوانا ته را گرفته آورده ساحل و محبوس کردند
 و حسب الفرموده عمارت یک و دار را باز بین هموار کرده
 از هر طرفش تا صد گز جنکل بریده میدان ساختند و یک صد و
 شش توپ و یک صد و چهل و پنج زنبورک و یازده را چنگلی
 و یک صد و بست و سه بندوق و دیگر آلات توپ خانه

و بعضی احمال و ائقمال که راجه نتوانست بر د بسمر کار باد شاهی
ضبط شد و اشیاء توپ خانه بحسب الفرموده به جها نگیرنگه
مرسل گشته باقی اسباب را محمد عابد بیوتات شروع در
عرض دیدن نمود و جمعی بتعاقب راجه که در موضع کتهل بار می
که در پای کوه بهوتنت واقع است نشسته بود تعیین شدند
آن مخذول از استماع این معنی بکوه مسطور که صعود سواد
بر آن متعسر بلکه متعذر است بالا رفت متعجزه نصرت فریاد
یک زنجیر فیل و چند اسب و گاوان بهل را که در پای
کوه بودند مع یک نفر از مردم بهوتیه گرفته آوردند و از نظر
گذرانیدند فیل و غیره بسرکار باد شاهی ضبط شد و آن بهوتیه
چون عجز بسیار نموده معروض داشت که اگر بجان امان یا به
پروانه که بنام راجه بهوتنت صادر شود باور سائیده جواب
می آردم بانعام زر سرافراز گشته خامت امان پوشید
و اند تفریر آن بهوتیه معلوم شد که دهر مراج نامی راجه آن
کوهستان است و صد و بیست سال از عمرش گزشته
و چون مرتاض است غیر از کیله و شیر چیزی نمی خورد و از سایه
حفظ نفسانی و مستلذات جنائی مجتنب و محترز است
و در کمال عدالت و شفقت با رعیت بسر می کند و جمعی

کثیر و جمعی غفیر را دالی و قهرمان است در وسط ملککش نهری
 از میان دو کوه جاری کم عرض اما بسیار تند و عمیق و از بخیری
 از آهن بالای آب بسته اند و هر دو سر از بخیر را بسنگهای
 طرفین نهر بند کرده و از بخیر دیگر محاذی از بخیر مسطور بر فوق آن
 بار تفاع قد آدمی تعبیه نموده مترددین پای برز بخیر اسفل
 نهاده و دست برز بخیر اعلی زده عبور نمایند و طرفه آنکه اسپان
 قانگهن و جمیع احمال و اطفال را نیز ازین آب بر همین از بخیر
 گذرانند و الحمد لله علی الراوی آن بهوقیه سرخ و سفید
 و تنومند بود و موی سرد را از مایل بزردی از اطراف در
 و گردن فرو داشته داشت و لباس بهاسی یغرا از لنگ سفیدی
 که ستر عورتین ساخته نبود گویند زن و مرد این قوم بهلین
 هیات و وضع می باشند زبانش با زبان مردم کوچ بهار موافقتی
 داشت پروانه بنام دهر مراجع عرض صد دریافت که بیم نراین را
 گرفته بفرسند یا از کوهستان خود بدیدار کنند بهوقیه مذکور پروانه را
 برده عریضه در جواب آورد بعد از مسکنت بی نهایت
 مندراج بود که بیم نراین بی استصواب من باین کوهستان
 آمده و ناخوانده همان را امرت اقتضای اضار و اخراج نمی کند
 و حال آنکه وجود و عهدشش اکنون که از جای پاشد علی السویه

است چون پیش نهاد هست و الا نهست تنبیه را چه آشام بود
از تادیب بهوقیه اغماض نموده و شهر کوچ بهار را عالمگیرنگر
نام نهاده و اسفند یار بیک را حسب الحکم جهان مطاع عالم
سطیع بخطاب خانی سرافراز کرده و تار سیدن عسکر خان
که از درگاه و الایجاه حسب الالتماس نواب مستغنی عن الالقاب
بفوج اری تعیین شده بود بجز است کوچ بهار با چهار صد سوار
از ملازمان سرکار خود و هزار پیاده بند و قبحی بادشاهی و دیگر
منصبداران نگاهداشته و قاضی سموی شجاعی را بدیوانی
و سیر عبد الرزاق و خواجه کشورداس منصبدار ابامینی تعیین نموده
حازم آشام گشت *

* مقاله دویم در ذکرا نهضت مرکب ظفر انجام *

* بیچانوب آشام و فتح ان ملک بعون ملک علام *

رایات فیروز آبات بست و سیوم جمادی الاول سنه مذکوره
بعزم غزوه کفما را آشامی و تسخیر دیار آشام از راه کهنه گهات
روانه شد صعوبت راه و انبوهی جنگل چنانچه از افواه شنیده
می شد همچنان بود چون رنگاماتی محل نزول شد رشید خان
و همرازان او و نواره بادشاهی و لشکری بشکار ملحق گردیدند
از اینجاست جایی که عالم جهان افرین بدان محیط است طرفین بحر برهما پتر

بکوه صحاط است و چون بر اهری زمیده ازان اطراف که ملک
 ایشان با شام نزدیک بود و تسخیر آن دیار در نظر عقلم قاصر
 شان دور می نمود اعدا دنیو د مقرر شد که امارت بناه دلیرخان
 که بستت هراولی شکر ظفر اثر شسم است با میر مرتضی
 داروغه توپخانه بادشاهی کنار در یار ادا اهری دانسته و جنگل
 ساحل بحر ابد ستیاری توپچی و پامردی اخیال پایمال
 کرده و راه ساخته میرفته باشد چون که کارهای جنگل لغت است
 و قوت بانس بودند و فیان از شکستن آن خط عجز به بینی
 می کشیدند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر شفقی که
 باستخا ص سلمین و استیصال مشرکین و اعلائی اعلام
 اسلام و اعدام رسوم کفر و نظام داشت کمر جرد و اجتهاد
 بر میان غزا و جهاد بسته و آستین * جاهد وافی سنبل الله * را
 بدست و * ادا بهم فتحا قریبا * بر سر مالیده بانفس نفیس اهتمام این امر
 می نمود و پیاده ها و اخیال زیر دست و پا که کارها ادا بست کرده
 می شکستند اکثر ایام آن قدوه انام از زمانی که مسافر جهان گرد
 هر بر راه انق مشرق سواد شدی تا آوانی که بحر خا مغرب
 رخل اقامت افکنده می به ترتیب راه اپناستن جمجمه نایه نی و گاه
 و گذر انبدن مطایای ناتوان سقط باران اوج و حفیض

مهالک در نایدن عجز و مساکین از ضیق مسالک قیام
 نموده جزبادهای صوابات لمحه از ان کار متقاعد نگشتی. جمجمه
 بسیار و ناله های جمجمه دار و غیر جمجمه دار بسیار دوچار
 شدند لیکن ناله ها اکثر پایاب بودند و بی جهت و عوبت راه و دیر
 رسیدن نواره سر ابالی آب زیاده از دود و نیم گروه
 منزل نمی شد و هنگام نزول هر کس در مضر بخیام و مربوط
 انعام خود جنگل بزی نموده در حل اقامت می انداخت تعب
 و مشقتی که درین راه به خلق الله رسید از چیز تحریر بیرون
 است. محملا هر گامی که راه رود درین راه می نهاد اگر برود زنی
 افتاد بر در می آمد و هر قدمی که سالک درین طریق سوکلا
 علی الله بر میداشت دست از دنیا و مافیها شسته در صحرای
 فنا فی الله می گذاشت سنان بیخ سرتیز که مکره شکسته بهای
 هر ذی حیاتی که میرسد در سپنه می نیجاید سیاهی منعمت سطر
 هر سواری که میخورد از باد پای بقا پیاده می کشت آق ذوقی قوت
 بند و فحیها از شکستن که مکرانم ضعف می کشید و کمان توانایی
 پیاده های تیرانداز از ناچاقم سختی راه سناش گوشت گیر سستی
 میگردید خالق در مشایق نشیب و فراز از اوج حیات بحضیض
 محات می افتادند و سوار و پیاده در و چار بای و لکل و دست

بردل میمانند و چون تمام روز زیاد از یک کوچه راه بار یک
 ان هم بصدرنج ساخته نمی شد درازدام و اجتماع فیل اگر
 چوگان خرطوم گوی سر مردم نر بودی دندان بر جگر فشردی
 و اسپ اگر بیاد لگد مهره گردن مردم نپرانیدی صند و قیچه سینه در هم
 شکستی هر کرا د که شتر از پشت اسپ انداختی گاو
 بشاخش برداشتی و کسی را که صدمه پایه گازی فلظماندی
 گردون آسیای هلاک بر سرش گرداندی پهلوانان از
 آسیب جانین ذات الجنب وارد سینه از کوفت صد مهاذات
 الصدر گرفتار القصد بطولها نهم شهر جمادی الثانی قلعه جوگی که بود
 که از توابع کامروپ است بی جنگ منجر شد مقهوران
 بمحرد آوازه وصول موکب ظفر قرین حصار خالی کرده رفتند
 عطار الله ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالقاب
 به تمانه داری مفوض گشت این حصار را متناهی پیکار در
 نهایت وسعت و رفعت ساخته بودند دیوار جانب غربی
 که بر سر راه شکر ظفر اثر بود تا قله کوهی که متصل باب
 برهما پتراست کشیده و پیشش قریب بیست و تیر بندوق
 گوی که پای اسپ در آن فرود و حفر نموده و شیخهای
 سرتیز بانس که بلغت آنها بهمانچه گویند در آن سوراخها

نصب کرده و در عقب آن قریب به نیم تیر انداز بر سطح زمین تا کنار خندق تعبیه گشته و پس از آن خندق بی عرض قریب سه گز و عمق نیز نزدیکاً با این متصل بدیوار قلعه ساخته و درون خندق نیز پر از بهانج گردانیده و آتش میبارد و جمیع قلاع خود بهمین ترتیب ترصین دهند و قلعها را بطریق گوناگون هند از خاک سازند و سمت جنوبش را در یابی بر مها پتر محیط گشته و از طرف مشرق نهری عظیم موسوم به بناس آمده در پای کوه مسطور را در یابی بر مها پتر ملحق شده و صوب شمالش بخندق و کوه و جنگل محفوظ گردیده بعد از سقوط شدن قلعه کتل را قلم حروف را جاودا در درون قلعه می آورند پایش یکی از گولای دور قلعه فرودفته بهمانجی بسش خاید و از آن طرف سه بر آورده ترازو شده و اسپ از پادرا آمد و چند روز از سواری افتاد چون از آب بناس عبور بایست نمود بکشتی پل بسته در حین مرور توپهای کشتی با بشت و توپهای از توپهای سرکار نواب مستغنی عن اللقباب که نه سیر گوله میخورد با سب افتاده غرق شد جمعی از ملاحان سعی نمودند و تعبیه ساخته و از موضعی که توپ در آنجا فرودفته بود آب را بریده بجانب دیگر گردانیده بهزاد جرقه خلیل بعد از چند روز با مالدافیا ل نوایی از آن نهر تنه عمیق بر آورده به شکر

در نمایندند و بانعام و تحسین سراقرا از شدید سنید نصیر الامین خان
 بایادگار خان و دیگر امر احسب الفرموده انزاب برهما پندر گذشته
 برابر موکب ظفر مال نزول دارت حال می نمودند بتاریخ است و چهارم
 جمادی الثانی حوالی گواهی مضر بخیام جنود نصرت فرجام
 گشت رشید خان مامور شد که از جانب مشمال عقب
 قلعه رفته نگذارد که عقبوران بدو روند قبل رسیدن
 خان مذکور مقامیر شب قلعه را گذارشته گریختند بتاریخ است و
 پنجم ماه مذکور آیات نصرت آیات بقاعه که در موضع سرنگهات
 آتشیها ساخته بودند رسیدند و بنا بر آنکه مقامیر در پیش
 در دانه چو بهای قوی بر زمین فرود برده راه دخول و خروج
 مند و دغاخته بودند فیلان سرجلور آوردند تا چو بهار اکنده
 در دانه را بکشایند اخیال چون سهولت و عیبت قلعه و
 دقبع اساطین نمی نمودند و نواب مستغنی عن الالقاب
 مسارعت در مد اخات داشت حاجی محمد باقر صفائی که از
 زمره نوکران روشناس آن سرکار بود و دستون کلان
 را بنوبت در بنل گرفته از زمین بر کند و موجب تعجب حاضران
 گشت پس از ان چند چوب را اخیال بر آورده و در ادو
 شد و نواب مستغنی عن الالقاب داخل حصار شده

وسعت و ستانت آن را تا شا کرده بگو اهتبی که باء کرده پیشتر
 بود نزول فرموده حفظه قلعه پانده که آن روی آب محاذی
 سری کههاک ساخته شده بود نیز بنی جنگ را در هزیمت پیش
 گرفتند یا دگاراغان اذ بک تعاقب کرده بسیاری از آنها را بقتل
 آورد و وحشی سیرتان قلعه کجلی که هفت کرده پیشتر از قلعه
 پانده بود از دید بر سم سمنند خازیان نصرت مند دم خورده
 بصحرای فرا داشتند پاره زنبورک و بندوق و باروت
 به تصرف تصدیان باد شاهی در آمد قلعه سری کههاک در
 رفعت و وسعت زیاد در قلعه جوگی گهوبه بود دیوارش از
 بالای پنج کوه گذشته و بهایج و خندق بسیار کلان داشت و
 قلعه پانده دوم مساوات با قلعه سری کههاک می زد و قلعه
 کجلی هم در ستانت در ضانت کتر از هر دو نبود بی تکلف اگر
 به مقتضای * وقد فنی قلوبهم الرعب * براسس و در دل کفایت
 نمی افتاد و با تقایم کرده بحصار داری اقدام می نمودند تا رسیدن
 بر ستات ایام و فایه تسخیر یکی از ان حصون نمی آکرد بتخانه های
 گو که پیاد بی و لو نا چهاری و اسمعیل جوگی که از معابد عظیمه بنود
 است و استامی آنها در افسانه و افسون مذکور بالای کوهی که
 متصل بقلعه پانده است واقع شده از پائین تا قلعه کوه زینه

سنگی هاخته اند عدد زینه تا از نهند و پنجاه زیاده و از هزار که
 است و این قلعه کبجلی متصل بهمان کبجلی بن است که در آسماء
 کفار هند مذکور و مرتع اذیل سوخور است درینولا مکر دهج راج
 ملک درنگ که از جمله تبعه راجه اشام بود بملاذمت نواب
 مستغنی عن الالقاب مستعد گردید و وزیر قبیل پیشکش
 کرد و بخلعت و استمالت مقتنح و استمال گشته برفاقت
 رکاب ظفر اشاب مامور شد محمد بیک ملازم سرکار
 نواب مستغنی عن الالقاب بفرجاری گواهی و حسن
 بیک زنکنه که ایضاً در سلک ملازمان آن سرکار منسلک
 بود به تهمانه داری کبجلی تعیین شدند *

* گفتار در آمدن لشکر ظفر اشابک اشام و مفتوح *

* شدن آن دیار بر دست لشکریان نصرت انجام *

بعد از رسیدن رشید خان بر ککاماتی و قبایل از بر آمدن نواب
 مستغنی عن الالقاب از خضر بود سرداران اشام و مغروران
 بموجب آن مرز و بوم وحشت سرانجام که ضبط صحرائی کامروپ
 قیام داشتند سولی نزد رشید خان فرستاده پدینام نامی
 متکبرانند و در از صواب نموده سبب نهضت شکر بادشاهی
 راه آن صمت استفسار کرده بودند رشید خان حاجیب را

پنجمت نواب فرستاد و آن مستغنی عن الالقاب شخصی
 را همراه رسول مرسل داشتند پیغام داد و بود که اگر راجه
 آنچه از ملک بادشاهی متصرف شده و اگزارد و دختر خود را
 مع پیشکش لایق و رعایای متابع و لاحق و توپخانه و دیگر اشیای
 که از کامروپ برده بود بفرستد و پیمان را با پیمان موکه عازد
 که من بعد اندیشه مزاحمت به ملک بادشاهی در خاطر قاتر
 نگذرانم و نیز از سر عزیمت تسخیر مملکت او در می گذاریم
 و قرار داد خاطر آن مستغنی عن الالقاب چنان بود که اگر راجه
 آشام ملک کامروپ را و اگزارد و محقر پیشکشی ارتحال
 دارد و فسخ اراده گوشمال او نمود و بعد انقضای بر سات
 متوجه مهم رخنگ گرد و زیرا که از پیشگاه خلافت و سلطنت
 مامور گشته بود که فرزند آن و اهل حرم شاه زاده شجاع را از
 و بال نکال ملک زندان رخنگ بر آورده و بحضور لایع النور
 بفرستد و در جواب فرمان قضا تو امان عرضه داشت نموده
 بود که چون عسا کرفیر و زمی ماثر را از مهم کوچ بهار و آشام طلب
 نمودن و معامله آن بر د و جار اناش شخص گذاشته عارم رخنگ
 گشتن مقتضای صلاح و دولت ابد پیوند نبود بند و دولت خواه
 مهم رخنگ را بسال دیگر انداخته اسال به تشخیص معامله

کوچ بهار و آشام می برد از دنیا علی بن امان مستغنی عن اللقباب
 در کوچ بهار و هنگام تو جه بجانب کامروپ انتظار وصول
 رسول از آشام می کشید و چون پس از رسیدن گواهی
 اثری از رسول و پیامبر ظاهر نشد و در آمدن بولایت آشام
 بی اختیار گشت ناچار بست و هفتم جمادی الثانی سنه مذکور
 موکب مضور از گواهی کوچ کرده داخل ملک آشام شد و
 بنا بر آنکه در جنگ آشامی بر خیزد و فریب است و شیوه
 شیخون را که بجنب وینبغی و مزید و در سوانق ایام بهمین
 طریق بر شکر اظفر یافته مقرر شد که جنود ظفر و در دبلو اذم
 تیقظ و تحفظ قیام نموده و مردم جوگی براق بسته و زمین بر پشت
 اسپان مرتب داشته حاضر و بیدار باشند و میر مرتضی با
 جمیع توپخانه بادشاهی پیش روی امارت پناه دلیرخان
 و پی سرقر اولهانزول نموده سر راه مقهوران را داشته باشد
 و چون کرگانو که دارالملک آشام و مستقر اجه است آن
 روی آب بر مهاپتر بود نواب مستغنی عن اللقباب متوجه تسخیر
 قلعه جمدیره که این روی آب نشد بود ما بین قلعه جمدیره
 و گواهی از موضع بر تینه بنام پنج ششم رجب شکر باین کثرت
 را از چنان بحر با عظمت بگستی در دور دور معبر ساخت و چون

پیغامبری که همراه رسول آشامی رفته بود درینو لاجرم دست
 رسید و جوابی نه بر وفق صواب آورد و معروض داشت
 * رب انی دعوت قومی لیلادنیهارا فلم یزد هم دعائی الا فراراً * کوچ
 بر کوچ براه افتاد و راجه دومیه که از اتباع راجه آشام بود
 برادرزاده خود را که ستمت ولایت عهد داشت با یک زنجیر
 فیل بلاذمت قرسناده عذر تقاعد خود را بیهماری ساخت و
 حسب الامر موده برادرزاده اش ملازم رکاب گشت از سوانح
 کشته شدن مرزا ایگ شجاعی شمشیری سرکار نواب مستغنی
 عن الالقاب است در منزلی که از انجا عزم عبودمی فرمود بر دست
 یکی از سپاهیان سرکار بزم جمه بزار پادشاه آمد و بانکه صد مه حربه
 بجهت رسید بود از کمال جگر داری بر خواسته خصم زاید و ضرب
 شمشیر بخاک هلاک انداخت و همان شب بر حمت ایزدی
 پیوست و قاتل مجروح روز دیگر بر دست و رسته مقتول گشت
 * شعر * کشتی تو و کشته ترا و آنکه ترا کشت * هم کشته شد از
 گردش ایام سرانجام * بردی تو و بردند از تو و آنکه از تو برد *
 بردند از و حاصل ایام بنا کام * در یکی از منازل ظهور طو تان
 عظیم و شدت هیوب صرصه عظیم موجب غرق و انکسار بسیاری
 از کشتیهای بادشاهی و شکر می گشت و در آن ایام بزرگ تر آنکه

بر مثال اقطار و امطار بارید اکثر اسپان تاب صدمه ژاله
نیارده خود را باب انداختند و مقام پیر که بگمان آنکه مثل لشکرهای
سابق این لشکر را هم نهایت سیر تا قلعه جمهره خواهد بود
حصن مذکور را مردم جنگی و توپ و غیره اسباب حصار
داری مملو ساخته بودند از استماع عبور لشکر مظفر در
فکر از دیوار استحکام قلعه سمله گر که آن را وی آب برابر
قلعه جمهره واقع شده شد ندیاز دهم شهر رجب پای قلعه
سمله گر بمسافتی که تیر زنبورک قلعه از بالای خیمه نواب
مستغنی عن الالقاب میگذشت معسکر شد و جمعی از برق
اندازان دلیر مازم سرکار نواب کشورستان قلعه گیر
بی تماشای بر حصار دیده اراده صعود نمودند چون تسخیر باین
نهیج مستلزم تفتیح برخی از جوانان کار آمدنی بود بنا کید تمام
ممنوع گردیده بلوازم محاصره پرداختند سمله گر قلعه بود از
خاک ماده استظهار و محل اعتماد کارزار آتشیهای ناپاک
در ستانت سدسکنند پشت دست پیشش بر زمین
نهاده و در رفعت ایوان کبوان پشت پا از و خورده بروش
با فلک البروج سر کله زده و کنگره اش از شرفات قصر
زحل درگذشته خندقش تا شست گاو ماهی رسیده و دستش

از دایره اسکان بیرون رفته ها کنانش از مور و طنج زیاد و
 اسباب حصار داریش بروجه اتم مهیاد آماده * شعر
 * کسی ندیده نشیبتش مگر چشم ضمیر *
 * کسی نرفته فرازش مگر پای گمان *

و در طرف این قلعه دو دیوار مرتفع کنگره دار کشیده بودند و
 تویپ و زنبورک و بنذوق بیفاصله بر بازوی چهارگذاشته و مردان
 جنگی در عقب آن جای گرفته و همه جا در پای دیوار خندق و بهانج
 و گول ساخته دیوار جانب جنوبی قلعه منتهی بکوهی که در عقب
 قلعه بود و چهار کرده مسافت داشت شده و دیوار طرف
 شمالی متصل بدریای بر مهابتر که سه کرده راه بود
 گشته و ناله از جانب جنوب قلعه بهای برج جنوبی رسیده و
 از آنجا سمت مغرب جریان نموده و شکر ظفر اثر بر کنار همین ناله
 فرود آمده و حسب الفرموده هر شب بنوبت جمعی از امرای
 سوار شده دور شکر تار و زپاس میباشند محمود بیگ بخشی
 بادشاهی سربراهی این کار بوجه احسن می نمود اما در تپناه و لیرخان
 و میر مرتضی در پیش شکر جای که تیر و گولی بنذوق از قلعه می رسید
 مورچال ساخته نشسته و توپهای کلان بیشتر از مورچال آن
 عزیزان برود و قلعه بستند اما بسبب افزونی عرض دیوار قلعه

اثری بر توپ نداشتن مرتب نمی شد و برخی از ملازمان سرکار
 نواب مستغنی عن الالقباب و مردم امارت پناه دلیرخان
 بر او که چهره سلامت سیب قریب دیوار حصار بردند و از بام تاشم
 و از غسق تا فلق باران توپ و زنبورک و بندوق و تیر از قلعه
 بر شکر و مولچال نامی بارید و در بعضی از شبها محصوران بفرید
 و غوغا بر آمده بسینه دست برد می نمودند و از طرفین مجروح و قتل
 و اسیر می شدند شی گرو و انبوه از قلعه بر آمده بیک دفعه
 بر مولچال مردم نواب مستغنی عن الالقباب که غافل نشسته
 بودند ناگه نزدیک بود که چشم زخمی بمولچال نشینان برسند
 ملازمان امارت پناه دلیرخان با عانت برداشته حمله کردند و مخازین
 تاب صدمه دلاوران پنا و دره فرا را برقرار اختیار نمودند باز بقلعه درآمدند
 * گفتار در تسخیر حصار سمله مگر باشد ادو عنایت ایزد داور *

چون ایام محاصره قلعه سمله گرامتدادی یافت رای صوابهای
 مشکل کشا اقتضای آن کرد که فوج عظیمی بر یکی از ان دو
 دیوار متصل بقلعه که حقیقتش سبق ذکر یافت و هر که ام قی
 ذاته قلعه مستحکمی بود دیوارش کرده مفتوح سازند و از عقب
 قلعه سمله گره در آمده با آنها از آن طرف و مردم معسکر ظفر اتر
 ازین جانب بیکبار متوجه حصار مذکور کردند تا به عنایت الهی کنند

نسخیر بر کنگره قلعه جای گیر کرده و بنا علی بنده مقرر شد که فریاد خان
 جدا این مذکورین را ملاحظه کرده جای یورشش اختیار نماید اگرچه
 طرفین قلعه جنگل بود اما احیاط جانب جنوب بنا بر قلت جنگل
 در میزان بصیرت خان مذکور سنجیده نمود و لهذا رفت و دید و آمد
 و عرض کرده یکی از اولاد درو ساء قوم آشام که در عهد صبی از املاک
 جلا اختیار کرده سالها در ممالک بادشاهی بسر برده به مقاضای
 * شعر * عاقبت گرگ ز اوه گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ
 شود * از روی تلبیس بعرض رسانید که چون من ازین سرزمین
 مطلع ام فوج را بجانب جنوب قلعه بموضع که ارتفاع دیوار و عرض
 و عمق خندق و سوراخهای بهمانج دراکم باشد می برم تا سهولت
 منجر شود شب پانزدهم رجب مقرر شد که املاک پناه دلیر خان
 با توینخانه بادشاهی و دیگر امراد هزار و پانصد سوار نواب مسخنی
 عن الالقاب روانه متصد گرد و چون مقهوران برین کنگایش
 اطلاع می نداشتند سرعت طی مسافت نموده صبح بموضع
 یورشش رسید و بمطابوب قایز گردند آن راهبر گمراه
 همان ساعت خبر مردم قلعه فرستاده پیغام کرد که من فوج
 را بفلان مکان که قلب ترازان در حوالی قلعه جائی نیست
 آورده عرض سهام خون آشام ششامی سازم و سر * بیت *

* اذ كان الغراب دليل قوم * سيهد بهم الي دار البوار *

بظهور می آرام خان مذکور نصف شب راهبره کوله را همراه
گرفته روانه شد چون محاذی وسط دیوار که دروازه داشت
رسید میر مرتضی را با سیانه خان و جمال خان فرستاد تا مقابل
دروازه که افتتاح آن در نهایت صعوبت بود بتوپ اندازی
قیام نمایند و خصم را بخود مشغول ساختند از موضع یولس خافل
سازند میره کوله برابر دروازه مسطور بتوپ اندازی اشغال
نمود و محاذی که بنا بر پیغام آن راهبر گمراه در فکر استحکام
موضع معهود بودند متردد خاطر گشته اکثر توپ و زنبوک بر
دروازه و اطراف آن چیده شلیکی نمودند کوله در زمین
و فلعله در آسمان افکند و چون میر مرتضی و همراهانش بنای
نداشتند و همت بفتح الباب می گماشتند جمعی کنیر از سوار
و پیاده هلاک گشته و گولی بند و فنی به پیشانی مهانه خان که پهلوی
میر شاره الیه ابداه بود رسید و بخیر گذشت و آن دلیل ذلیل
کنون ضمیر علیل خود بظهور آورده دلبهر خان را بجای برده و لالت
یولس نمود که آب و جمجمه و خندق و اجتماع متناهی را از مواضع
دیگر بیشتر بود اهل حصار دست با استعمال آلات پیکار
باز پند و بیکبار چندین هزار آفندگ و تیر پر فوج خان که بر قاعه گیر

را کردند از اتفاقات حسنه تفنگی بر مقبل آن راه برگزیده خورده
 سالک سبیل جهنم گشت و حقیقت * ولا يلحق المکر السیبی
 الا بامله * ظاهر گردید چون بغرت تقاضای بی نیل مقصود مراجعت
 کردن نمی نمود شیربیشه پردلی دایر خان فیلی را که مرکوبش
 بود باب خندق راند و مردم دیگر حال سردار چنین مشاهده
 کرده اختیار او اضطرار ایو رستس نمودند و محاذ به و مجادله عظیم
 در پیوست آخر الامر خان نصرت شمار با معدودی اندر پرولان
 پهای حصار رسید بدست یاری همت بالای دیوار بر آمده و
 لفره که از حد و حصر شجاوز بودند با وجود پناهی چنین مرتین از پیش
 اندک مردمی مهزم گشته نسیم فتح از مهیب * و کم من فئته
 قایله غایت فئته کثیره باذن الله * براعلام اهل اسلام و زید
 ستماست و امانت پناه دلیر خان در آن روز بذات خود
 مستعدی مدافعه و مقاتله شده کارزار می نمود که روان تهنتمن
 آفرین می کرد و روح روئین تن * وان یکاد * می خواند چند تیر بر
 چلقند و سیر خان مظفر رسید چون سترع بر رع * والله یعصمک
 من الناس * بود کار گزینا مد از زبان آدم خان که بر قبل ردیعت
 دلیر خان بود شنیده شد که بست و پنج تیر بر فیلی مرکوب
 دایر خان جایگزین شده بودند فرادخان و انر خان نیز خسته زخم

سهام گردید القمه امارت پناه دلیرخان از موضع یورش
 داخل حصار شده و میر مرتضی دروازه را مفتوح ساخته و مقهور
 بسیار گشته از عقب قلعه سهامه گورد را آمدند و از معسکه
 همایون نیز یورش نموده ملازمان سرکار که در سیه بودند از
 خندق گذشته شروع در بالا رفتن بدیوار حصار کردند و مقام میر
 دادل از جای رفته و قدم ثبات متزلزل گشت ایهای مردی
 بزاز همزام دستگیری یغرا از گریزند انستند و از قلعه برآهی که
 برای این روز جانب ناله جنوبی ساخته بودند بجنگل گریخته
 و آمدند محمود بیگ بخشی مامور شد که تعاقب همزمان نماید
 چون از انبوهی جنگل زیاده مسافتی قطع نتوانست نمود تعدودی
 را قبیل و اسیر ساخته معاودت کرد پیران امارت پناه دلیرخان
 جمعی کثیر را اسیر کرده آوردند مسلمانان و ساکنان
 ملک کامروپ که طوعا و کرها رفیق محصوران بودند مطلق العنان
 شدند و آتشها را مقرر شد که بجهانگیر نگر جهت باروت
 ساختن ببرند و از استماع تسخیر قلعه سهامه گرجی که بمسکافطت
 حصار حمد بهره قیام داشتند نیز گریخته قلعه را خالی ساختند
 نواب مستغنی عن الالقاب شانزدهم شهر مذکور داخل
 قلعه سهامه گرشده و از تفرج استحکام آن انگاست حیرت

بدندان تعجب گرفته در موضع کلیا برزول فرمود و توب و زنبورک
 و بنه و ق و باروت بسیار و ده زنجیر فیل که مقهوران گذاشته
 گریخته بودند بحیاطه تصرف متصدیان بادشاهی در آمد و بقدر عن
 تمام فرمود که هر کس از آشا میماد ر قلاع یا معاریک بحرب
 اقدام نماید غازیان شکر حکم * و قاتلوا فی سبیل الله الذین
 یقاتلونکم * گردنش را از بار سبک سازند و هر که یراق
 اندازد و بعجز و زاری پیشش آید بمقتضای * وان احد من
 المشرکین استجارک فاجره * مقید ساخته بحضور آورد تا بود ای
 فسحو ای * فشد و الوثاق فاما من بعد و اما فدا * عمل نموده آید
 و دست بنهب و سببی مال و زن و فرزند مردم این ملک دراز
 نماند و این قدغن تار و زی که شکر از ملک آشام بیرون آمد
 نوعی استرا ریافت که در مدت یک سال که عا کرفیروزی
 ما شردان ملک اقامت داشتند احدی از امر او شکری و
 سپاهی و بازاری را یاری آن نشد که بچشم غارت و استر نگاه
 بجانب مال و ناموس سکند آن ملک تواند کرد و اگر اجیان کسی
 از اعلی یا ادنی مرتکب این کار بماند سهم بدان می شد بی عدا هندی
 و سا هله قد غنچیان بشهیر و نادیب او می پراختند جوانان
 عشرت پیشه که بهو ای معا شرت دلبران کلیا بری و آشامی

صحر او پیشه قطع نمود و بدین ترانه سترنم بودند * شعر *

* در بیابان گرز شوق کعبه خواهی زد قدم *

* سر ز نشما گر کند خاد مغیان غم مخور *

سر و قدمی جز خیال آنها در آغوشش وصال نکشید *

می سر آیدند * شعر *

* ای که در کوچه معشوقه ما می گذری *

* پر خند باش که سر می شکنی دیوارش *

و ستیابان نادانندیشه که از هوس غارت مال و ستاع

کینه با دوخته بشنفت و شرد تمام نشیب و فراز

پیوده می گفتند * شعر *

* هوای کعبه چنان سید و اندام بنشاط *

* که خارا می مغیان صریر می آید *

نقد می جز صرمان در خریطه آرزو و جنسی غیر از حسرت در

صدوق تیران نهاده فریاد می زدند * شعر *

* بر خوان دهد دست ارادت مکن و راز *

* کالوده کرده اند بزهر این نواله را *

و من العجایب انکه اگر یکی از آشا میها بازن و فرزند آمده اظهار

ایلی و انقیاد نموده در جوار شکر ظفر شمار آباد می شد و باز

به لالت قاید ادبار فرادی شده نزدیکه میرفت همان لحظه
 با ازواج داد و لاد سحر و ض تیغ جلا در اجه می گردید و با وجود این
 عنفت و آن لطف به نژادان آشام اصلارام اهل اسلام
 تشدند و چون آثار برتئات هوید اگشت آنچه آمده آبا و شده
 بودند گرخیخته بکوه نزدیکه بود و کنهها رفتند و اکثری طاعت شستیر
 سیاست گشته راه عدم پیمو و ند و بقینه السیف شبها
 جوالی اردوی ظفر قرین آمده مزاحمت می رسانیدند چنانچه از
 سیاق کلام آیند: توضوح خواهد پیوست *

* زبده گر نیکوئی ناید تو عذر دشمن ز آفرینش نه *

* که معذرت راست ما را نیست چون نخل غسل شانش *

سید نصیرالدین خان با جمعی از مردم بادشاهی و نوایی. نفوج اردی
 کلیا برو سید میرزا با سید شاد و راجه کشن سنگه به تهمانه داری
 چند بهره مقرر گشتند *

* گفتار در اختصاص یافتن نواره بادشاهی *

* بهمنج و ظفر و رسیدن لشکر نصرت اثر بلکه و گور *

بتاریخ بستم ماه رجب از کلیا بر کوچ شده و چون تاد در منزل بنا بر
 آنکه دریای برهما پتر پای کوه افتاده مرد را فواج منصور بر ساحل
 مقدر در نبود سافت بعید فیما بین لشکر خشکی و نواره دیدید آمد

و این حسین داروغه نوار آره حسب الفرمود جهت سرانجام
 بعضی مهام ما ذم اعلام ظفر فرجام بود مقهوران افتها از فرصت
 نموده نماز شام بست و یکم ماه رجب با هفتصد هشتصد کشتی
 کلان پرساز در حالتی که قلیلی از کشتیهای جنگی بادشاهی که عدد
 آنها بصدمی رسید بمنزل رسید بودندی خبر بر سر نوار آره
 بادشاهی آمد شش وع در توپ اندازی نمودند سوارخان زمیندار
 و علی ییگ نوکر سر کار نواب نامدار که راکب و خارس
 نوار آره بودند طوقان بنا محیط خویش دیده سفاین قلوب را
 در ایجان بحر پر آشوب حرب و صرصر چار بویه طعن و ضرب
 بدنگر ثبات و قرار استوار ساختند و بادبان توکل بر عنایت
 ایزدی و اقبال بادشاهی و نوابی بر افراشته جنگ در پیوستند
 و قریب به دهر شب بر سیدن برخی از کشتیهای غراب و جابه
 و سلب مزید استظهار مستخدمه ظفر شعار گردید و داد مردی و
 مردانگی و لوازم پردلی و دلاوری از طرفین بوقوع انجامید
 و تا یک پهر روز بست و دویم ماه مذکور جنگ تر از بود و غالب
 از مغلوب تمیز نمی گردید جنگ نوار آره باین شداد و استداد
 در ممالک بدگانه و نواحی آن در هیچ زمان کسی نشینده با لجهام
 قات عدت و عد و کثرت تردد نزدیک بود که مردم

بادشاهی را بست و آرد در بین اثنا مهر تائید ربانی از افاق * واللہ یوید
 بنصرہ من یشاء * سر بر زد صبح قتیج و ظفر از مطلع احوال اہل
 اسلام طالع گشت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکہ
 چون شب صدای توپ ستواتر و ستوالی بہ شکر ظفر اثر کہ سہ
 کردہ بالاتر از ساحل بحر بود رسید حسب الارشاد نواب
 مستغنی عن الالقاب محمد موسی بیگ یکہ تازخانی بکوکب نوارآہ
 روانہ گردید مشارالیه کہ در ظلمت لیل بنا بر عدم بلد و فقہ ان
 چہ دو دو فوج جنگل و کثرت و حل بنوارآہ نرسیدہ بود قریب بیگ
 پیروز بلند شد و با معدودی بکنار نالہ کہ مشرف بہ ریاض نوارآہ
 بود رسیدہ کرناچی را فرمود تا کرنا کشید مقابہ پیرا از
 شنیدن آواز کرنا و شاہد ہ سواران دل از جا رفت و مردم
 نوارآہ بادشاهی را تہورا فرود دہی محابا کشتیہا جانب خصم
 راندند مقہوران دل باختر تاب حملہ دلادران نیاوردہ رو بگریز
 نهادند و اکثری کہ بر تہرادی کشتی اعتماد نہ داشتند خود را
 بکنار انداختند و معروض تیغ قازیان مجاہد گشتند و سیصد چہار صد
 کشتی کہ برہر یک توپ کلانی موضوع بود بدست مردم بادشاہ
 افتاد سو داود اراق کہ بسببی از اسباب در نوارآہ بود
 بکشتی از کشتیہای مفتوحہ رسیدہ یکی از آشامیہای سال

خورد و زخمی را در آن میان افتاده دید بطریق سرزنش باو
گفت امثال شما را چه یاز که با لشکر پادشاهی اراده مقاومت
نمائید جواب داد که اهل هند مثل مشهوری دارند که هر کرا
طالع قویست سلطنت از دست شما را باین نوازه که داشتید
طاقت یکصد موه نوازه مانبو داما نحوست اختر نخت را چه علاج
* شعر *

* زبیرن فرو ن بود هومان بزور * هنر عیب گرد و چو برگشت هور *
والحق اگر درین جنگ یکی از آن دو سر دار اندک غبار
و هنی بر فرق شجاعت خویش می رنجت نوازه پادشاهی و لشکر
بالتام از دست رفته توجه موب ظفر قرین بجانب مقصد متعسر بلکه متعذر
می گشت القصد روز دیگر که عسا کر مضوره کنار دریا خیام
اقامت منتصب ساخته بودند بقیه کشتیهای گرنجته از پیش
نوازه پادشاهی با بخار سیدند و اکبان سفاین از
براس کشتیها را آن روی آب گذاشته بخشگی گرنجته و
کشتی بسیار مردم لشکر ظفر اثر نیز گرفتند تسخیر قلع سمله گر
و شکست نوازه موجب انکسار متهوران شده عجز تمام باحوال
ایشان راه یافت و بشکر مال کار خود افتاده عازم کوهستانی
که راه سوار بر فراز آن نیست شدند اما سر رفته

مکر و خدیعت از دست نداد. چون موضع سوره گرمخیم سر او قات
 فتح و ظفر گشت امرای مدارالمهام راجه که باصطلاح آشامی
 انهار اجهو کن نامند و کلامی خود مع عرایض بخدمت نواب
 مستثنی عن الالقاب فرستاد و التماس مصالح نمودند جواب
 شنیدند که پار سال وقتی که وکیل راجه در جهانگیر نگر حاضر شد
 مابا و متکلم شد و خطاب نمودیم که اگر راجه اموال و اسباب
 مردم و توپ خانه پادشاهی را که از گواهی در غیبت ما برده مع
 رعایای مدعی و حال ممالک محروسه که در بند دارد بفرستد
 و در مستقبل امر دهنی پادشاهی را بقدم جسد و نفسی تلقی نکند
 و هر سال بصیغه باج چندی از اقیال ارسال دارد و بالفعل
 پیشکشی معتد به از نقد و جنس بادختر خود بران مضاعف
 سازد عنان عزیمت از نادیب او صرف می کنیم و ولایتش
 را از انقلاب سالم میداریم و الا اگر آن اجوف معتدل
 بحر و فحلت آسیر و کلمات فتنه انگیز ناقص خردان ارجاع
 ضمیر بخود دیگر نماید تنبیه آن مستعدی لازم و درایت نصرت آیت
 بر حرکت بصوب ولایت او جازم خواهد شد و این حرکت
 را مانده حرکات خفیف خوانین ما قبل نداند که بهزا در جرئت قبل اگر
 عالم عزیمتی رفیع می کردند بسحر و نقل مکان فتح ایشان بکسر بدل

می شد بلکه صحیح شناسد که چون بعنایت الهی این اراده
 بفعل آید اشتقاق اسم وجود آن بجمله از مصدر حیات شاذ و
 غیر مظهر گردد و ملکش مزید ممالک بادشاهی شود اکنون بمقتضای
 قسوه ای غرای * او فوا بالعهود * ع * بر همان عهد و وفا نیم که بسیم
 بدوست * الشاء الله ما بهر گاون می آیم اگر بخلاف قیاس
 عقل این اندیشه در ضمیر آن لفیض احوال مدغم باشد
 که از ملک مفروق شده و با سکنه کوستان مقرون گشته
 سکونت میان آنها نماید مانند حرف علت با تقایم ساکنین
 وجود معاوش محذوف تیغ خون ریزی سازیم و چون مطلب
 از التماس خافل ساختن شکر از حزم و پاس بود قدغن
 بشد که در لوازم شکاری و بیداری بیشتر از پیشتر ساعی
 باشند بست و هفتم شهر رجب موضع لکهو گر محل نزول لشکر
 ظفر اثر گشت یازده زنجیر فیل و این موضع که از راجه بود
 سرکار بادشاهی ضبط شد درین منزل برهمنی که مرشد راجه
 بود و در موضع دیول گگانو سکن داشت بملازم رسید
 و ایضا یلنولی بهوکن را که راجه با پانده ان و مشرب به طلا و دو
 سبوی نقره صد اشرفی و مکتوبی ضراحت اسلوب
 مصدر بتمهید بساط معذرت و تمهید مبانی مصالحت و تقبل

ادای پیشکشی موقر و توقع پیش نیامدن از لکھو گر مدیله
 بانکه هرگز حکام این دیار از روی عجز و افتقار نوشته بیارگاه
 سلاطین ذوی الاقدار اصدا را نکرده و بنده این معنی را
 ذریعه بخشش و سببه بخشایش نهد او ندعاخته و عفو و صغیر
 شیر است از مکارم شیم ماوک و مهادنت طریق است
 مرغوب و دای است سلوک ارسال داشته بود
 نخدمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیده اشیا
 رساله را گدرا ایند چون مکتوب فروغی از صدقنداشت
 پروانه در جواب صادر شد که عنقریب نزول موکب ظفر
 مال بکهرگانو واقع می شود در انجا هر آنچه مقتضی وقت باشد بجا خواهد
 آمد این لکھو گر مجمع بحرین و هنگ و بر مها پتر است آب و هنگ
 از کوهستان جانب شمال کهرگانو آمده بدریای بر مها پتر
 ملحق می شود و عازم کهرگانو بر کنار جنوبی و هنگ طی مسافت
 می نماید و مابین و هنگ و بر مها پتر جزیره تاداسن کوه نامر و سپ
 معمور و مزروع واقع شده و چون ناله دیکھو که مشهر کهرگانون
 بر ساحل آن آباد است و در هشت گروهی شهر مستطوره
 بندر و هنگ اتصال می یابند قلت ابش بر تبه است که
 امراد سقاین صغیر بران دشوار است و ایضا جهت رسیدن

رسد و امنیت طرق و خروج و مصاحبت متقاضی آن بود که نوازده
 در لکھوگر که محل اجتماع آنها را این دیار است باشد مقدر شد که
 ابن حسین داروغه نوازده با جمال خان و جمعی دیگر از منصبداران
 و علی بیگ و غیره ما زمان سرکار و سنور خان و جمیع زمینداران
 پانک بنگال و برخی از پیاده های توپچی بادشاهی و اکثر
 توپهای بزرگ و کل نوازده بادشاهی و لشکری در لکھوگر
 باشد و نوازده بادشاهی همگی سیصد و بست و سه منزل
 در رکاب بود بدین تفصیل که یک صد و پنجاه و نه جابه
 چهل و هشت غراب و ده پرند و هفت جزه چهار پتیل و پنجاه
 سلب دو پایل یک بریک بالام و دو خطکری ده محملگری پنج
 پاوآر و غیره کشتیهای خورد دست و چهار امارت پناه دلیر خان
 اظهار نمود که برخی از کشتیهای کوچک همراه آید که بعضی
 ضروریات را بران حمل نموده ما شهر کهرگانو توان برود مقدر شد
 که هر کس چنین کشتی داشته باشد همراه بگیرد و اکثر کشتی
 لشکری و بیوپاری همراه لشکر و متعاقب کهرگانو آمدند و بست
 و هشتم شهر مذکور را نیز اعظم بیروج حمل تحویل نمود

* گفتار در جنبش مرکب فیروززی بهرازلکھوگر *

* و فتح کهرگانو بعنایت ایزد دادگر *

غره شهر شعبان سنه مذکوره از لکهنو که کوچ شد و از ناله که پیش
 موضع مسطور جریان داشت به پایاب گذشته قریب به نود سال
 راجه که عبارت از کارخانه کشتیها باشد لشکرگاه شد شوق تفرج
 کشتیها که از هر چه پیرا بود باعث برتجسم نواب مستغنی عن الالقاب
 گشت مولف نیز در رکاب بود کشتیهای هفتاد و هشتاد و صد
 و صد دست دست طول در نهایت استحکام و زینت قریب به صد
 منزل بنظر درآمد که از عدم احتیاج یافتند آن فرصت بچنگ
 نبرد و بودند مویک نصرت برگاه و زد دیگر موضع دیو لگانو که
 محل سکونت مرشد راجه بود رسیده و از ناله که تا نزدین اسب
 آب داشت عبور کرد و بر کنار آن فرو آمد بتخانه و باغی در نهایت
 صفا و نزاهت و طراوت مشرف بر نهد هینک و دیو لگانو بود
 و اشجار ناله نخ پر بار بسیار داشت بزرگی و شادابی ناله نخ بر تبه بود
 که بی پبالغه از آب یکی کاسه لبالب می شد و چاشنیش بمشابه
 که از استزاج چند دل میزد خوش رنگیش بحدیکه نظار گیان * نارنجنا نارجنی *
 می سر آید مذ و و فودش بنمایستی که ده عدد دیک فلوس در اردو
 میفرودخته روز دیگر مقام شد علی رضایبک ملازم سرکار به تهمانه داری
 دیو لگانو و محافظت راه و استمالت رعیت مقرر شد برخی
 رعایا از استماع مرحمت نواب مستغنی عن الالقاب

در لکهنو گردید و گنگانو آمده آباد شده بودند و هر روز جمعی بحضور آمده
 سراپا و دلا سبایافته بقریات و قصبات خود رفته ساکن
 می شدند و عرایض بعضی از مسلمانان ساکن کهرگانو درین منزل
 رسید مندرج بود که راجه مقهور جمعی کثیر از مسلمانان
 اسیر داشته و از نفوذ و اجناس آنچه توانست برداشته
 جانب نامروپ گریخت مابقیمه السیف بمکاسن خفا و زوایای
 اخفا خزیده چون در اجل تاخیری و در عمر تو فیری بود سلامت
 ماندیم اقبال و همه احوال و ائصال راجه بی حافظ و عار س در
 شهر افتاد چهارم شعبان کوچ شده قریه گجپور محل نزول
 شد و بنا بر فرموده فرادخان و میر سید محمد دیوان سن و دیگر امر
 شب پنجم ماه مذکور جهت ضبط اموال و اقبال بر سبیل
 استعمال روانه کهرگانو شدند و روز دیگر دوپهر رسید بمامور
 به قیام نمودند انور بیگ ملازم سرکار نواب مستثنی
 عن الالقاب تمانه دار گجپور شد چهارم زنجیر فیل از اینجانبین
 سرکار باد شاهی و اصل گشت پنجم شعبان ترهانی که
 عبارت از مکان بهم پیوستن آب دیکهو و دهنگ باشد
 مضرب خیام گشت و از موضع بنک که سر راه بود شانزده
 زنجیر فیل بابت راجه که در ناسال انجا بود ضبط در آمد

میرتو را بعد ملازم سرکار نواب مستغنی عن الالاقاب پنهانه
 دلازی تر مهانی و محمد مقیم بلفظ دلام دانگ که موضعیت
 نامین تر مهانی و کهرگانو و ناله از کوهستان آمده از پیشش
 می‌گذرد و مقصد شدند و مخفی نماناد که در هر منزل چندین ناله بر سر
 راه بود که این مختصر را گنجائی تفصیل آنها نیست ششم
 شعبان سال چهارم جلوس سیمت مانوس مطابق
 ۱۰۷۲ سنه اثنی و سبعین و الف بجزی را ایت فتح آیت
 نواب مستغنی عن الالاقاب مطرز بطراز * الحمد لله الذی

سخر لنا هذا * و معلم به برچم * انا فلتنا کف فتجاه بینا * داخل
 شهر کهرگانو شده و از ناله دیکهو عبیره فرمود و جانب شرقی
 خانه را چه محل نصب خیم گردید و مرده امن و امان بگوشش
 کافر و سلمان و پیر و جوان رسید و چندی از سوار و پیاده
 تعیین شدند که بسکافظت خانه را چه قیام داشته عوام را از
 دخول مانع آیند و محمد امین بر محمد مومن واقع نویس که جوان
 شایسته و قابل است بطریق تمجید این تاریخ برای فتح کوچ بهار
 و آشام در سلک نظم کشید *
 * خاندان سپاه سالار * که عزمش رزم یافت انجام *
 * چون فتح دو ملک کرد دیدم * آهسته نهفته گفت ایام *

* کرم واقع می شود یکسال * با کوفج بهار فتح آشام *
 شبی که روز سابقش بکرگانوزول اجلال واقع شد کاتب
 عروف از زبان صدق بیان نواب عالیشان استماع نمود که
 رو. حضار مجلس کرده فرمود یاران نظر بر اسباب ظاهر کرده
 استبعاد تمام از انصرام تسخیر مهم آشام می نمودند و من
 اعتماد بر کرم خفی و اول حقیقی کرده بقول حضرت یعقوب
 علی نبینا و علیه السلام زبان می کشودم که * انی اعلم من الله
 ما لا تعلمون * اکنون که ملک منان مرا به تسخیر این مهر
 عزیز گردانید آنچه حضرت یوسف علیه السلام با خوان گفت
 می گویم که * لا تشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین *
 و با وجود اعتراف بجز و تقصیر از ادای شکر بزبان
 ضاعت و ابتهاج می سرایم که * الحمد لله الذی انجز وعده
 و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب و حده * روز دیگر چون
 بعضی از جواسیس اعلام نمودند که راجه و پهلوانها هنگام عزیمت
 هزیمت بسیاری از زنبورک و بنزوق و درام چنگی در تالابها
 انداخته اند نواب مستغنی عن الالقاب بنا بر جود جهدی که
 در احراز اموال پادشاهی و ضبط اسباب شاهنشاهی
 داشت * و من المهدی الی العید * سرسوی در کفایت و توفیر

مال خداوند و گرد آوری مشملکات دلی نعمت تقصیر نه نموده
 سناهند و مدینه را در آن باب از اشده محرمات نقلی و اگر
 محظورات عقلی بل محض کفر و کفر محض میدانست و آشنایش
 جبهه و استراحت مهجه و اشتغال حواس و استعمال
 قوی را منحصر در آن امر دانسته صرف اوقات عمر گرامی
 را بعد از ادای طاعت مفروضه در آن مشغول واجب
 می شناخت خود بسیرتالابها قدم رنج فرموده زنبورک و
 غیره بسیار بر آورد و میر مرتضی نیز بعد از نهضت موکب
 ظفر قرین بتمه ای و خوش دلین امر نمود. بقلاب سعی و
 تلاش بسی اسباب تو بخانه از تالابهای کهرگانوبکارخانه
 بادشاهی کشید و در همین روز اعزاز خان بخدمت نواب
 مستغنی عن الاللقاب آمده التماس فاتحه رخصت و دستک
 راه درگاه آسمان جاه نمود چون جواب شنید که این معنی
 و در صورتی توقع توان داشت که رضای این جانب بر رفتن
 شما مقرون باشد بی دستک با جمعی از برادران خود بر آه
 گهواره گمات روانه حضور پرنور گردید سبب عمده آزرده گی
 مشارالیه زیاده طلبی در میرا و عدم توجه نواب جلالت
 انما بود القصة موسی و کافر و هند و مسلمان که سالها بمشارقت

خان و ادا طان و اقوام و فرزندان و مذلت بند و زندان میباشند بودند
 و هرگز در مرآت منجیله ایشان صورت نجات پر تو انگن
 نگشته بود شاگرد و فرغان و دعا گوی و شاخوان مانند خجیر از دام
 جسته و مرغ از قفس رسته بر کشتیهای کوچک منزه مان
 منحوس که آن کشتیها را کوس می نامند و از یک چوب
 تراشند سوار شده و آنچه از متاع خانهای مقام پر بدست آورده ندران
 بار کرده و زبان حال بمقال * الحمد لله الذی نجاننا من القوم الظالمین *
 گویا ساخته روانه مسکن مانوس و مولد مالوف گشته شنیده شد که هر کس
 از مردم ملک بادشاهی بقصد آشامی می افتاد را بچه او را از جمله عبید
 شمرده باهل مملکت خود قسمت می نمود چون از طنطنه قرب
 و حصول رایات نصرت آیات تزلزل در ارکان قرار دشات
 آشامیها افتاده متحیر و مضطرب گشتند مردم اسپر به آقاای
 خود گفتند که لشکر اسلام بقصد انتقام آمده تا چنانچه شما ما را
 کوچانیده بود لایت خود آوردید شما را از اندک بملک خویش برند
 و سر * کما قد بین تدان * هویدا سازند اراده ضبط این
 ملک ندانند و در برسات این جانی ایستند شما اگر خواهید
 که بذل رقیبت گرفتار نگردید باید بمملکات خود را در پیوت

مدخون شاخته بکوه بروید و تا شردع بازندگی در اینجا اقامت
 ورزید و بعد معاودت لشکر با کذب خویش مراجعت کرده
 و قاین خود را استصرف شوید آن هول زندگان مضطر این معنی
 را با و نه کرده بمصاحبت موالیان عمل نمودند بعد از رفتن متغایر
 مردم اسیر بی تشویش ضمیر ترکه مدخون اقامت را گرفته و بخلاف
 العبد و مافی یند المولاه المولی و مافی یند للعبد گفته روانه مستطال تراس
 شدند و مقدر شد که سکنه کاهروپ بمساکنین خود لافه همه بهمارت
 و ذراعت پردازند و یک شمال از ادای مال و کل تکالیف
 دیوانی معاف باشند تا دود و زنجیر قبیل و قریب بسه لک
 روپه را طاق و نقره و سایر اجناس از سر و کات راجه بحیطه ضبط
 مقصدیان بادشاهی در آمد و از ابتدای در آمدن لشکر ظفر اثر
 بمالک آشام تا هنگام مراجعت ششصد و هفتاد و پنج توپ از آنجهاد
 یک توپ آهنی بچه دار که قریب سه سن گولی می خورد و هزار
 و سیصد و چهل و سه زنبورک و هزار و دو صد و سی و شش هزار
 و پانصد و هفتاد بنندوق و سیصد و چهل سن باروت و هزار و
 نصد و شصت سنندوق باروت که هر صد و قتی دو و نیم سن
 باروت تخمینا داشت و هفت هزار و هشتصد و بیست و هشت
 سپهر و شوره و آهن و گوگرد و مسرب بی شمار و هزار و چند

کشتی بخاری جنگلی که اکثر هشتاد و هفتاد و شصت ملاحظه بودند
 بعیضه تصرف نموده یان بادشاهی در آمد و یکصد و بیست کشتی
 بخاری کوبه ترصین و تزئین و طول و عرض آنها کمتر کشتی دمان
 ملک به نظر رسید و در ناو سال کهرگانو بود شبی یکی از
 مقام پیر آتش در چهارم زد و بجز خاک تراثری از آنها نماند
 و انبارهای شمالی بوازی یکصد و هفتاد و سه به ضبط درآمد و بر
 برانباری چندی از پادشاهی بند و قسبی بمخافقت نشستند انبارها از
 ده یزار تا یک هزار سن شالی میبرو اندوخته چندین ساله راجه و بهوکنهای
 معتبر آن گرده خفیف العقیل ثقیل السحق بود و بطمع آنکه
 بعد از مراجعت لشکر اسلام باز تملک خواهند شد با تلافی و
 احراق انبارها در حین فرارند و اختند و غشما و ذ * ختم الله علی قلوبهم
 و علی سمعهم و علی ابصارهم * دید و بصیرت ایشان را فرو گرفته
 از آنکه معمولی آنها باعث خرابی آنها خواهد شد غافل شدند

* شعر *

بد و ز دشمن دیده هوشمند * در آرد طمع مرغ و ماهی به بند *
 و السحق اگر نه این انبارهای بودی قوتی قوت مصابرت و
 محاربت از اهل لشکر می بود چنانچه سوق کلام آینه نقاب ابهام
 از جهر مقصود خواهد کشد و

* ذکر طول و عرض و خصایص ملک آشام *

* وایضاح او ضایع آشامیان بند فرجام *

آشام ملکی است موحش و لکیر پر خطر محمود بر اطراف بحر برهما پتر
 مابین شمال و مشرق مملکت بنگاله واقع شده و بحر برهما پتر
 در وسط آن از مشرق بجانب مغرب جریان نموده طولش
 غربا و شرقا از گواهی تا سده تخمینا دو صد کرده جریعی و عرضش
 شمالا و جنوبا از کوهستان گرده میری محمی و دقله و لاند تا جبال
 قوم نانگه قیاسا هفت هشت روز راه جبال جنوبیش
 با کوهستان خصیه و کچهما و کشمیر در طول لاحق و در عرض
 با اطواد مسکونه قوم نانگه لاصق و کوهستان شمالیش در طول
 بار داسی شامخ کامروپ پیوسته و در عرض پیش روی
 کوه های شاهق قوم دقله و لاند کشیده سر زمین ساحل شمالی
 بحر برهما پتر را و ترکول و اراضی کناره جنوبیش را در کهن کول
 ناسند طول او ترکول از گواهی تا مسکن قوم میری محمی و امتداد
 در کهن کول از ملک کنی را نی تا موضع سده تو انگر ملک
 سخنوری ما در ویش بر روی که درین سفر رفیق شفیق
 و انیس محفل انیق بود قصیده در تهنیت فتح ملک آشام گفته
 این چند بیت که در خاطر بود ثبت نمود

* تصیبه *

* شد با مردی تفسیر و بتایید قضا *
* سرآشام که در دامن چین است و خنا *
* عالمی دیگر و خلقی دیگر و وضع ادگر *
* نه زمینش چو زمین و نه سما همچو سما *
* آسمان بی سبب ابر فرستد باران *
* در زمین بی مدد خاک شود سبز گیا *
* رفته از چیز خاک و شکم چرخ برودن *
* بکناره شده چون حرف الف از دنیا *
* فصلها را همه در منقضی هم مدخل *
* وقت سرد باشد گرما که گرما سرد ما *
* وحشت افزارد او چون راه بیغور از مرگ *
* جان گزاساحت او چون عدم آباد فنا *
* بیست و نهم چو ضمیر جهلا پر از گزند *
* بحر بی حد و اندازه چو فکر دانا *
* هفت خوانی که بشناسد ادا کرد حکیم *
* که زردین تن و از بیل تن آمد پیدا *
* صفدر در زم زین قاصد کشف مالک ستان *
* سدر سن قصبه آن را بنوی کرد احیا *

- * روی اقبال و دل مردی و بازوی ظفر *
- * ممالکت گیر و ممالک ده و گیتی پیرا *
- * خانخانان سپهبد ار و سپهکش که ز قدر *
- * بادیشه کرد لقب یار و فادار اورا *
- * صاحب شاه نشان سید اجدادشش *
- * پشت ایران و رخ هند و سر ملک خدا *
- * مصطفایست بارشاد و هدایت پس از آن *
- * مرتضای دم شمشیر و سنان روز و فا *
- * شکاری بروز مغرب سوی مشرق که گذشت *
- * افتاب از سه آرائی ترکان ختا *
- * محشری راجه آشام بار و آور و *
- * که شد انبوهی ایشان نفسی بر دنیا *
- * فته جو یکسره چون دیده خوبان طراز *
- * ناک انداز و سلاح شود و معاد ک آرا *
- * جان بن جان بستانند چه با سون و چه کوه *
- * همه پتیاره عفریت عمل در د با *
- * گر شود عرضه هیچاز یکی حمله پذیر *
- * که بدن شان ز سر و سر ز بدن باد جدا *

- * گویای اهریمنی افتاده بر دین از دوزخ *
- * یا هیو نیست که از قید بلا گشته را *
- * سخت جانند بحدی که غبار را گردند *
- * سرموئی نه پذیرد رگ شان استرغا *
- * همه چون مرد مک دیده اعمی بی نور *
- * همه در خاصیت و قایده چون زهر گیا *
- * پیش ازین نسبت شان نیست مردم که روند *
- * قامت افراخته در کوه و بر زن بد و پا *
- * حید سارند بنوعی که هوا را چو حباب *
- * بند از آب گذارند بروی اعضا *
- * کثرت خلق فزون ز آنچه به محشر گنجد *
- * فسحت ملک ز جا بلقا تا جا بلسا *
- * بحر در کشور شان بیشتر از موج بحر *
- * شده فادت زده کثرت حصش احصا *
- * حصنها چون دل مردان همه خارا بنیان *
- * رفعت و برتری از برتریش پا بر جا *

اکثر مژگان جهان نواحی اگر چه باجی بر آید آ شام نمی دهند
سر بزرگی او فرود آورده برخی از احکامش را گردن نهند

مگر قوم دقله که بای و آرد و اسن اطاعت نگذارند و سگاه بیگانه
دستبرد می بماند و اجه نمایند و از موضع کلیا بر تا شهر کهرگان نوهر جا
خانه ها و باغهای پر درخت میوه دار بهم پیوسته و دو طرف راه
درختهای بانس سایه دار سر بفرمانگ کشیده و اقسام
گلیمهای صحرائی و باغی خوشبوی شکفته و عقب نیستان
تا پای کوه زراعت و باغ ساخته و از لکهنوگر تا کهرگان نوهر راه
و معموری و زراعت بهمین و تیره بوده و آلی بلند و وسیع برای
تردد مردم تا کهرگان نوهر ریخته زمین زراعت و باغ در آن ملک
چنان هموار سازند که با صره تا انتهای خطوط شعاعی سرد
واری نشیب و فراز در آن زمین کثرت زراعت و معموری
در او ترکول بیش تراست اما چون صعوبت محکم و قلبی امانه در
دکهن کول افزون تراست حکام آسمان اینجانب را محل سکونت
ساخته اند آب و هوای اراضی سکونه و غیر سکونه این
خطه آنچه بر ساحل بحر بر مہاپتر واقع است با مزاج ساکنان
و غریبان موافقت دارد و هر چه دور تر از بحر مذکور است
آب و هوایش موطن را سازگار و برای غریب زهرمار
است هشت ماه باران می بارد و چهار ماه زمستان هم خالی
از آن نیست در فصل سرما امراض اطفال و حساسان

ترا از مردمش غریب نواندی می نماید و در ایام گرماسودای
 افزونی صفر اگر متر از ستو طنائش باغریب در می گیرد اما ساکنان
 این مرز و بوم از علل مهلکه متضاده متفرد مثل جذام و برص و داء الفیل
 و داء الی و اودرام گلو و خصیه که درد یابد بنگاله شیوع دارد و سبب
 دیگر اقسام استقام مزمنه سالم و معراریاح و میاه جباش
 برای غریب و بومی سموم قاتل و سم هلاک و فضایش
 بسبب اعاطه کوهستان بدلتنگی و وحشت مایل اشجار
 کوه و صحرایش با کمال ارتفاع ضخم و قوی بالا و انهار عمیق
 عریض. جمجمه دارد و بفرجمجمه دانش افزون از حصرواحصا انواع
 ریاحین و فواکه هند و بنگاله و ملک آشام است و دیگر اقسام
 گاهها و سیوه نای باغی و صحرای باحوظ گشت که در سایر
 ممالک هند نیست درخت نارگیل و نیم کم و نهال فقل و ساذج
 و اقسام لیوبسیا است انبه کرم دال و افروستیرین و بی
 ریشه اما کرم آب انباشش بسی بالیده و خوش جاشنی و شاداب
 نیشکر سیاه و سرخ و سفید بر شیرین اما در سختی و ندان
 شکن و زنجبیل ترکلان منجه و نازک و بی ریشه و مزه افزای دهن
 پینا که قسمی از آله است بمشابه راست مزه و خوش جاشنی
 می شود که از مزه صاحب غما نهند بر آویده در حصیه اندان

محصول عمده آن ملک شالیست اما بار یک و پالیده کم است
 گندم و جو و عدس نمی کارند زمینش قابل است هر چه بکارند
 یا نهال کنند خوب می شود نمک بسی عزیز و نایاب است
 در دامن بعضی از کوهها بهم می رسد اما بسیار تلخ و گزنده
 و بعضی از سکنه آن ملک نهال کیده را بریده به آفتاب
 خشک کرده بسوزند و خاک ترشش در کرباسی کرده
 و آن کرباس را بالای چهار چوب مضبوط در زمین بسته ظرفی
 در زیر آن گذارند و بتدریج آبی بر آن ریزند و چکیده اش را
 که شوری در نهایت تلخی دارد بجای نمک بکار برند مرغ
 و مرغابی و قاز و بز و خسی و خروسهای جنگلی کلان و لذیذ بسیار
 و اکثر خروسهای جنگلی آندیار بری از عا فراد مشاهده
 نموده شد که اگر خروس ضعیفی با قوی مقابل گشته آن قدر
 جنگ کرده که سرش شکسته و مغز پریشان شده و مرده
 اما از هر یف رو نگرد اینده و پشت بخیم نه نموده فیل کلان
 و مهیب و متناسب الاعضاد را کوهستان و صحرا اکثر آهود
 گوزن و نیله و قوچ و دراج یسیر در بلده کهرگانو چند حصار
 مختصر قفس مانند که بردور هم بچوبهای قوی مرتفع و در نهایت
 استحکام ساخته بودند و ابواب آنها بجهات مختلفه بود بنظر

در آمد چون از سبب وضع آن استفسار نموده شد گفتند
 بعضی از فیلبانان خاص راجه بودند که گیاهی بر بدن ماده فیل می مالیدند
 و آنرا بر تع فیل است جنگلی می بردند و آن را به وحشی میبرد
 استشمام را آنچه آن گیاهی اختیار سرد در پی ماده فیل ملطخ
 بگیاه مذکور میگذاشت فیلبانان ماده فیل را آورده داخل
 این حصار می ساختند و آن فیل جنگلی نیز از عقب در می آمد
 و گرفتار می شد نواب مستغنی عن الالقاب سعی بسیار
 نمود که یکی از ان فیلبانان را به دست آورد اما میسر نشد طلا
 از یک دریای برهما پتر حاصل می شود ده دوازده هزار آشامی
 به همین کار قیام نمایند و هر سال فی نفر یکتوله طلا بر کار
 راجه و اصل همانند اما این طلا کم عیار است توله به ندر و پیه
 و هشت توله پیه بفر و خت رود گویند در در یک کنار دریای
 برهما پتر از هر جا طلا حاصل می توان کرد لیکن جمعی که وقت از
 حصول آن دارند همان آشامیها اند از راج آن ملک کوچی
 و در پیه و اشرفی سکوک بکه راجه انجامت فلوس
 رواج ندارد و در کوههای سکن قوم میری و محمی که جانب
 مشرقی آشام طرف او ترکول بمسافت یازده روز از کهرگانون
 آباد اند آهوی مشکین و فیل به دامی شود و نقره و مس و از زین

نیز از جبال همان قوم بهم می رسد طرز و وضع این قوم بگروه
 آشامی موافقت تمام دارد و حسن و ملاحظت و لبران این طایفه
 بیشتر از نسوان آشامی است و از تفنگ بسیار ترسند
 و گویند بد چیز است تفنگ فریاد می کند و از جاحر کت نمی نماید
 و بچه از شکمش بر آید و آدم می کشد و آهوی مشکین
 در کوهستان آشام نیز هست نافه استس بزرگتر از
 دانه های کلان و خوش رنگ و اذ فر و چوب عود که منبتش
 کوهستان نامرد و سدن و لکهو گر است سنگین و
 رنگین و سطر اگر بد ستور ممالک مسر و سه عمل نمایند
 با مالی که از دایا ستانند و فیل که از صحرا گیرند و سایر محصولات
 جهل و پنج لک روپیه محصول برسد خراج از دایا ستان
 در آن ملک داب نیست از هر خانه فی سه نفر یک نفر
 بخدمت راجه قیام نماید و اگر تنها و نی در آنجا بد آن مامور شوند واقع
 شود بدون قتل بحیثی دیگر تنبیه نیابند لهذا آنها ذامد راجه در میان
 آن قوم بمرتب کمال است و در جمیع ارا من دست تصرف
 سلاطین ارا من آن ولایت کوتا بود و و بای غالبه هیچ بدبگانه
 آن ملک رای سر سبانه ابواب دخول و خروج بر غربا
 در آن دیار تنگ و نای سکنه اس اتر در دهممالک دیگر لنگ

نه دیگری را گذاردند که بملکشان در آید و نه کسی را
 از مردم خود را بکشند که براید قبل از فتوری که در دنیا بگذرد
 شد هر سال یک مرتبه جمعی بعنوان تجارت بفرموده زاجه فریب
 بگو اهستی در سرحد خود آمدندی و طلا و مشک و چوب عود
 و قفل و سنازج و پارچه ابریشمی آوردندی و پنهانگ و شوره
 و گوگرد و برنجی دیگر از استعمه هند که مردم گو اهستی انجامی بردند معاوضه
 کرده رفتندی با لجهر شکر می که ب سرحد آن مملکت داخل شد
 از کشور وجود خارج گشت و قافله که در آن سرزمین قدم
 نهاد داخل اقامت بسر منزل عدم انداخت و در سوایق ایام
 اگر بقصد تعرض و تصرف شکر می عازم آن خطه شد چون
 ب سرحد آن ملک می رسید مقهوران چند دفعه استنجون
 بران می زدند اگر شب مقصود ایشان را صباح بخامی نمی دید
 رعایای سر راه را که چابنده بکوهستان می بردند و ساکن داری
 و نافع ناری در آن حد و دنی گذار شدند و مردم شکر از حرم و احتیاط
 قافل شده سالک پر مهالک مشتمل بر انهار زخار و
 بوادی مخوفه محتوی برشته های خونخوار بی مانعی طی کرده
 بوسط ملک در می آمدند و بنا بر بعد مسافت و سن اوقات ایام زمستان
 در راه منفی گشته شروع در انصباب اقطار اقطار می شد

و مقامی چون سیلاب از قبال جهان منجمد رگشته اطراف
 آن شکر را احاطه می نمودند و بمقتضای آنکه *ع* گل نم دیده را
 آبی تمام است * بد و قطره باران که بان سرزمین پر از طوبیت
 می رسد مجال نرود اسپ مجال می گشت آن شکر محصور
 ناعاقبت اندیش را قوت مقاتله و مدافعه نماید از عدم و در آن
 قوت عاجز شده در اندک زمانی مقبول و محبوب می گشتند
 افواج عظیم و عساکر فنجیره بدین وتیره در گرداب نایل و
 غرقابی ساحل سر به بحر فنا فرو می بردند * شمر *
 * هر خار این بیابان انگشت رهنمایی است *
 * هر بانگ عندلیبی آواز آشنایی است *

نوبتی حسین شاه نامی از سلاطین بنگاله بابت هزاره پاداه
 و سوار و نوازه بی شمار بان دیار در آمد و راجه از ملک
 برآمده بکوهستان رفت حسین شاه پسر خود را با اکثر جنود
 بقبض آن هر دو نگاه داشته خود به بنگاله معاددت نمود چون ایام
 برسات رسید و راه مسدود گردید راجه از کوه پائین آمد
 با اتفاق اهلی مملکت که سرچین را طاعت یسر حسین شاه
 در آورده بودند شاهزاده را قتل نمود و آن بیچاره و شکر شر
 در مدت قایل از بی قوتی ذلیل گشته جمالی اسیر و قهیل

گردیدند گویند جماعتی از متوطنین آن ولایت که سستی به مسلمین
 اند اولاد اسپران لشکر مذکور اند و چون هر که بان دیار افتاد
 مانند رفتگان ملک عدم برنگشت و حقیقت او ضاع مردم اینجا
 بر کسی مکتوف نشد االی هندوستان قاطنان این مرز و بوم
 را ساحر و جادو گر خوانند و از بنی نوع انسان خارج دانند و در
 افسون باطل اسحر اسم آن ملک را داخل سازند
 و گویند هر کس را گذارد بر آن دیار افتد که فتنه طاسم گشته
 بیرون نیاید راجه های آن ملک پیوسته باز دحام حشم و خدم و
 تکاثر است و اقمشه و توافر نقود و جنود مستظهر و مغرور بوده
 و حشری اینود از مردان کار و فیلمان کوه شکوه سبیب دیدار
 داشتند و این راجه جید هیچ سنگه ملقب بسر کی راجه است
 و سرک در لغت هندی آسمان را گویند و اعتقاد فاسد
 این بهوت است که یکی از راجه اداد که فرمانروای ملاء
 اعلی بود به زبان طلا از آسمان بهبوط کرده بان نظام مہام آن حدود
 افتد ام نمود چون آن سرزمین را خوش کرد دیگر سر بملک
 کشید و لنعم ما قیل * * شعر *

تو کار زمین را انکو سفاختی * که بر آسمان نیز برداختی

با بجهاد این غیبت مندوزل به تبحر و تکبر زیاده از آبا مو صوف

و بار اقامت و ماواضاعت نفوس بیشتر از اسلاف
 معروف باندک جریره قبیله را مستاصل می سازد و بادنی
 منظمه سلسله را بر می اندازد و با انکه در حم عرض جز دختر فرزند
 نیارد و ولایتش و لیبعهد می جز به نامی ندارد سلیبی از احتفاد
 واجد ادگذاشته و مضمون * الملک بعد ابي لیلی لمن غلبا * بر صفحه
 ضمیر نکاشته اگر چه متمسک بملت همدوست اما چون خود را
 یکی از مظاهرا عظیم آفرید گار میداند * تعالی الله عما یقول الظالمون
 علوا عبیرا * سر بعبادت اصنام فرود نمی آرد و سایر مردم
 آن ملک رقبه خود را در رقبه بیچ دینی و ملی نکشید هر چه
 از دست هر کس یابند می خورند و بر هر امری که در نظر قاصرشان
 مستحسن افتد اقدام می نمایند از اکل مطبوعات مطبوعه
 مسلمان و غیر مسلمان پیر میزند و جمیع لحم را خواه سیه و خواه
 مذبح سوای لحم انسان تناول کنند معتاد بخوردن روغن
 نیستند تا جدی که اگر طعامی بوی از روغن داشته باشد
 از خوردنش ابا نمایند زبان آن قوم با کلام جمیع سکه ممالک
 مشرقی مخالفی تمام دارد توانایی و پهلوانی از هیأت ذکور
 آن ملک ظاهر و بر اقدام امور شاقه قادر به جنگ جو و سفاسک
 و در کشتن و کشته شدن دلیر و بی باک در بی رحمی و غدر

و بی مرونی طاق و در مکر و کذب و یسوفائی یگانه آفاق صباحت
 و مباحث روی و سیاهی و درازی موی و ملایمت بدن و
 صفای رنگ و خوش دست و پائی از شمایل انانثس
 هویدا و از دور بهیانت محمود عی در کمال حسن پیدا اما بعد م
 تناسب اعضا ضعف اند و از نزدیک چون منظور گردند معلوم
 می شود که از حسن و جمال دور اند و زنان راجه و رعیت از
 کسی رو نمی پوشند و سر برهنه در بازار تردد می کنند کمتر
 کسی هست که دوزن داشته باشد اکثر چهار و پنج دارند
 و زوجات را میان همه یگر معاوضه و خرید و فروخت می نمایند و
 تعظیم این قوم را نوزدن است رعایا که نزد راجه و بهو کنه ها و نذ
 و بهو کنه ها که بخدمت راجه آیند پس از نوزدن دوزان نوزم
 شده نشینند و چشم بر زمین دوزند سر در پیش و بر دست
 مخلوق سازند و اگر کسی از سکنه سر موی تخلف از ان نماید
 گویند شعار اهل پنگاله ظاهر کرده است لهذا تیغ بر سرش دارند
 فروش و اسپ دران ولایت عنقا و کبیاست حر مستنصره
 آشامی بنا بر آنکه جنسیت طلت ضم است خواهش دیدن
 و داشتن چهار بسیار کنند و از خریست بقیمت اعلی خریداری نمایند و
 به مشاهده لذت خلقت ستیز یا و از حد مشغولت و محظوظ

گردند و از اخصاب بسیار می ترسند و اگر بدست آیند پایش
 را می برند یک سوار اگر بر سر صد آشامی مسلح بتازد همه مفلح
 بیند از ند و بگریزند و اگر نتوانند گریخت دست به بند دهند اما اگر
 ده پیاده مسلمان را یکی از آنها پیاد بی محابا قصد استیصال
 ایشان گشته غالب آید بیع فیل را از اشق قبایح و ابلیغ فضایح
 دانند و بران اقدام نمایند راجه و بهو کن بر سنگاسن و
 رؤسا و اغنیا بر دولی که بوضع مضحک از چوب و تخته سازند
 سوار شوند و بانس سنگاسن و دولی از چوب تراشیده
 ترتیب دهند کرسی بدستوار نشینی از چوب سازند و بجای
 عماری و حوضه بر فیل بنده دستار بستن و جامه و تیان و کفنس
 پوشیدن و بر چهار پایی خوابیدن دران دیار دسم نیست
 پارچه کرپاسه بر سر و لنگی در کمر بندند و چادر بی بدوشش گیرند
 و بعضی از متمولان در زستان نیم جامه بطریق یعقوبخانی در
 برکنند و آنهایی را که میسر باشد بجای چهار پایی بر تخت بنخوانند
 برگ تنبول را با سپاری خام از پوست جدا کرده با قراط
 خورند مشجر و محمل و ثقات بند و اقوام اثواب ابریشمی خوب
 می بافند و خوان و صندوق و تخت و کرسی همه از یک تخته چوب بسیار
 مطبوع و پاکیزه می سازند و بعضی تخت آرد اموال را چه

بنظر دلا آمد از یک چوب مهیا شده عرضش قریب دو ذراع
 و پایه آیش نیز از همان چوب تراستید و از خارج وصل
 کرده کشتیهای جنگی بطریق کوسه بنگاله سازند و آن را
 بچاری نامند تفاوت جز این نیست که پیش و پس کوسه
 و دشتاخ دار و سر و بن بچاری از یک تخته مسطح هاندند و چون
 در حالت استحکام نموده به تخته قلت دار مرتب گردانند
 نسبت بکوسه بطی اسیر باشد تو فی سفا این صغار و کبار
 درین دیار بر شایه بود که نوبتی از افراد واقعه نویس گواهی در
 ماه مبارک رمضان بعرض رسید که تا آن تحریر سسی و دو هزار
 کشتی بچاری و کوسه باینجا رسید و گذشته و عدد آنچه زیر
 بار مردم لشکر ظفر اثر و جمعی از سوطنین آن کشور که در حین
 مراجعت ما ازم رکاب ظفر انتساب گشتند بوده شاید زیاده
 از آن باشد که واقعه نویس مذکور نوشته و یحتمل که نصف
 این جمله بلکه زیاده در تصرف مقهوران بوده اکثر کشتیها را
 از چوب چینل می سازند و سفینه مرتبه از آن چوب هر چند صملو
 از بار باشد اگر غرق شود در آب رسوب ننهد این معنی
 در آینه استخوان اکثر عزیزان صورت تکرار پذیرفته و نزد جامع
 این وقایع نیز به بحر به مقرون گشته بندوق و توپ بچ و از خوب

ریزند و درین کارید طولی دارند باروت بسیار قسم اول
 سازند و مصالح آنرا از ملک بادشاهی آوند عمارت از
 خشت و سنگ و گل یغرازد دروازه های کبرگان و چند
 از بتخانه ها در کل آشام نیست غنی و فقیر از چوب و نی و
 حلف ترتیب بیوت نمایند سکنه قدیم آن ملک دو قوم اند
 آشامی و کاتناد جمع امور قوم ثانی بر اول مزیت دارند
 الا در سرانجام مهام صعب و قیام با مور عرب که قضیه
 منعکس است شش هفت هزار آشامی همواره در اطراف
 نشین و خوابگاه راجه بحر است قیام نمایند و آنها را جودانگ
 نامند و محل اعتماد و میر غضب و فدوی راجه اند عربها مردم
 آن ولایت بنه و ق و راهچنگلی و توپ و تیر پیکان دادند
 بی پیکان و نیم شمشیر و نیزه در اژدگان بانس و تیر
 تحش است هنگام جنگ جمیع سکنه آن ملک از اهل
 حرفت و دقت خوش نشین و رعیت مسلم و غیر مسلم طوعا و کرها
 بحرب آیند و شمال آسام بمسوع بیکبار غوغا کنند و شورش
 عظیم اندازند و آن رو به صفتان گمان برند که باین صد اشیران
 پیشه و غاونندگان عرصه میباز اهراسی بدل جا خواهد کرد اقل
 عدد محاربان آنها در محارب است اکثر مات الواف باشد اما

و لاوردان و مهارزان که با غنیمت بشمشیر و تیر مقابله نمایند و دلیرانه
 بمصافت درآیند جماعه آشامی الاصل اند و آنها شاید از دست
 هزار نفر شجاع و زبانشند و اغلب در شب سه شنبه بحرب
 و شبخون پردازند و آن شب را بر خود مبارک دانند و رعیت
 خواهم جنگ کرده منہزم گردند و خود بی جنگ معاودت نمایند مضمون
 * لحيي المخفضون و ملك المثلون * را نصب العین ضمیر داشته
 آنچه از اسلحه با خود آورده باشند بنید از نو بدر روند و رعایا مرده
 های خود را با چیزی از ترکه آنها سه بجانب مشرق و پابوسی
 مغرب بنجاک سپارند و حکام برای موتای خویش دخمه سازند
 و زنان و خدمت موقوفی را کشته با ما محتاج چند ساله آنها از قبیل و ادانی
 نذین و سیمین و فرش و لباس و خوردنی در دخمه گزارند
 و سرش را ایچو بهای قوی در کمال استحکام پوشند
 و چراغدانی بار و غن بسیار و یک نفر مشعلچی زند در آن
 نند تا به مشعل اشتعال مشعل اشتغال داشته باشد
 و دخمه که شکافته قریب به نود هزار لاویه بهر جهت از آنها
 حاصل شد و من الغرایب آنکه از دخمه یکی از زنان را به نامی
 آن ملک که هشتاد سال از دفنش گذشته بود پانده آن طائفتی
 برآمد که پان سبز در آن بود در اقم حروف اگر چه پانها را ندیده اما

از زبان پاینده بیگ گراشته و اوقعه نویسن و شاه بیگ که
بصیر کاری نباشی قیام داشتند در مجلس نواب مستغنی
عن الالقاب شنید و در ضمنی بیگ دارد و غه خزانه که پانده ان
نه کوز حواله ادا شده بود بر صدق قول آن دو مدعی گواهی داد
* والعهده علی الرواقه * مسلمانانی که در سو القت ایام بقید
افتاده و به تزویج میل نموده اولاد آنها بمان طریق آسایش عمل
نمایند و بجز نامی از اسلام بهره ندرند و میلان خاطرشان
بمخالفت آن قوم پیش از مصاحبت و مجاورت با اهل
اسلام باشد و جمعی از مسلمانان که از دیار اسلام با نجا
افتاده بودند بادی صیوات و صوم قیام می نمودند اما از اذان
گفتن و کلام الله بجهر خواندن ممنوع بودند شهر کهرگانو مشتمل
بر چهار دروازه بسنگ و گل ساخته است و از هر دروازه
راجه مسافت سه کوه و آل بلندی در غایت استحکام و
وسعت برای تردد مردم ساخته و اطراف شهر بجای حصار
نیستان ستند یر بهم پیوسته و قطر نیستان تخمیناً دو کوه
کم و بیش است لیکن شهر بطرح معمور شده بیوت
سکنه حقه حقه درون نیستان متصل به آل ترتیب یافته
و با غنچه و مرزعه هر کس پیش خانه اش واقع شده یک

جانب نزر و عات به آل و طرف دیگر شش بخانه پایوسته
 و قریب بخانه راجه در هر کنار دیکهو محمودی کیشرو راسته
 بازاری قصیر و غیر از پان فرو شش از اصناف محترفه کسی
 در بازار نشیند خرید و فروخت اطعمه در اسواق متعارف
 نیست بلکه انجا قوت یک ساله خود از هر چیز در خانه ذخیره
 کند و به بیع و شرای هبیب چیز از ماکولات منقهر نگردند با لجمله
 شهرش محوطه وسیعی محتوی بر چند دیده بنظر در آمد و
 اطراف خانه راجه آلی ریخته بز فوق آن بجای دیوار با نسجهای
 محکم در هم نصب کرده و اطرافش خندقی که اکثر جامعتمش
 از قد آدمی زیاده و همیشه پر آب است حفر نموده و در آن
 محوطه یک کرده و چهار ده جریب بوده و در درون چهار پای عالی
 وسیع ساخته دیوار بخانه راجه که آن را سولنگ نامند صد و
 بست دست طول و سی دست عرض از جانب درون داشت
 مبنی بر شصت و شش ستون و در هر ستون قریب چهار ذراع
 و اعطایین باین عظمت به نهجی هموار و امن بود که در بادوی النظر
 گمان می شد که خراطی کرده اند اگر چه مردم آشام ادعای
 خرط می کردند اما عقل از قبول استماع می نمود و دیگر صنایع و
 به اربع که در تزیین چوبهای آن خانه کرده بودند شرح و بسطش

دست قلم را بچوب عجز بسته شاید در آریح سنکون خانه چوبین
 را مانند مردم آن ملک در ترصین و تزئین و نقوش نه تو اند ساخت
 و اطراف این نشین را با انواع شبکه های چوب منبت کار
 تقطیع کرده و از بیرون و درون به آئینه های برجی مصقل چنان
 ترصیح نموده که چون بر تو افتاب بر آن می تافت چشم اند
 لغات شمعش خیره می شد و از ده هزار کس یک سال
 کار کرده تا این خانه با تمام رسید و در یک سر این نشین
 بر چهار ستون مکازی هم حلقه نصب کرده بودند در هر ستونی
 نه حلقه هر گاه راجه از آده تنگ در آن مکان نمودی تختی در وسط
 آن اساطین از بعد میگذاشتند و نه شامیان هر یک از قماشش
 دیگر بالای آن تخت بر آن حلقه های بسته و راجه بر زبر تخت
 در زیر شامیان قرار می گرفت و نقاله چنان دهیل و داند میزدند و
 داین داند چیز است مدور سطح از روئین ساخته شده بطریق
 گهریالی که گهریالیها می خوانند و هنگام بار دادن و سواد شدن
 راجه و سواد می بهوکنها هر گاه بجای تعیین شوند دهیل و داند می
 خوانند کمالات اتساب ملادرویش هر وی که تیغ زبان
 فرس را پیش از لغت غرب مصقل نموده می گفت که
 طاس روئین که در شاه نامه مذکور است عبارت از همین

داند است و الله اعلم بالصواب و دیگر خانه های چوبین متطبخ و
 نزمین مستحکم طویل و عریض بسیار که درین محوطه بودند مزایا
 و خصایص آنها دید نیست نه شبندی اما هیچ کافر را بدون انضمام
 آن ملک با سایر ممالک محروسه بادشاهی دیدن این خانه ها
 نصیب نگردد تا یلانی که مابینا شده بودیم نشود و در بیرون
 محوطه این خانه خانه دیگر جهت سکونت را بر در کمال نزهت و صفا
 ترتیب یافته و بهو کنهادر حوالی خانه راجه منازل و در نهایت
 لطافت و متانت ساخته هر بهو کن که بمصاهرت راجه ممتاز بود
 باغی در غایت پاکی و طراوت و برد و تالابی بسیار بصفا و
 عذوب درون خانه خود داشت الحاق مقامی خوش و مستزهی
 و لاکشن بود و جهت کثرت رطوبت رسم آن دیار نسیب
 که روی زمین را صحن خانه سازند بلکه بالای چکان که عبارت
 از تالار باشد مکن سازند

* گفتار در سبب توجه راییت منصور از کوه گمانو جانب متبراً پور

* و مقرر شدن تنها نجات جهت استیصال آشنا میان مقهور *

راجه و سایر مقام پیر که سالک سالک فرادگشتند جهات
 مختلفه آوازه دشت ادب باد شده راجه خواست که بگوستان
 قوم مانگه در آید آن گروه از بیم شکر گردون شکوه باین معنی

را ضعیف نشدند تا آنکه قومی اند در جبال جنوبی آشام عاکن سرخ
 و سفید خوش ظاهر و بد باطن در کثرت از گروه یا جوج
 و ماجوج درگذشته و در ضخامت جثه و قوت جسمانی پنجه در
 پنجه عادیان افکنند مانند وحوش و بهایم عربان ترودکنند و در
 کوچه و بازار حضور رعیت و سوارانی تکلفانه با ازدواج
 مجامعت نمایند و زنان این قوم غیر از پستان هیچ عضوی را
 نپوشند و گویند اعضای که در حین انفصال از بطن مادر
 مشاهده هر کس گشته اخفای آن عبث است پستان را
 که بعد از آن بروز می نمایند باید پوشید چندی از شاهپیر
 این قوم چون بملاذمت نواب مستغنی عن الالقاب آمدند
 لنگهای سیاه بسته و بالایی لنگها کوی بهاد و خسته و برود و روی خود
 نیشهای گرا از حمایل کرده و موی سیاه در اندر گردن
 فرو گذاشته بودند بیشتر به این قوم نزدیک است راه
 چون از در آمدن بان کوهستان ممنوع شد هر بهوکن بنام روپ
 رفت این نام روپ قطعه زمینی است از جهنم در جونت سه
 کوه شامخ افتاده و در بدی آب و هوا از چاه بابل زیاده
 آشامها گویند که اگر طایری بر فضایش برزند شهر حیات
 اندازد و فولاد اگر بزینش رسد چون موم بگدازد * شعر *

* مسموم غمومش و زان در صکاری *

* حمیم حجیمش روان در مشارب *

* هوایش ز فرط حرارت بحدے *

* که چون موم می شد دل سنگ ذائب *

بر هر که راجد غضب کردی اگر بشمشیر قهرش نواختی بتوطن
 در آن مکان مامور ساختی تا ملک الموت با حواشش پرداختی
 بکراه دارد که اسب تواند رفت جانب موضع تمام که در سمت
 شمالی کهرگانون واقع است ابتدای این راه قریب به نیم
 کمره جنگلی است انبوه که پیک ضمیر بسی باریک شود تا
 اندیشه قطع یک قدم از آن نماید بعد از آن تا پنج شش کمره
 دره است پر سنگلاخ و وحل و طرفینش دو کوه مرتفع ترا از
 از ایوان زحل بر کسائین جماعه از ستمردین کوهستان جنوبی
 مقر خویش ساختند و سایر بهو کنهها با جمعی کثیر و جمعی غفیر
 آنروی آب دهنگ جزیره را که مابین بحر بهما پتر و نهر دهنگ
 افتاده مناص خود گردانیدند درین اشاد و سه شبانه روز بادان
 بارید و بادهای تند وزید و آب در خیام وارد و فرسش گردید
 و موسم برسات نزدیک رسید اگر چه مرکوز خاطر هم
 اندیشش نواب مستغنی عن الالقاب آن بود که بلکه هوگر

رفته ایام برسات در انجایی تشویش ضمیر از وصول آذوقه
 و تنقیص غله بسر آرد و اما از زبان آن قدوه عالی مکان مسموع
 گشت که بنا بر دو علت عنان عزیمت بآن صوب غیر منصرف
 گردید یکی اتصاف مقصدیان بصفت عدم فراغ از عرض
 اموال مفتوحه دویم عدول اقبال وحشی از انقیاد که به تحقیق
 پابراه نمی گذاشتند و بر تقدیری که روانه می شدند تا رسیدن
 برسات بلکه هو گرنمی رسیدند لهذا عزیمت بچشم بود
 متهرا پور که سه و نیم کرده پیشتر از کهرگانو در دامن کوه مابین
 مشرق و جنوب بود و قابلیت اقامت در برشکال
 داشت مصمم شد و میر مرتضی با راجه امر سنگه و پنجاه نفر
 سسی بدار از تاینان سید منالارخان و برخی از بنده و قبیان
 بمحافظت کهرگانو گردآوری اسباب توپخانه و میر سید محمد
 دیوان تن جهت استمالت رعایای انجا تعیین گشتند و
 راقم حروف نیز بنا بر امری که در ایضاح آن زیاده احتیاجی
 نیست در کهرگانو متوقف گردید و علاوت در امرات اعتلا و
 انحنافاض که بی سابقه خدمتی و لاحقته را تبیی در ملازمت ماوک
 می باشد چشید و لعل الحمد که در اندک روزی آن سخط بر حمت
 و آن قبض به بسط مبدل گشت سبحان الله که غفلت

دیدند مردم را طرفه فرو گرفته و از امعان و خاست کار و غایت روزگار

اعمی ساخته * * شعر *

* درین غم بزندان بعدی اسیر *

* که دارد قان قرب میرود زیر *

* اگر حکم غفلت سبق نیست *

* چرا رشک بر قرب حق نیست *

و مقدر شد که میر مرتضی از اسباب تو پخته را بجهانچه داند که

در کار است نگاه داشته تیره را بجهانگیر نگار تنال دارد و محمد

عابد بیوتات نیز ماورد شد که عرض اموال را چه دیده هر چه بمسجده

طلب دارد تا نخواه شود بانهار ساینده مابقی را بجهانگیر نگار

مرسل دارد و محمد خلیل که جو ایست بفضول کمالات مهذب

و مردیست بصوف فضایل مودب اما بنا بر اقتضای زمانه دون

پر و در ضعیف طالع و مجهول القدر با سینی و محمد اشرف

بدار و غکی اموال مقرر گردیدند و سکه بر نقره و مس زده

و جوه روپیه و فلوس را از نام نامی بادشاه عالمگیر گیتی سنان

خدا الله ملکه زیب و زینت بخشیدند و میر مرتضی بجاورد به قیام

نموده فرستادنی را بجهانگیر نگار فرستاد و نگاه داشتنی را

در کهرگانو نگاه داشت و میانه خان با جمعیت خود و شرذمه از

تا بنیان امر مقرر شد بموضع سلیمانیه که در دامن لوه جنوبی
 کهرگانو واقع است و بر کاین با بسیاری از ماعین در آن کوه
 اقامت نموده مزاحمت بمسوطنین آن سمت می رسانیدند
 رفته بمراسم سکنه و تنبیه مبروده اشتغال نماید و غازیخان
 مازم سرکار نواب مستغنی عن اللقباب با برخی از سوار
 و پیاده به تهمانه داری موضع دیوتانی که مابین کهرگانو و سلیمانیه است
 معین شد و تهمانه داری کنار دریای دهنگ بجلال خان
 دریایادی مازم سرکار مفوض گشت و اکثر دریایادیها
 بر فائقش مامور گشتند و بتاریخ بستم شهر شعبان سنه
 مذکوره موکب نصرت نشان کوچ نموده بموضع شهر اپورا نزول
 فرمود حسب الفرموده آدم خان با فوجی سنگین هشت کرده
 پیشتر از شهر اپورا قریب برگنه ایلی پور رفته تهمانه ساخت مومی
 الیه را مکرر با مقام پیر محاربات عظیم لیل و نهار اودی نمود و در جمیع
 معارک بفتح و فیر و زی اختصا ص یافت و همچنین مقهوران
 آن روی آب دهنگ چند دفعه شنجون بر جلال خان زدند
 و در هر کت منجزول و منکوب گردیدند و بکرات سی چهل
 هزار آشنای نابکار در روز و شب قاصد محاربه آن شجاع
 خصم افکن شده در هر مرتبه معدود نامحسوس بکشتن داده غایب

و خاسر و منہزم گشتند و آوازہ شبجاعت و مبارزت جلال خان
 و سایر دریا با دیبا آویزہ گوشش سکنہ آن دیار گشتہ
 عیت توجہ انہما من اولہ الی آخرہ بہر جانب کہ استہما گرفت
 اجتماع آشامی در ان سمت با تشا رہتہ یلی یافت
 و توقف میانہ خان در موضع سلماقی باعث رفاہ حال و فراغ بال
 رعایای آن صوب گردید و چون پیشگاہ شکر طفر اثر کہرگانو
 بود و اندیشہ آن می رفت کہ مقاہیر ہجوم نمودہ علی الغنائہ
 تاخت آرد و بہر جهت عہد سواران کہ بکار آیند بصدنی رسید
 و شمار پیادہ آزد و نیست نمی گذشت و راہ امر سنگہ با مردمین
 کنار نالہ دیکھو بیرون محوطہ خانہ راہ جانب جنوب مورچال
 ساختہ نشستہ بود و میر مرتضی و میر سید محمد بانا بینان و مردم
 سید سالار خان و بیوتات محمد خلیل و محمد اشرف و محمد زمان
 عرب و سودا و راق و غیرہ درون خانہ راہ نزدیک چہماہ
 دیوار می کہ محل انضباط اسباب و اموال دار تباط افراس
 و اخیال بادشاہی بود می بودند میر مرتضی با آن جمعیت قلیل
 مسلح و مکمل مع اسپان دزدیر زمین تمام تنب سہ سہر
 دلچشم کشیدہ تا سحر گوش بر آزد از می نشست و شبجاعت
 موروثی سیادت و تہور مکتہبی ہاشمیت سشارالیہ را از

طلب کرد که مانع می شد القصد اکثر مواضع دکن کول بقصر من
 اولیای دولت بادشاهی در آمد و رضایان نیز الا ماشاء بمساکن
 خود قرار گرفته اظهار اطاعت و هواخواهی نمودند و قاطنان
 او ترکول نیز در فکر ایلی و انقیاد بودند که زمانه نقشی دیگر بر آب زد
 * گفتار در وصول ایام بزرگات پرمعن و ظهور انواع فساد و فتن *

درین اثنا جنود هینو و قطاع الطریق سحاب که مانند کفتره آشام
 از وصول سپاه اسلام حجاب خفا و نقاب اختفا بر و کشیده
 بودند سر بشو و شش بر آورده در میدان آسمان جولان
 کردن گرفته آتش باز هوا موشک برق دو اندین آغاز نهاد
 و اسرافیل سما صور در عدد میدان گرفت تیرگی ابر چون
 زلف معشوقان رخسار مهر و ماه بظلمت بر آینهخت و دیده
 گردون قطرات عبرات بروجنات ارض مانند چشم غانثقان
 فرود سخت نهر طریق بحر گرفته و ناله سبیل دریا پیش کردند
 سیلاب کافر زمان و زمین را احاطه نمود و گل ولای شمر دستان
 و مکین را فرو گرفت مقهوران آشام که از سهم صمصام
 چون آشام دلاوران ظفر فرجام در مغارات و آجام خزیده
 لیسام بودند سر بفته و فساد برداشتند شجست جانب
 دیوانگانو هجوم کرده با اتفاق جمعی که اظهار انقیاد نموده در مواضع

مذکور آباد شده بودند برعلی رضا تهمانه دار شیخون زدند
 تهمانه دار چون این روز را در نظر داشته لمحہ فاعل نمی بود پامی
 قرار استوار کرده بهد افعه و مقاتله پرداخت و بظفر و نصرت
 فایزگشته حقیقت را عرضه داشت * شعر *

چه نیکو ستاعت کار آگهی * کزان نقد عالم مباد انہی
 نواب مستغنی عن الالقاب یادگار خان اوزبک را فرمود
 کہ بدیو لگانو رفته تنبیه ستمردان نماید و تهمانه دار را بجا باشد خانہ کور
 خود را بوضع مسطور رسانیدہ آتش فتنہ مقهوران را کہ
 مشتعل شده بود بہ آب تیغ منطفی ساخت درینو لاکشتیهای
 اذوقہ کہ از لگو گردانہ کبرگانوشده بود و این حسین داروغہ نواز
 شش جلیہ و چهار دہ کوسہ پر ساز بسرداری محمد مراد
 کہ در سلک بندہ نای باد شاهی انتظام داشت بدرقہ
 انها گردانید محمد مراد مذکور دوسہ جا جمعی از آشا میہارا کہ
 بر سر راه پیش آمدہ بودند پس نشاندہ اذوقہ
 را بہرگانو رسانید مقام پیر چون از دیول گانویب و خاسر
 گشتند با غلبہ مو فورہ غرہ شوال بر سر انور بیگ
 تهمانه دار کچیپور تاختند و او بزور بازوی تہولہ برا نہا ظفر یافت و
 بہ فراغ بال در مسکن آرام گرفتہ بہ عزم و احتیاط نہ پرداخت

سبزمان عطف عنان نموده چون بالای ناگهان بر سرش
ریختند و با سعد و دی شربت شهادت چشانیدند * شعر *

* بخاموشی ز مکر دشمن مد رک مشو ایمن *

* چو تو سن گوشش خواباند لگدادر قشادارد *

و گچپور بنسرفن آشامی مقهور در آمده آن روی آب
و هنگام از محاذات ترمهانی و گچپور تا حوالی لکهنو گریه پهلما
ساخته مانع رسیدن رسد به شکر ظفر اثر گشته چون این معنی بسمع

نواب مستغنی عن الالقاب رسید سرانده از خان او ذبک

را به تهمانه داری گچپور و اطفای نایره فتنه جماعه مقهور مامور ساخت

مومی الیه بذل جهند نموده و از گل ولای ناله آگشته چون بموضع

تیک رسید و عبور از ناله ای پیش موضع مذکور بدون کشتی محال

دید حقیقت عرضه داشت کرده منتظر جواب نشست نواب

مستغنی عن الالقاب فرمود محمد مراد که با نوازه از لکهنو گریه آمده

سه جابه و هفت کوسه دیگر را که در کهرنگان بودند ضمیر نوازه

همراه خود کرده و کشتیهایی خالی بیوپاری که برای آوردن ازوقه

به شکر حازم لکهنو گریه بودند بدرفه شود و چون بموضع تیک رسد او

و سرانده از خان از خشکی و تری بر سیل مرافقت طی

سافت نمایند محمد مراد سرانده از خان را از آنها بگذراند و سرانده از خان

خان محمد و معادن نوازده محمد مراد باشد چون نقد بر ایزدی به انبیا
 بعضی سفر و روان شکر اسلام از خواب غفلت سهیل
 انکاشتن محاربه آشامی و تسخیر ملک آشام تعلق گرفته
 بود تیرتد پیر بهد ف مراد جایگیر نگشت بعد از آن که میر مرتضی
 سامان و سرانجام محمد مراد را بر وجه اتم و اکمل کرده روانه نمود
 چون سوار الیه در میان مسطور رساند از خان رسید
 به اتفاق روانه شدند بر سرنا که اول که بر سر رساند از خان
 بود و بینهما مخالفتی روی نموده چهاردهم شوال رساند از خان
 به تیک پس رفت و محمد مراد پیش راند رسیدن محمد مراد
 نماز شام به منزل و پدید آمدن کشتیهای مقاپیر از روی آب
 و هجوم ملاعین بر ساحل معاتفاق افتاد محمد مراد در فقا از
 ملاح و سپاهی و لشکری و بیوپاری بی تحریک سیف و سنان
 و تصدیع استعمال تفنگ و تیر و کمان جلد و چیان خود را
 بکنار انداخته در سرعت پیمودن راه ترمهانی درنگ نکردند
 و سوای سعد و دی از کشتی های مردم خان عالیشان دلیر خان
 که افاغنه بر آنها سوار بودند و به بحر دظهور کشتی های غنیم سفاین
 مرکوبه را بجانب آنها راندند و بزور بازوی جلاوت از میان غنیم
 گذشته سلامت به یونگانو رسیدند جمیع نوازده باد شاهی

و شکری و بیویاری پر بار و تمام سناز مفت و آسان به چنگ
 آشامیان در آمده موجب ازدیاد سواد جرات و جرات ایشان
 گشت و راه آمد و شد بیویاری و رسیدن رسد و شد
 و چون وسعت آب و هنگام عرصه جولان بر دریا بادیهاتنگ
 ساخت و سیلاب کوه سلما تپی زنجیر بردست و پای اسپان
 مردم میانه خان نهاد بعضی مقامی را از آب و هنگام گذشته و برخی
 از بالای کوه سلما تپی پائین آمده بی تاختا مزاحمت جمواشی
 کهرگانو رسائیدن گرفته و در اندیشه دست بردیش هر مذکور
 نمودن گردیدند میر مرتضی در آشپزخانه و پیداری پیش اندیشش
 کوشش نمود با وجود قلت معاونان و کثرت معاندان در ثبات
 و تمکین و عدم طلب ناصر و معین گوی و قادر اند که زمین
 و قصب السبق قرار از کوه همتین در ز بود * شعر *
 * مرد آن بود که دل نبرد هیچگاه ز جا *
 * لوبست السجبال او انشقت السما *
 و قریب به دو هزار مقهور غازی خان را که با بخت سواد و
 پنجاه بیاده تهمانه دارد یوتانی بود قتل نمودند آن مرد مردانه از محوطه
 بانس که جهت سکونت و پاس ساخته بود بیرون آمده
 و اسپ جلدت بهمیز شهادت بر انگیزت با بعضی از سواران

همراه خود بران گروه بی مروت تاخت اتقافاسر و از آن ملاحظه
 برادرزاده برکاتین که حریت را جزو ضحیت دانسته پیش
 از همه خود را بدوازده محوطه رسانیده و قاصد شکستن آن و گرفتن
 غازیان بود با ابراهیم خان نامی از همراهیان غازیخان مقابل شده
 شمشیری برایشانی اسپ ابراهیم خان رسانیده و اسپ چراغیا
 شده سوار بر زمین غلطید و خصم با تیغ کشید در سرش دوید
 ابراهیم خان چست و چابک بر جسته به آن مقهور در آویخت
 و بر زمین زده بزخم جگر فرونش بخاک معرکه بر آویخت
 و سن العجایب آنکه معاوانان طرفین از دور تا شامی نبرد
 هفتادمین نموده بیچکدام پای باعانت رفیق خویش پیش نهاد

* شعر *

تا بدانی که وقت بیجا بیچ * بیچکس مر ترا بنا شد بیچ
 مقهوران بجز گذشته شدن سر دار پس سر خاریده راه
 انزام پیش گرفتند و در داسن کوه بنکر انتظام و انتقام
 و اجتماع دیگر ملاحظه نشستند و از وقوع این حادثه رعایا که اظهار
 اطاعت نمودند در حوالی کهرگان و نواحی ستراپور و جواسشی
 تهازه آذمخان آباد شده بودند در ظلمت شب و روشنی روز
 آنها از فرصت نموده شروع در فرار کردند درینو لادرا قوا

افئاد که کوچ بهار را بهیم نراین باز آمده متصرف شد و آخر الامر
 بر طبق * لسان الاراجیف مقدمه الکتون * آن خبر بصدق مقرون
 گشت تفصیل این اجمال آنکه مقصد بیان مهام مال از مال کار
 اطفال و در زیده بفرایغ بال بدستور بحال ممالک محروسه
 شروع در جمع بندی و مطالبه اموال از رعیت نمودند رعایا
 از مشاهده این معنی که هرگز در تنخیله ایشان صورت نه بسته
 بودستفرق گشته خوانان را چه گردیدند چه توانین و دوستوی
 که در اطفال معمول ممالک بادشاهی است در سرزمین
 معموله زمینداران انجامی تحمل نمی آید و آن منخوول این مقدمه را
 دولت غیر مترقب دانسته اند که پائین آمد و جمیع مردم
 آن دیار بد و پیوسته گفستند * * شعر *

ز تو را بیت دولت افراشتن * ز ما در دهت جان و سر باختن *
 و بر سر محمد صالح منصبه ار که در کتبل باری بر سر راه راجه
 بود ریخته با اکثر هم انشس بقتل آوردند و ابواب وصول
 را سد را بر مردم همراه اسفند یار خان مسدود ساختند
 و راجه بخان مذکور پیغام نمود که بسلامت بمالک بادشاهی
 رفته خود را در معرض هلاک نیارد خان مشارالیه چون قوت
 مقاومت در خود ندید و اقامت را موجب اضاعت چندین هزاره

نفس و انت مضمون * و لا تاقرأ باید یکم الی التمهیة *
 و خاطر گذرانیده بگهوت و گهات رفت و شعاقب حکر خان
 نیز بگهوت و گهات رسید چون قدرت بر استرداد ملک
 نداشت تقاعد و رزید القصر چون احوال حوالی کهرگانو و تهمانه
 قازی خان بمعرض نواب مستغنی عن الالقاب رسید
 ابوالحسن خالوی مرزا بیگ شجاعی را که در ملک مشاییر
 ملازمان نواب و الاقدر منتظم بود به تنبیه مقهورانی که چند جا
 در حوالی تهمانه قازی خان مورچال ساخته و رصد تاخت بر تهمانه مذکور
 نشسته بودند روانه شد و بمقصد رسید و مقهوران را مقتول
 و منہزم و مورچالها را معدوم و منهدم ساخت و جماعه اغران
 و پنجاه سواد دیگر اندر سید سالار خان بحراست کهرگانو تعیین شدند
 * گفتار در بیان رفتن فرهاد خان جانب لکھوگر

و قضایای عجیبه که روی نمود در آن سفر و مراجعت

نمودن مشارالیه از راه سلامت و ظفریتقیر ایزد داور

چون حقیقت کم پائی محمد مراد دور از دستی اهل فساد سمع
 نواب مستغنی عن الالقاب رسید فراد خان را با فوجی
 آراسته و قشونی پیراسته از ملازمان سرکار خود و تابینان امرا
 و قرا و لنگان و دیگر مردم باد شاهی مامور ساخت که بانگھوگر دقت

کشتیهای رسد را همراه گرفته باشم که ظفر اثر یار د و در رفتن آمدن
مقایس اطراف را تنبیه بلیغ نموده راه از حسن و خاشاک وجود
آنها مصفا سازد و سرانجام از خان را در کجپور نگاه داشته
در تهمانه میر نورالدین و محمد مقیم و نیز جمعی دیگر را بعنوان کواکب
بگذارد و بند و بست تهمانه جات سر راه را نوعی نماید که من
بعد از تعرض ملا عین در داسن متر و دین نیاید و ابو الحسن
را که تنبیه مقهوران است دیوتانی نموده غایب حضور
نواب مستغنی عن الالقاب بود نیز فرمود که مع مردم همراه
خود رفیق و تابع خان مشارالیه باشد و سرداری مجموع
سپاه سرکار که همراه خان مذکور اند پردازد و خان مومی الیه
بتاریخ هیزدهم شهر شوال در روزی که هوا از تراکم امطار چون
قلوب کفره آشام کند روانه دیکهو از تالاطم امواج مانند
فاطر شکر اسلام شوش بود وقت شام بکهرگان نور سید
و بمساعی جمیله سیر مرتضی سرانجام کار و بارشس به نیکوترین
وجهی انتظام یافته همان شب بکشتی از دیکهو عبور کرد
و ابو الحسن از آن روی آب دیکهو رفیق خان مشارالیه
گشت فرادخان پس از طی بسیاری از ناله و وحل بصد
شویس و حیل چون بموضع تنگ که مابین ترمهانی و کجپور

است رسید صحرا را در پای شموچ ترا از نرد و هنگه دیده
 و در گرداب حیرت و اندیشه فرو رفته هر چند در جست و جوی
 راه دست و پا زد و بجای نرسید و بنا بر آنکه باران از آسمان
 می بارید و آب از زمین می جوشید لشکر گاه را سیلاب
 فرو گرفته خیام چون جناب بر روی آب نمودار گشته و سواران
 تمام شب بر پشت سپه و پینوده با بسر پایست تا آنکه لا علاج
 خان مذکور روز دیگر سر انداز خان را که در موضع مذکور محصور
 مقرر موقوف بود همراه گرفته معاودت نمود پس از آنکه همه جاتا
 کرد در آب می راندند قریب به ترمهانی بوضع رسید که مقامه بیز
 انهار عمیق و جدا اول عریضه حفر نموده به بحر پر آشوب و هنگ
 متصل گردانیده و بر سواحل آن مورچلهها ترتیب داده و مردان
 کار و آلات پیکار استوار کرده راه مراجعت را سد و
 ساخته بودند در بین اثنا بسیاری از ملاعین آشامی باهوی کنه های
 نامی بر کشتیها نشسته و اطراف افواج را احاطه کرده شروع
 در توپ اندازی نمودند و از مورچلهها نیز دست با استعمال
 آلات حرب کشادند فرنادخان و همراهایش از همه جهت خود
 را غریق بحر بلا و غادیده آشنائی جز فضل ایزدی و دستگیری
 غیر از لطیفه غیبی ندانستند نه کشتی داشتند که به خیال مدافعت و

مقاتلت عبور نمایند و نه از دستمانند بود که قوت لایهوت هزارند
 ناچار رضا بقضا داده و دل بوعده * لا تقنطوا من رحمة الله *
 قوی داشته بالای آلی که محاطه آب نبود و فرود آمدند و پشت
 بوساده * ولا تياسوا من روح الله * نهادند و چون پرتو این
 خبر به پیشگاه ضمیر نیرنواب مستغنی عن الالتساب تافت
 حمد و من یسگ یک تازغانی را فرمود که با فوج عظیم از ملاذمان
 سرکار رفته مقهوران را که بر کنار نارهای میان راه فرادخان
 مجتمع گشته مورچل بسته اند پراکنده ساز و دستار الیه بجد
 وجهد مورچل خود را به ترمهانی رسانیده چون لحظه با محظه آب در
 طغیان بود توجه بمقصد نتوانست نمود استماع این حالت
 موجب ضحرت و جرت ماور و اسیر و صغیر و کبیر اودوسی سپهر
 نظیر گشت امارت پناه و لیرخان خواست که پیاده و اسب
 طرح داده و قیامی را که هر یک مرکوب چندی از دست بازان
 بساط نبرد باشد پیش رانده و رخ بران عرصه نمود و فرزندین بند
 قائم مورچلها را در هم شکسته و با بازان مقهور را بدست
 بردی قوی شهبات سازد و باین منصوبه فرادخان را از غزای
 خطر خلاصی دهد چون اندیشه آن بود که حریم نبرد دست
 که ساعت بساعت نقش زیاد می آرد قالب آید و مهره

مراجعت خان عالیشان نیز در ششدر تعذر افتد و یکبارگی بازی
از دست برود نقش کعبین این اراده هم بر تخته ضمایر دست
نه نشست لاجرم دست از تدبیر باز داشته پای در دامن
اصطبار پیچیدند و روی نیاز بدگاه کریم کار ساز و رحیم
بنده نواز آوردند ده نجات آن محصولین از حضرت ارحم الراحمین
سئلت نمودند تا آنکه بودای فحوای * شعر *

* بخدا اگاد چو افتاد خدا ساز شود *

* گره قطره بد را چو افتد باز شود *

سهم مستخرج از کمانخانه * انما اشکوا بشي و حزبي الي الله *
بر بد و فاستجاب لهم ربهم * رسید و صباح نجاح * والنجيناكم
من آل فرعون * از مطلع * و کذک لتجي المومنین * بر دمی تبیین این
کلام و توضیح این ابهام آنکه تا یک هفته مقام همراه کشتیها و مورچل تا
خیره و دلیر باند اخن توپ و تفنگ و تیر بران ظایفه اسیر
پرداختند و چند مرتبه از کشتی تا پائین آمده و پای جرات بر آل
گذاشته حملات متواتر نمودند قراد خان که کوه کنیستون معرکه
رزم است حمله های مشهوران را حیل های شیرین دانسته
باقبال خسروانی باسینه کشاده پیش می رفت و پدیش
آتش باد شمشیر صاعقه کرد از جوی های خون از ابدان خارا بیان

آنها می راند نوبتی مقهور بسیار از کشتیها پانجمین آمده و پای جرات
 بالای آل نهاده متوجه معدودی از ارجپوتان راجه سبحان سنگه شدند
 فرخادگان بر این حالت اطلاع یافته خود را بدان موضع رسانیدند
 و راجپوتان را اشاره نموده تا بمقتضای * الحرب خدعة * عثمان گردانند
 و مقام پیر بمیجا بانزدیک آمده از کشتیها دور افتادند خان مذکور
 تدبیر موافق تقدیر دیده بر آنها حمله کرد و اکثری را غارت شمیر ستاخته
 چند کشتی را متصرف گردید و چون انا فانا هجوم مقهوران طغیان
 و اذوقه شکر بیان نقصان می پذیرفت و گاو آن شکر آخر شده
 نوبت تغذی با سپان رسیده بود خان و تابعان قتل را بر اصرار
 و غرق را بر جوع مرجع داشته قرار دادند که بر کشتیهای مفتوحه و
 قاپه که از درخت کیله و نی ترتیب یافته باشد سوار شده و دل
 بد ریاداده بر سر آن خاکساران باد پیمان بازند

* یا با مراد بر سر گردون نهند پای *

* یا مرد و اردر سر همت کند سر *

روز دیگر که شکر رومی روز بر گروه زنگی شب تاخته سر زدن
 آغاز کرد فرخادگان و جمعی از پر دلان بر کشتیها و قاپه سوار شده
 و مشبهت بعروة الوثقی * و من یتوکل علی الله فهو حسبه * گشته بر
 سخا ذیل حمله و در گردیدند مقهوران که گمان آنکه تاز و عجز جنود

ظفر و در دو سپرده و از مضمون * شعر *

* پاراقند اللیل و سرور اباوله * ان الحواد تنقد تطرقن اصهارا *

غافل گشته تمام شب شادان و بر بستر غرور و نسیان بودند
از مشاهده این حال مجال قرار مجال دیده در راه قرار پیش
گرفته فرادخان شکر ملک همان بجا آورده بر چهل و یک کشتی
که از مخالفان مقهور گرفته بود و اکثر کوسه بودند شکر را از آنها
گذراند و اوایل سحری از لیلی او آخر شهر شوال سه چهارم
بکسریه که فرادخان مع عرضه داشت جهت ایصال مرده
قلاج و فیروزی بکوب ظفر قرین فرستاده بود و بکهرگانوزو
میر مرتضی که گوشش بر آواز این خبر و چشم بر راه آشنایان
شوم اختر از شام تا سحر چلقه در بر و شمشیر بر کمر می نشست
آمدند و با سماع این بشادت اسماع تند ساختند * ع *

* چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی *

میر شاد اللیه همان لحظه به راقه همراه آنها کرده بکهر پور روانه نمود
و چون فرادخان بتماز محمد مقیم رسید و شنید که مردم آباد شده
قرای این نواحی درین چند روز غایب بوده اکنون که حاضر
شده اند اکثری خسته و مجروح اند و این صورت دلالت
بر شراکت اینها با آنهاست که در شکر خان مذکور را فرو گرفته

حرب می نمودند می کرد محمد سومین بیگ را فرستاد تا آن
 دیهات را تاخته بقتل رجال و نهیب اموال و سببی نسا
 و اطفال اقدام نمود و در نیم ماه ذی قعدة فرادخان منصور و کامیاب
 سعادت خدمت نواب مستغنی عن الالقاب دریافت
 و شرف احصا در زیاده از تعداد در باره اشس مبنی دل افتاد
 چون حقیقت تاخت دیهات اطراف تهرانه محمد مقیم معروف
 گردید استیصال مقهوران مستحسن و سببی ذرا در می و
 ندان ناپسندیده نمود و بنا بر فرموده مجموع سببیا مطلق
 العنان گشته راه مساکن خویش گرفتند در اقم حدود از
 زبان خان مذکور شنیده که اکثری ازان مقابله که بمکاحره و
 مقاتله شکرما قیام داشتند جمعی بودند که پیش از ایام برسات
 بلاذمت نواب مستغنی عن الالقاب رسیده و سر اپای
 و لاسایافته در دیهات خود آباد شده بودند و سن آنها را
 می شناختم *

* گفتار در مسدود شدن راهها و برخواستن *

* تهیه ها و دیگر قضایای متفرقه و امور متنوعه *

پس از مراجعت فرادخان راه تا بالکل بند و خیرگی مقابله
 زیاده از حد گشت و بسبب طغیان آب قریب بان شد که

هر کس در پرتها که باشد مجال خروج برد از جمله محال است
و اتصال کوکب با و از مقوله ممنوعات شود بنا بر طبعی به انواب
مستغنی عن الالتساب فرموده که آدم خان از ابهی پورا آمد
بارودی ظفر قرین پیوند و مردم دیگر تنها نجات بگرگانو آیند و
سراندازخان و میانه خان آن روی آب ناله دیکهو بمسکافظت
سکه انجام قیام نمایند جلالت خان و سایر دریا بادیها و خازینخان
و محمد مقیم با همراگان این روی آب بنزد میر مرتضی با شدند چون
آدم خان از پرتها ابهی پورا عازم مراجعت گشت مسلمانان آن نواحی
که اظهار هواخواهی کرده آباد شده بودند گریختند و کشتیها را
بردند لهذا مشا را لبه در چین عبور از دونا ناله که بر سر راهش
بود تعب موفور کشید و سراندازخان و میانه خان سرزمینی
که سه طرفش را ناله دیکهو محیط بود محل اقامت ساخته
بر سستی که آب نداشت دیوار استحکمی کشیدند و توپ
وز نیورک بالای آن چیدند و رعایا ازین دیوار خارج افتادند
شبی غلبه از مقامه پیر آمده اکثر رعایای آن طرف آب را
طوعا و کرها بردند و جمیع رعایای آباد شده حوالی کهرگانو و
مهرابولو از آشامی و یغره فراری شده نزد راجه دیکهو کنها
رفتند بگر بعضی از مسلمانان و معدودی از هندو که اندیشه

سیاست راجه و شوق تماشای هندوستان موجب قعود
ایشان از قیام بگریز شد در شهر ایلور و کهرگانو ماندند و در
شدت و رخاسهیم و در جنگ و وفا شد یک سو کب
مخلف هر یک گشتند و هنگام معاودت همراه شکر اسلام
خود را از ظلم ظلمه آشام بد را انداختند و برخی از صنایع و محترفه
را که آثار فراوان بر ما صید کرده و رگزار آنها هویدا بود میر مرتضی مسلسل
و مغاول ساخت و جمیع ملک باز به تصرف تمنا ذیل آشام در آمده
غیر از کهرگانو و شهر ایلور موضع در حیطه ضبط عساکر نصرت
ربط نماند و بنا بر شدت طغیان آب و عدم تردد اسب و
خیرگی مقام پیر کار بجائی رسید که اگر شخصی از شهر ایلور تا
کهرگانو بی بدرقه جمعی نعره داری جانب کوه رفتی صدای هلاکش
در گنبد فلاک پیچیدی و اگر کسی بی درفاقت فوجی تیر اندازی
سوی صحرا فرامیدی به دست سهام خون آشام آشامی گشتی
مصودان قضا صورت و اقع غریب حیرت افزا بر لوطه اختراع
مشیدند و کارکنان قدر کار نامه عجیب عبرت نما بر صفحه ابداع
جاوه دادند در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که از ابتدای ظهور
آدم علیه السلام تا این دم شکری شتمل برده و دانه هزاره سوار
پیاده بسیار داده و بازار ایشان تا شش ماه بدون غایب خصم

و استیلا می غنیم نوعی نقطه دار مغلوب و مخصوص به اول
 انهار گردد که بیچکس پر کار و شش قدم از دایره شکر گاه بیرون
 نتواند نهاد و خط امکان کوکب و آمد ادب بر سطح ضمیر ها که
 دهلی که دایره کثرت و عظمت ایشان دو ایر ربع سکون
 را تقاطع کرده و آدازه بطش و صوت شان از مرز خاک
 تا محب فلک الافلاک رسیده تا مستقیم نماید و در
 زوایای دکاکین و رساتین اردو هیچ چیز از غله و سایر ما محتاج
 درین مدت مدید از خارج داخل نشود آخر الامر بقیه السیف
 و تتر الو با بعنایت الهی از ان تبه محن و جفا و رستخیز رنج
 و عنانجات یافته و کمره بعد اخری خصم را سنگوب و مقهور ساخته
 سالم و غانم از ان مرز خوشخوار و بوم وحشت بار برآمده
 بمساکن و مضاجع خود رسند و بدیدار فرزندان و عزیزان بهیج گردند
 * ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم * شعر *
 * چنین عجبایب حالی بسالهای دراز *
 * نه گوش دهر شنید و نه چشم مردم دید *
 القصة آشامیان گمراه چنان در انقطاع اخبار و انسداد راه
 کوشیدند که برید خیال را بمجال عبود محال شد و قاصدو هم اندیشه
 مرد و مستمع گشت اهل هند ازین شکر جزئی خبری خبری نشنیدند

و مردم بشکال ازین عسکر یغراذبی اثری اثری نیافتند اما
هر سحر نگاه جبهه نیاز بجانب حضرت شاه جهان آبا و بنجاک نهاد
عرض می داشتند * * * شعر *

* نه قاصدی که سلامی بشهر یار برد *

* نه محرمی که پیامی بدان دیار برد *

* قناده ایم بشهر غریب و یاری نیست *

* که نامه از غریبی بشهر یار برد *

و شکر بیان هر شام یاد وطن و فرزندان دزدن کرده مضمون
این مقال بر زبان می رانند * شعر *

* نماز ستام غریبان جو گریه آغازم *

* بوییه ای غریبانه قصه پردازم *

* بیاد یار و دیار اینچنان بگریم زار *

* که از جهان ره در رسم سفر بر اندازم *

حیرت و وحشت بر ضمیر استیلا یافت و سرا سببگی و وحشت دلها را
فرو گرفت بعضی قیاس نهایت کار خویش را از احوال پیشینیانی که
بان ملک رسیدند و پس ز فرقه کرده می سر آیدند * لیس هن اباول

قارورة حضرت فی الاسلام * * ع *

* فلک را تخمین نه این است کار *

و برخی عزت‌شهادت را بر ذل رقیبت مرجح داشتند دل در آن
 بستند و گفتند * لاف ضربة بالسيف على الراص امرن من المنية على
 الغواش * ع *

* یک مرد دینام به که صد زنده به ننگ *

متعلقان اهل شکر که در او طاق بودند مراسم عزادان و لوازم
 ماتم ادا نمودند و الدین پس از آنکه دل در ماتم ابناء خالی کردند
 از تعلق به بنا بر پر ساختند زوجات بعد از آنکه آب و آتش
 جهت ترویج روح ازواج دادند برخی در کنج صبر بر بستر سپری
 شدن بقیه عمر غنودند و بعضی منتظر انقضای عدت نشستند مان
 و حاوا بنام زنده قسمت شد و عوض و عاقبت با روح احیاناً خوانده
 گشت ابناء تصرف تماکات آبا پرداخته بهر یگر میگفتند * شعر *

* بخور ای نیک سیرت سرد مرد *

* کان نگون بخت گرد کرد و نخورد *

و اقوام بتصرف متروکات ذوی الامحام بقراغ بال
 اشتغال نمودند و احیاناً فحوائی این مقال بخاطر می گذارند
 * شعر *

* ده که گر مرده باز گردیدی * در میان قبیله و پیوند *

* در دیراث سخت تر بودی * و ارتان را از مرگ خوشاوند *

و بنا بر آنچه مشهور است بیحد لی بهوکن را که از نژاد برابره متوطن آن دیار
 بود و پدرش از مرتبه انبیا داری به بهوکنی و سرداری ترقی
 کرده و دارالحایه و سپه نظام را ساخته بقصد مدافع و مقاتله بلکه
 اسیر و دستگیر ساختن لشکر طغران با عهد و وعدهت بسیار
 فرستاد و خود نیز از نامروپ برآمده در قصبه سولاگوری که
 سوابق ایام دارالملک را چه نای آشام بود در چهار منزلی
 کهرگانو دستبراپورا است قرار گرفت و به انجام اطراف مملکت
 نوشت که رئیس و مرورس و تابع و متبوع گردن از امر و نهی
 بیحد لی بهوکن نه بپسندید بهر چه اشاره کنیدی احوال بجای آید و هر مکان
 که تعیین نماید بی احوال حاضر شوند مشا را الیه بکنار نبرد لئی که از
 کوهستان برآمده و از نزدیکی متبراپورا گذشته به بحر دهنگ
 می پیوندد و در غیر برسات آبش از آنو بالائی آید و در
 برشکال صد نیزه از سر عواج بن عنق میگذرد آمده و حشری
 انبوه جمع نموده شروع در ساختن مورچل کرد و در سه
 روز دیوادی عریض مرتفع گنجره ۱۰۰ در در غایت استحکام
 بر لب دریای مذکور بطول سه کرده ساخته یکسردیوار
 متصل بکوه بود و سرد دیگر شش منتهی بجای که نهر مذکور
 به بحر دهنگ ماسحق می شود و ساحل نهر مذکور را نوعی تراشیدند

که عروج پیاده بران متعذر گشت تا بصعود سواران چه رسد مذهب را
چند دفعه شبها از آب عبور نمود و بر دایره امارت پناه و لیرخان
شبخون زدند تا آنکه در کورت آفرخان مذکور خود سوار شده برانها
تاخت و مذهب را بسیار می رانجاک هلاک انداخت و اقدام
انها را از اقدام بر شبخون کوتاه ساخت و چون سمیع نواب
ستغنی عن اللقباب رسید که زمیندار چارنک که از
اعاظم تابعان و اعیان مازان در اجاست در موضع مذکور بقصد
مزامحت بکراگان و شکر منصور را بمقام پیر موفور و مو در چل ساخت
نشسته است راجه سجان سنگ را فرمود که متوججاستصال
او گردد و مشارالیه بر سر او رفت بعد از محاربه عظیم مذهب را
بسیار از یاد آورده مظفر و منصور را معاد دت نمود این چارنک
بلوکیست از بلوکات ملک آشام در دامن کوه جنوبی واقع
شده و زمیندارانجا را راجه آشام بخطاب راجگی بین الاقران
امتیاز بخشیده بر ضمیر مستنیر مطالعه کنندگان این اوراق مخفی
و مستتر نماید که سوای این وقایع کلیه و درای محاربات
مسطوره دیگر امور جزیه و مناقات کثیره در ایام طغیان
آب روی نموده که ارقام آن موجب شناخت و تحریر شر
باعث مالیت است کم واقع می شد که روز شنبی بر شکر یان * غ *

بی درد سر نیزه و آه شد شمیر * بگذرد و ناورد دست بهم میداد
 که لیلا و نهار اسپاهیان جز در خانه تنگ زمین های درد امن
 استراحت کشند پاک طینتانی که اگر غباری برد امن خاطر
 ایشان نشستی گریهان فلک را بدست اعراض دریدندی
 هر جاتعین می شدند سراپا گل آلود می گشتند و نازک
 مزا جانی که اگر اندک تری از گردش زمانه دیدندی به طغ
 خشکی خاک در کاسه بر دوزگار کردندی بهر خدمت که مقرر می گردیدند
 غریق آب و صریق آفتاب می رفتند خانه زمین از وجود پر دلان خالی
 نمی گردید و پشت اسپان ایشان روی جل نمی دید صرصر تنگ
 آتش نعل ایشان چون باد از آب و گل می گذشت و برق
 تیغ صاعقه باد ایشان دم بدم بر فرق غنیم می جست آخر الامر
 اقا را توقع نو کبری از نفر نماید و چاکر را طمع مبر از اقا بر خاست
 همه از هول جان باندک غوغای از جامی جستن و هر یک از
 بیم هلاکت تیغ و دست می زدند و میگفتند * شعر *
 بیاتاهم تن بکشتن و بیم * مبادا که فرصت به دشمن و بیم
 چه همگی یقین میدانستند که این قفل را کلیدی جز شمیر و این
 عقد را اگره کشائی غیر از سنان و تیر نیست و چون بیمدلی
 بهو کن در فرصت جستن و شنجون زدن و سد ابواب

رسد رسیدن و مزاحمت جو آشتی اردو رسانیدن
 تقصیر و تهاون نو زید و بر تیری که در جعبه سعی و تدبیر
 داشت افگند لا علاج سپر انداخته دانت که مشت
 برداشش زدن و آهن سرد کوفتن نفعی جز جراحت و حاصلی غیر از مذامت
 ندارد لهذا از راه عجز با شارت فرمان فرمای خویش باید لالت عقل
 و در اندیشش در صلح زده و کیلی با عریضه طویل مبنی بر پیشانی
 از جرات و جسارت و منی از التماس قبول مهادنت و
 مصالحت بخدمت نواب مستغنی عن الالقاب مرسل
 ساخت رسول بلاذمت رسیده در ای تقاع صلح فصلی مشیخ
 پرداخت و بتذکار سخنان دلادیز و تکرار کلمات شفقت انگیز
 خاطر عاظر را مایل بمصالحه گردانید و مقرر شد که شخصی که در رفون
 سفارت ما برو بر تبلیغ رسالت قادر و بطلافت لسان و
 فصاحت بیان معروف و به اصابت رای و حرم و احتیاط موصوف
 باشد نزد بیجدلی بهو کن رفته قواعده صلح را مسمی و بنیان آشتی را
 مشید سازد و چون قرعه اختیار این کار برخواهد بود دلیل منصبه
 که بصفات مذکوره آراسته است افتاد نواب مستغنی
 عن الالقاب گوشش هوشش اولاد در نصایح و مواعظ گرانبار
 گردانید و بنا بر آنکه از تصور صغری و کبری گفتگوی صلح نهیجه که

مجمول بر ضعف شکر ظفر اثر باشد و قصد بق عجز خود نصرت
 درود کند حاصل نه شود موضوع مصالحه را اشکالی چند شاقه
 با حقوق الطاقت ساخت نخستین پانصد زنجیر فیل اول دندان داد
 ارسال داشتن و دوی سی لک توله طلا و نقره پیشکش کردن
 و سیومی دختری برای پرستاری پرستاران حرم پادشاهی
 فرستادن و هر سال پنجاه فیل اول دندان داد بر ستم باج
 دادن و چهارمی آنچه از ولایت پی سپهر سیم اسپهان غازیان
 موکب ظفر نشان شده داخل ممالک محروسه پادشاهی گشتن
 و نامرو ب و جمیع کوهستان اطراف آن متعلق بر اجه بودن

* شعر *

* از پیش صف تا بلب بام از ان من *

* و از پشت بام تا بشر یا از ان تو *

و مقرر شد که اگر از این قضایای کلیه سابقه ا لو قوع یکی
 موجب الاستماع شود قضیه مهاده به بحار به منمکس گردد و فصل مشترکی
 در میان نبوده دیگر هیچ نوع از جنس صلاح حرفی مذکور نشود
 خواجه بهور مل مرخص شده چون بمقصد رسید بهو کن در کمال
 اعزاز و احترام با او ملاقات نمود و نیم شبی مخفی از اغیار
 طلب داشته اظهار کرد که اگر شر ایط مصالحه را ا راجه ملتزم

نگردد سن از و مفارقت جسته بهلا ذمت تو اب خدا یگانی
 می آیم و بعد از دو سه روز خواججه بهو را بل را از خصیت کرد
 و چون دران زودی موکب ظفر قرین بسبب استیلا می بلای
 و بای اختیاری بکهرگانو آمد چنانچه ذکر آن عنقریب از سماعت
 وقت مامول است و متناذیل این معنی را حاصل بر عجز و
 اضطراب لشکر نصرت ماثر کردند امر مصالح صورت
 یافت و نه آمدن بیجدلی بهو کن بوقوع انجامید *

* گفتار در قضا یابی که جنود ظفر و رود را *

* در گهرگانو روی نمود و وقایع آن *

چون بیجدلی بهو کن چنانچه سابقا سمت گذارش یافت
 بر کنار دریای دلی سور جل ساخته چند دفعه بر لشکر ظفر اثر
 شبخون زد و خایب و خاسر گردید عنان عزیمت از ان
 اراده معطوف ساخته همگی بهمت و تمامی رویت مصروف
 بر اجمت کهرگانو که اموال و افراس و اقبال بادشاهی
 و جمیع آلات توپخانه و چند می از کشتیه های یو پار می و شکری
 و فی الحکامه ذخیره و ما بجا چسبیشی که مانده بود در انجا بود گردانیده
 هر شب کثیری از مقام پیر که سواد آنها بر ظلمت لیل سپاهی
 می زد بر اطراف شهر و محوطه خانه راجه محیط می گشتند و خانه های

در اجه را که بیرون محوطه و بیوست بهو کشتار که در حوالی شهر
 بودند می سوختند و سوز * بخور بون بیوتهم بایدیم * ظاهر می شناختند
 و میر مرتضی در این آیل نیز بهو کشتار خانه را بدینا صلیه که جمعیت
 و فاکند پیاده های پید و قحی نشانیها و بر کتار نا لک و کتار و شعی را
 بمی فظت کشتیها گماشته خود بار فقا مستعد و مهیا تا صباح
 می با پستانه در کما فظت و محارمت باقصی با نعتیست که ششیده
 از زمان وزمین تحسین و آفرین می شنبه هفتم ذی قعد و فرا دغان
 و سید بهال دغان و قراء لغان نیز بجا است کهر گان نون آمدند
 و میر مرتضی مامور شد که مصالح گرد آورده و عمده و فعلا جمع نموده
 چند کوسه و جله مرتب گرداند و ما طان کشتیها را که محمد مراد
 اندست داده بر آنها سوار سازد میرزا کورجه و جهد گزین بکد یسین
 و عرق جبین ستانزده جله و هر ده کوسه در اندک روزی
 مهیا گردانید روزی خبر آوردند که فوجی از سقا پیر در باغی
 که بیرون دروازه غربی کهر گان نون است مورد چل ساخته اند
 فرادخان بدان سمت سیر فرمود و باغ را از خس و خار
 و جودا شر از پیراسته و تارک شجاعت را بگل نصرت
 آراسته مصاددت نمود شبی غلبه از مقهوران بر پایای خاکن
 جانب غربی کهر گان نو که بعدی از محوطه خانه راجه داشت ریخته اند

و چند تن را کشته و معدودی را بردند و بعد از آن خان را از جانب
 کوه چابک نیند ما بین ناله دیکه و محوطه خانه را چه جانب جنوب
 آنها ساختند و بر دور آنها جانب مغرب و شمال حصارهای
 از نانس کشیدند یکسر حصار بکنار ناله دیکه و سید و طرف دیگرش
 متصل کنج جانب شمال محوطه خانه را چه محوطه و برخی از بند و قبیله های
 بادشاهی و جمعی از توپچیان مسلمان آن ملک بمکان فطرت آن
 حصار مقرر گردیدند و یک شب سید عمالارخان با جمعیت خود
 جانب غربی و عبدالرسول با جمعیت خود و دیگر مردم بادشاهی
 در پای برج کنج شمال محوطه خانه را چه بیرون حصار مسطور
 تا صبح هر یک با اسلحه های خود ایستادند و شب دیگر ملازمان
 سرکار نواب مستغنی عن اللقباب جمال خان در یابادی
 و سایر در یابادیهای سید عمالارخان و قازیخان و محمد مقیم
 و همرازان آنها بجای عبدالرسول قیام می نمودند و جمعی از
 بند و قبیله های مسلمان آن ولایت که در موضع چاچنی متوطن بودند
 و میر مرتضی جماعه مذکوره را آن طرف خندق جانب شمال
 محوطه خانه را چه جاداده بود. بمکان فطرت همان سمت مقرر
 شدند و خرداری جانب شرقی و جنوبی. بعهده راهب امر سنگ
 نفوس گشت و قراول خان و دیگران نیز بنوبت از

نمودند و دفعه سیوم چون مقهوران پهای دیوارها نرس محوطه
 رسیدند و بعضی را آتش کشیده و برخی را بقوت دست
 شکسته چندی از بکسریه دارا که بهمانعت و مجادلت اقدام
 می نمودند بقتل آوردند و سایر بکسریه های چوکی داران از
 جانب شمالی سرخویش و راه فرار پیش گرفتند و مقهور
 بسیار درون قلعه کهرگانو که عبارت از محوطه خانه راجه باشد
 در آمده قریب به نصف قلعه را تصرف نمودند و اضطراب
 و شورش عظیم در میان ساکنان قلعه بهم رسید و فرادخان
 و میر مرتضی و میر سید محمد برین معنی مطلع گشته کرناکشان
 و نقاره کنان بدان طرف متوجه گردیدند اما بنا بر تاریکی شب
 نمی دانستند که غنیمت کجا است و بر که باید تاخت و برداشت
 که ام یک باید پرداخت درین اثنا مقهوران یکی از چهارپایان
 بزرگ خانه راجه را آتش کشیدند و شب تاریک را مانند
 روز روشن گردانیدند و معلوم شد که مقهوران در کجا اند
 و راه کدام است * * *

* آتش بدو دست خویش در خرمن خویش *

* من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش *

سر داران جاو ریز محاذی وسط دیوار شمالی بر مقهوران

تا خند چون زمینها گل و لای داشت و تالاب و گودالها پر آب
 شده بود اکثر سواران از رفاقت جدا مانده زیاد برده و واره
 سواران همراه سرداران نرسیدند مقهوران را از بی محابا
 آمدن اعزّه هراسی بدل افتاده از پائین آل خود را به بالای
 آل گرفتند و سرداران بیای آل رسیده میر مرتضی با محمد
 سعید برادر سردار اوراق که بمنصب سرفرازی نداشت
 و بعد ازین نیز مفتخر نگشت و محبت خان در یابادی نو کرانواب
 مستغنی عن الالقاب و سواران برادران محبت خان
 و دو سوار از تابینان خود بی تماشای سینه را سپر تیرباران
 مقهوران آگوده متوجه بالای آل شد و میر سعید محمد با سه
 چهار سوار از تابینان خود بر مقهورانی که جانب غربی دیوار
 مذکور بودند تاخت و زمین اشنا از کنج مشرقی دیوار مذکور
 آتش بلند شد فرادخان که باراقسم عروفت و دوست بیگ
 نامی از نوکران نواب مستغنی عن الالقاب که هم در اوراق
 و دوست با وفاق مقرر اوراق بود و نقارچی و کر نائی در پای
 آل ایستاده بود این اضعف عباد الله را تکلیف نموده که
 استعلام از افراد زنده و سبب افروختن آتش نماید
 فقیر حقیر چون بانجانب جاوانداخت دوست بیگ نیز مراقت

نمود پس از طی اندک مسافتی مقهور بسیار بالای آل
 جانب شرقی خانه راجه نمودند که داخل قلعه شده و یوار
 بانس را آتش کشیده بودند و می خواستند که پائین آمده
 قلعه را تصرف شوند این باحققر الناس آواز بلند کرده فرادخانرا
 بر حقیقت مطلع ساخت خان مذکور به مجرد اطلاع بر این حال
 همبیز براسپ زدودی تامل تاخت درین اثنا حسن بیگ
 اغرباسه سوار دیگر و دو سوار از تاینان فرادخان رسیدند
 و مجموع نه سوار بران گروه پیشمار تاخت چون نزدیک پهای
 آل مشرقی رسیدند جمعی از کنج جانب شرقی بر آل
 جانب شمالی که بکنج مذکور متصل بود قریب جماعه که بالای
 آل مشرقی بودند ظاهر شده شروع در تیرباران نمودند فرادخان
 که در حین تاخت قریب بهمان طرف بود عطف عنان
 نموده بر جماعه که از کنج مشرقی بر آمده بودند تنها تاخت و دو
 سوار از تاینان خان مذکور نیز همراهی نمودند و سودا و راق و
 تس بیگ اغرو چهار نفر دیگر حازم دفع جماعه که بالای آل
 مشرقی بودند شدیم مقام پیرتاب نیارده خود را بخندق
 انداختند و گریخته فرادخان یکم تازی نموده چون بالای آل
 شمالی متصل بکنج مشرقی رسید و محمد خلیل امین اموال

نیز از جانب شمال خود را در میان منگیز و لان فراری شده
 و بجنود زده بد رفتند و تیرتخشسی نزدیک برفق دست راست
 خان مذکور را سپید صاف بدست اما آسیبی
 باستخوان نرسید و تیر دیگر بر انگشت وسطی همان دست
 خورد و پوست مال گذشت و میر مرتضی و میر سید محمد
 نیز غنیم مقابل خود را گریزانیده مطلقه و فیروز گشتند و محمد عابد
 بیوتات نیز با سعد و دی از تا بیان خود را در سنانید و محمد
 اشرف داروغه اموال با چندی از مقابله و چار شده
 یکی را بقتل آورد و محمد باقر داروغه اصطبل بادشاهی نیز
 جمعی از عمده و فعله طویل را بر اسپان سوار کرده و نقاره
 زده از طرفی نمودند و سبب از دیاد هراس مخاذیل
 گشت القصد هر کس که درون قلع بود متوجه اطفای نایره شر
 مقهوران گردید غایتش بر خشی خود را با تشس زدند و جمعی از
 و در دستنی بران داشتند و بعنایت الهی و اقبال بادشاهی
 قلع که لصفش به تصرف غنیم در آمده بود و بزور بازوی نبود
 و جا دست خان و میر مذکور بین منزع گشت و چون کمیت
 جمعیت سپید سالار خان نسبت بمقهورانی که با و بمقابله
 اشتغال داشتند در نهایت قلت بود و با استعمال

آلات جاده مقاومت ممکن نبود مردم خان سطلو یکی از
 چهارمهای آن نواحی را آتش کشید و در روشنی آن بر
 مقام پیر تاخند و مخالفان تاب نیاورد و فرار برقرار اختیار نمودند
 و جمعی از آنها بجهنم و اصل شده سپید مذکور منصور گشت
 و همچنین مخالفین مقابل عبدالرسول نیز منکوب و منتهی
 مهزم گردیدند میر مرتضی در وسط همان دیوار شمالی که
 مقام پیر از آن طرف بقلعه درآمده بودند اکثر از آلی که مقابل آن
 دیوار بود می آمدند و در جل اختیار نموده متوقف گردید و فرادخان
 و میر سید محمد بجای خود آمدند و دیگر میر مرتضی بهست
 بر ساختن دیوار گل بجای حصار بانس مصروف گردانیده
 در همان روز دیوار جانب شمالی را ساخت و قوی و زیاده
 در اچنگی بران نصب نمود و مردم چاغی را از آن سمت
 برخیزانیده مابین قلعه و ناله دیکه نوشتانید و با عراق و تحریب
 بیوت و قطع اشجار پرداخته پیش دیوار مذکور را میدانی
 سطح ساخت و در عرض یک هفته در قلعه که یک کرده
 چهارده جریب بود دیوار عریض مرتفع کنگره دار مرتب
 گردانید و الحق و دین گالید بیضا نمود و اقم حروف در آن ایام
 نوبتی بخدمت نواب مستغنی عن اللقباب رفته بود بعد از

استفسار کیفیت احوال کهرگانو فرمود که میر مرتضی بساختن دیوار ملهم گشت و گرنه چنین می شد ظن غالب آن بود که صیانت بلده مذکور از تصرف آشامی مقهور عقده درو میسور نمی گشت با لشکر دست فرادخان آمانس عظیم کرده دردی بشدت دست محرق عارض شد و بسبب تورم و توهم لطح سهم بسم مزید عانت گشت و مقهوران برای بنحال مطلع شده هر شام از دو آب عمیق عظیم یکی نهر دلی و دیگری ناله دند کا گزشته بعد از مروری یک پهر شب با افواج بیرون مقابل و بر اطراف قلعه محیط و صایل می گشتند و تا سه پهر بجنگ پرداخت پنج شش گهری شب مانده که می دانستند تا طلوع صبح بکنا نهر دلی خواهند رسید مراجعت می نمودند و این ناله دند کا از یک گروهی بجانب شرقی و شمالی کهرگانو گزشته بنهر هنگ می پیوندد و برای سردر دین کهرگانو و سهرابور پل بر ناله مذکور بسته بودند فرادخان با وجود المی چنان سر بیالین ضعف ننهاد و دست شکسته و بال گردن ساخته پا از خانه زمین تا صباح نکشیدی و از خردادی درون بیرون فافل نگشتی و سابق چنانچه مذکور شد مقرر گشته بود که یک شب سید سالار خان و عهد الرسول از قلعه بیرون رفته

بمحافظت قیام نمایند و در پایا و یها و غازی خان و محمد عظیم
 در خانه آسایش نمایند و شب دیگر اینها بجای آنها
 و آنها بجای اینها باشند و اینها قرار چنان یافت که از آن
 چهار فوج دو فوج شبها بیرون روند و دو تنای دیگر نزد میر مرتضی
 پاسس دارند زیرا که مقهوران چون می دانستند که خندق
 آن طرف پایاب و گل ولای بسیار و تردد سواران گل ولای
 و شوار است قصد آن داشتند که از همان سمت بقاعه در آمده
 متصرف گردند و میر مشاور الیه ماهتابی دستی و غیر دستی
 بسیار ساخته نزد جمیع سرداران درون و بیرون چند از آنها
 فرستاد تا شبها هنگام تلافی فریقین افرودخته بر مقابل پیر بتازند
 و در ضیای اینها بنمای آنها بر داند چون چند شب متواتر مقهوران آمده
 جسرناله دند کارا می بریدند و روز دیگر میر مرتضی بازمی ساخت
 نواب مستغنی عن اللقباب هر شب دو صد سوار از نوکران
 خود مقرر کرد تا بر سر پل نشسته محافظت نمایند چند دفعه مقهوران
 پایادان سر پل عهد ملاقات تازه کرده صحبت مستوفی
 بشمشیر و تفنگ و تیر داشتند عاقبت الامر چندی از آنها با قتل آمده
 دست از تخریب جسر باز داشتند و شروع در سوختن
 انبارهای قریب کهرگان و بردن شالی از انبارهای بعید نمودند

و چندی از بکسریه تا که بر سرانبارها بودند سردار سرکار محافظت
 گذاشتند و میر مرتضی کشتی و بار برداری خشکی سرانجام
 کرده و فرادخان و محمد سعید سمنی سو فوزه نموده شالی بعضی از انبارهای
 قریه کهرگانو درون قلعه آوردند و بر اطراف سرانبارخان
 و سیانه خان که آن روی آب کهرگانو بودند مقامیر در جای که تردد
 اسپ دشوار بود و در چهار چاه ساخته ش بخون های عظیم می زدند و
 آن مرد و عزیزان چون جای مختصر قلاب مستحکم داشتند بمدا فعت
 پرداخته غنیم را منگوب و مخدول می گردانیدند و روزها تا جای
 که اسپ تواند رفت سیر می نمودند نواب مستغنی عن الالقاب
 جمعی را که شبها بحر است پل ناله دند کا میرفتند فرمود که تا چهار گبری
 اول شب بر سر پل بوده بعد از آن به کهرگانو نزد میر مرتضی رفته
 بشرایط تیقظ قیام نمایند و صبح به شهر اپور معاودت کنند پنجم
 ماه ذی حجه منهبان آنها کردند و جو اسپس اعلام نمودند که امروز
 بهوکنهای نامی و سرداران آشامی قرار داده اند که بقصد انتزاع
 و استرداد قلعه و شهر کهرگانو از دست لشکر بادشاهی
 امشب یابند و چهار فوج ترتیب داده قوچی بمواجهت سید
 حالارخان و گروهی بمقابله عهده الرسول و طایفه به مجاوله محافظان
 دیوار شرفی حصار و مقابله قراول خان و انگره و حشری

و افرو جمعی مشکاثر بمکار به و مجادله میر مرتضی که پامی دیوانه
 شمالی قلعه مورچل ساخته تعیین نموده اند و پنج شش
 گهری روزمانده فراوان جز آوردند که گروه انبوه غنیم
 لثیم از نهر دلتی و ناله دند کاگذشته فراوان خان با جود شدت
 و صوبت الم دست بقصد دفاعه و مقاتله آنها سوار شده بیرون
 آمدند سید سالار خان و جلال خان در یابادی مصلحت در توجده خان
 مشارالیه ندیده ازان داده بازداشتند و خود استجازه استقبال
 خصم کردن و سیاهی خود را با نهان نمودن تا از تصور صدست
 دعوت ایشان صورت جرات آنها در هم شکنند نمودند
 خان مذکور تجویز نمود اما چون شب قریب بود تا کید کرد که
 از اشتغال نایره حرب و اشتغال بطعن و ضربت خود بر
 واجب شناسند سید سالار خان و در یاباد یها و عبد الرسول
 چون از سواد شهر بیرون رفتند و سیاهی غنیم مشاهده کردند
 بعضی از در یاباد یها را عنان تهاک از دست رفته جاو
 انداختند و سید سالار خان و غیره نیز بی اختیار اسپ
 بر ابر آنها را ندانند مقهوران راه انزمام پیموده از ناله دند کا بعضی
 بشنا و برخی بر تاپه ها گذشتند و آن روی آب صفت کشیده ایستادند
 و چون بمحوم محوم دریندای سما پیدا شد و یک تاز میدان آسمان

پہلو از جنگ ایشان تہی لردد بمقر افول مایل و بہ مستقر غروب
 آفل گشت افواج منصورہ ستردد خاطر و مذہب فکر گشتند
 نہ قدرت بر عبور از آب داشتند نہ می توانستند بہ فراغ
 بال مراجعت نمودہ چہ یقین حاصل بود کہ بمسجد پشت گردانیدن
 افواج قاہرہ منقادیل رو بہ تعاقب خواهند آورد و چون آل زیادہ
 و سعیتی ندارد بکن کہ چشم زخمی عیاذ باللہ بہ لشکر منصور
 رسیدہ موجب ازدیاد جرات غنیمت مقرر گردد و این خبر را
 فرادخان شنیدہ با غضب تمام متوالی و متعاقب کسان نزد
 سید سالارخان فرستادہ پیغام نمود کہ چون در پیش رفتن
 و مرتکب جنگ گشتن خطا کردہ اید در معاودت بطریق صواب
 و شیوہ سپاہیانہ تلافی کردہ زود نمود را بقلعہ برسائید
 سید مذکور بصوابید خاند کور بعنوانی کہ گردد منقصی و غبار
 حالی بردامن اقتدار نہ نشیند مدبرانہ و سپاہیانہ با استگی
 و اطمینان مراجعت نمود و افواج منصورہ پنج شش گہری
 از شب گذشتہ بشہر رسیدہ بجای کہ ہر شب بحر است
 قیام می نمودند رفتند مقہور ان بر رجعت افواج قاہرہ مطلع گشتہ
 از آب گذشتند و بشہر آمدہ یکبارہ بر افواج بیرون و اطراف
 قلعہ ریختہ جنگ در انداختند فرادخان سوار شدہ در وسط

قلعه ایستاد و افواج به اعداد اطراف تعیین نمود و میر سید محمد
 با مردم خود نزد میر مرتضی رفت تا دوپرو پنج گهری شب باز آمد
 دار و گیر و تردد سفیر تنگ و تیر از جانبین گرم بود عربی
 شدت و شجونی بصورت که هرگز در ملک آشام محاربه
 چنان کسی نشان نداده بود وقوع پیوست آخر کار سید شالار خان
 که هنگام قتال تیر تالی یکی می انداخت چند چهره را آتش
 زد چون محل جولان باد پایان و مکان قرار خاکساران مرئی گشت
 دلیرانه بر آنها تاخته گریزانیده و از جانب شرفی قلعه جمعیت
 راجه امر سینه رسید یکی از چهره های بزرگان حوالی را
 آتش کشید و قراول خان و دیگران را که در بیرون دروازه
 سمت مذکور قیام داشتند در نور آن ناله بر گروه ظلمت شعار
 که از اینجانب جنگ بر قلعه انداخته بودند تاختند و منہزم ساختند
 و آن دو فوج بهزیمت خورده با طایفه که قاصد عروج بردیوار
 شمالی حصار بودند متفق گشته یورش عظیم بران دیوار کردند
 میر مرتضی همه جا مهابتی روشن فرموده حملات مقام پیر مرتبه بنفسی
 از فنون سپاه گری زد کرد و مخازیل را خاسرو منکسر ساخت
 و مقام پیران زمین طرف مایوس گشته بهیست اجتماع بر عبد الرسول
 حمله نمودند چون عرض آلبی که عبد الرسول و رفیقانش بران

تنگن داشتند کم بود و زیاده از پنج شش سوار پهلوی
 هم نمی توانستند ایستاد چپقلش عظیم شده و علامت
 انکساری بروجنات احوال جنود ظفر و رود ظاهر گشته
 فی الجمله رجوع القهقرائی واقع شد مراد خان در یابادی که بموجب
 اشاره فرزند خان بکوکم عبدالرسول رفته بود و مهتاب
 روشن کرده بدست یکی از سواران داده باشش هفت
 سوار جانب چپ آل که پر از آب و حمیمه می نمود بقصد
 تاخن بر مقهوران اسپ راند از اتفاقات حسنه اندک
 آبی بی حمیمه که از زانوی اسپ نمی گذشت در آن سمت
 بود مراد خان با آن شش هفت سوار خود را بیان مقام میر
 انداخت و بضر ب تیغ و طعن سنان چندی از آنها را بیجان
 ساخت مقهوران بجزد معاینه این حالت مضطرب گشته
 بهم برآمدند و افواج قاهره حمله کرده بعد کسر دایت فتح رفیع
 کردند ملاحظین مقهوران از این جانب نیز منهدول گشته بر برج
 مابین شمال و مغرب حصار که دیوارش برابر بقدر آدمی
 مرتفع گشته و کنگره ساخته نشده بود با اتفاق حمله کردند
 و توپ انداز توپ را که در آن برج ساچمه بفرموده میر
 مرتضی پر کرده بودند را کرد مقهوران از آن نیز ممنوع نگشته اند

خندق گذشتند و به برج مذکور رسیدند شخصی بنیابانه نزد
فرزادخان آمده خبر داد که مقامه پیر آن برج را متصرف گشته
داخل قلعه شدند خان مذکور بی تاامل بارفتا که یکی از انجمنه
را قتم حروف بود بجانب برج مذکور تاخت اتفاقا قبل از
رسیدن فرزادخان چون این خبر مسموع میر مرتضی شده
خواست خود را بد انجار رساند میر سید محمد خان مرکز مورچل
را از وجود میر مرتضی نه پسندیده خود را با چند سی از تاپینان
وقتی رسانید که مقامه پیر و سه کس از بکسر یه آرا که
به افعت قیام نموده بودند بحروج و مقول ساخته در صد و بالا
بر آمدن بودند میر سطور با همرا ان پیاده شده بالای دیوار
برج بر آمد و دو نفر از مقامه پیر را که دست بالای دیوار زده عزم
عروج داشتند بقتل آورد دیگران از مشاهده کشته شدن
آن دو کس پای جرات پیش ننهادند درین اثنا فرزادخان
و دیگر افواج رسیدند و مقامه پیر فرار بر قرار و گریز بر سبیز
اختیار نمودند و جنود ظفر و رود بصورت و فیروزی اختصاص
یافتند بحجوم و کثرت مقامه پیر بر تبه بود که بعد رسیدن فرزادخان
ببرج مذکور جانبین آن برج تا بکسر تیر بندوق انقد ر تیر پیکان
داردی پیکان بر روی هم افتاده بود که اسب بد شوالی

انجامی گد شب * * شعر *

* گر آن تیر باران کنون آمدی *

* بجای نم از ابر خون آمدی *

صبح آن شب سودا و راق بهر ایلور رفته سعادت
 کورنش نواب مستغنی عن الالفاب دریافت بعد از
 استفسار کیفیات احوال لیل و نهار فرمود که قلان کس
 شما در میان بلایید و من هم در میان بلا و هم در بیم بلا ام در
 همین مکان تمام شب و روز گوشش بر آوازی نشینم و برین
 تالارهای مرتفع که ساخته شده شب نوبت یکی را به یزدانی
 سمت کهرگانومی نشانم که اگر آتشی از طرف شهر
 به بیند مطلع سازد و بعد از ادای فریضه صبح سجد و شکر
 بجای آورده چهار گهری بر روی سجاده می خوابم استراحت
 شبانه روزی من همین است این احقر الناس الناس
 ارشاد فایده تعبث نکردن سواران بکهرگانو و هر روز
 دو صد سوار از حضور فرستادن حال آنکه ستی اول
 در نظر اسهل و آهون می نماید نمود فرمودند که اگر جمعی را بعنوان
 تعییناتی مقرر سازم آنها با تخاذ ساکن پرداخته با استراحت
 در بسوت اشتغال خواهند نمود و بعد از تاکید و قدغن تمام برخی

در مضاجع بود و بعضی بمولاجل حاضر خواهند شد و اگر جمله حضار شاید
 نیمی اسپان را با خود بیاند و باین طریق که بنوبت فوجی از
 حضور میروند چون خانه و مسکنی در آنجا ندارند تا صباح مسلح
 و کمل با اسپان زمین کرده در مولاجل حاضر میباشند آخر همان
 روز فقیر حقیر مرخص گشته بکهرگانو آمد و التماس نامه نامی بر
 محمدت بسیار بنام امرا و پروانه نامی از تحسین بیستهار
 باسم سرداران سپاه که مصحوب بند درگاه عزمه و در
 یافته بود بانهار ستانیده بیشتر سرد گرم سعی و تلاش
 ساخت درینولابباری از مقهوران باچندی از سرداران
 از آب دلئی گذشته بر نامه سعی بکا کو جان که مابین هر دلی
 و دنگامی گذشته مولاجل بستند و گروهی انبوه بدروازه
 سنگی جانب غربی آمد نشستند و با اعتقاد خود کار محاصره بر مردم
 کهرگانو تنگ تر ساختند شب هشتم ماه ذی حجه خرد سید که
 منخا ذیل بسبب از نردلئی گذشته می آیند فرادخان مجروح و ناتوان
 با جمیع رفیقان در وسط قلع ایستاد و سایر افواج
 درون دیوار را حردار ساخت قریب بنصف شب
 هنگام غروب ماه عتقا هیر سه فوج شده مقابل سید سالارخان
 و عبدالرسول و دیوانه مولاجل میر مرتضی رسیدند دین اثنا بر تیره

و در هوا پیدا شده بارانی بشدت باریدن گرفت که مجال چشم برهم
 زدن نماند و اسپان تا زمان تو در آب ایستادند و خوف و
 اضطراب عظیم در خواطر اهل اسلام راه یافت نه مجال
 جولان اسب بود و نه بارای استعمال اسلحه بلاخره باز
 دارند * و هو الذی کف اید یهم عنکم و اید یکم عنهم * نوعی
 نمود که تا نزد یک بصبح طرفین برابرهم ایستاده هیچکدام پای
 جرات پیش ننهادند و مخاذیل پنج شش گری شب مانده
 سعادت نمودند و درینو لاذ کثرت تردد و عدم استراحت
 شبانه روزی الم قرأ دغان رو باشند اد نهاد و این معنی باعث
 زیادتی خیرگی متهوران شد و خان مذکور حقیقت حال خود
 را مکرر معروض گردانیده التماس ارسال کواکب با تعیین
 سر و اردیگر نمود سه پیر روز عید قربان خبر رسید که غنیم
 لکیم با طلب تمام از آب و نه کاگذشته متصل بسواد شهر مابین
 دو آل شروع در بستن مورچل نمود و قرأ دغان جلال خان
 و سایر دریا با دیها و غازیخان و قرادول خان و غیره اغراض را
 بهد افعت انها ما مور ساخت مشارا ایهم که استطیعان هیچ
 ناموس و ننگ بودند احرام بیت الحرام مصانف بسته
 و از قید محیط تعلقات و روایح مستلذات دینوی و ارسته

و سادوی مجاهدت را بیک اجابت گفته چون برود و مقامی بر طرف
 نمودند و بقدم سبی شو ط صفا و مرده مصادمت و مقاتلت
 بجا آوردند و برمی حصات مرید از جو افر صوا فن پرداختند
 آن شیاطین ملامین فراری شده و آلات و ادوات
 مورجل سازی انداخته از نامه و ندکا گذشتند و معدودی
 از آنها که مقلد بقایید مرگ بودند و شمار آنها که داشتند و در
 قربانگاه معرکه ماند و مانند به ایامد بوج و مقبول گشته بحوم بدن
 ایشان بان گوشت بدن حصه صوارم مستحقین جهاد
 گردید حجاج سبیل غزای کعبه مقصود فتح و ظفر اختصاص یافته و
 حلق اشعار اعتماد بحول و قوت خویش به تیغ * لا حول ولا قوة
 الا بالله * نمود و بتقصیر از ادای شکر نعمای ایزدی در مشعر
 ضاعت هر سرسوزبان گشته سایر مناسک خضوع و خشوع
 در عرفات عجز و ابرتهال بجا آوردند و چون شب شد و فرصت
 تحریب و انکسار مورجل بانس که مقامی بر شروع در ساختن
 نموده بودند که پایبندی نبود آتش در آن زده مراجعت کردند
 و بشهر آمده و وعید در یک روز در یافتند یازدهم شهر مذکور
 رشید خان بمخافظت کهرگان تعیین شد و پهر همان روز باو به
 و کوه تمام داخل قلعه کهرگان گردید و مقدار نزل استماع

نمودند که مقهوران خیره امروز مورچلی را که افواج منصوره دیروز
 آتش کشید، بودند آمده می سازند لهذا همان کشته سوار شده
 متوجه آن مورچل گشت آشامیان مقهور بمسجد شنیدن آواز
 توجیه خان مذکور راه انزلیام پیمودند و مشید خان تا آب
 دند کا تعاقب نموده خواست بر آب زده بگذرد مردم
 مانع شده گفتند چون در هوای گرم اسپان مسافت بعید
 از مستراپور تا اینجا طی کرده اند ظن غالب آنست که قوت عبور
 از آب نداشته باشند بنا بر آن معاودت کرده بدتخریب
 مورچلی که متظاهر شروع در ساختن نموده بودند پرداخت مشاهده
 نموده شد که دو فیل هر چند قصد نمودند که بانسهارا بالتواهی خرطوم
 از جابر کنند تا بصدقه کله بشکنند میسر نشد آخر الامر پیاده دارا مقهور
 نمودند که بکنند و بانسهارا بر آرد و بسوزند روز دیگر فرادخان
 روانه مستراپور گردید و مدت مدید از دست الم دست آزاد
 شدید کشید و در همین روز سراند از خان خریافت که مقهوران
 در مورچل جانب غربی اجتماع نموده قصد شش بخون دارند لهذا
 متوجه آن مورچل گشته و بعون نائید * وما النصر الا من عند الله *
 بر متظاهر که گمان این جرات بفوج خان مذکورند استمد ظفر یافته
 جمعی کشید را مقتول و اسیر ساخته و مورچل را ویران کرده فتح عظیم

نمود و زیاده از صد اسیر را که رؤس مقولان از گردن آنها
 آویزان بودند بخت نواب بستغنی عن اللقباب فرستاده
 بعد ازین فتح دیگر مخازیل اراده شنبخون بر فوج آن روی
 آب کهرگان نون نه نمودند و مقامی را این روی آب نیز که بسبب
 زخمی شدن فرات و خان و قلعت جمعیت سواران خیره شده
 بودند از مشاهده کثرت حیول و فیول و کوسس و کورد که
 و نوبت نواختن در شیدخان هر اسان گشته از اقدام بر شنبخون
 و گذشتن از آب دند کاتقاعده و زیدند شانه دهم ماه مذکور
 در شیدخان چون شنید که ناله دند کابعضی جا پایاب شده و اند
 سینه و گلوی آدمی آب بالانی آید محافظت قلع و شهر را
 بمیر مرتضی و راجه امر سگه و اگذاشته بقصد تخریب مورچل
 کاکو جان و تنبیه مورچل نشینان روانه شد چون بر سر ناله دند کاکا
 رسید افواج منصوره مقید پایاب نشد و از هر جا اسپ
 به آب راندند از اتفاقات حسنه جمیع مردم بسلاست گذشته
 غیر از یک اسپ کتل شنید سالار خان و یک نفر پیاده سپید
 مذکور را که آب برد چون بکنار ناله کاکو جان که پایاب و مورچل آن روی
 آب بود رسیدند مقامی را نواختن تفنگ و تیر پر داختند اما از
 عبور شکر ظفر آنها از آب دند کاکا عیب و اضطراب تمام در احوال

آنها راه یافت و چون آنرونی آب را در صحرای برکنار نیود جنود
 ظفر و درود را عبور متوقف و متفکر گشته آخر الامر عبدالمسول
 خویش را شیدخان و غازیخان نوکر نواب مستغنی عن الالقاب
 باد و سه کس از برادران خود و سه سوارا غرنا و عاشق محمد
 بخشید سیدسالارخان با چند کس از سپاهیان و دو سه بیابان
 ملازم سید مسطور باد پایان آتش نعل را به آب راند و بران
 خاکساران حمله کرد و چون بیای مورجل رسیدند مقهوران مصدوقه
 * سیهزم الجمع و یولون الدبو * گشته پشت بمورجل دادند و در
 بوادی فرار آردند بیابانان گوه کن فراد جنگ بزودی راهی که یک
 سوار بالا تواند رفت ساختند و جمعی که بیای مورجل رسیدند
 بالا برآمدند و متعاقب آنها سایر متجنده جاوید از آب گذشته داخل
 مورجل شدند و جماعه سابق تعاقب مقهوران نمود و غازیخان
 قریب به پسر بیخدرلی بهوکن که دران مورجل سردار بود رسیده
 و چون آب و دروخل بسیار بود اسپ بکام دل گام نمی توانست
 برداشت متهوران دست بدست و دوش بدوش
 سردار را بکنار نهر و لئی رسانیدند و به کشتی انداختند و بردند
 افواج منصوره دران صحرای کشاده بمقاهیر رسیدند و جمعی را علف
 تیغ بدلغ کردند و بقیه اسب که نیم جانی بتنگ پا بد بردند خود را

یکسان نبردئی رسانیدند چون با اضطراب و استعجال از یم تعاقب
 غازیان بالای بهم خود را بکشتی می انداختند اکثری را سفینه
 تیات بخرقاب فنا فرود رفت و یکصد و هفتاد نفر آشامی که بیشتر از
 روسای آن قوم و یکی از جمله سرداران عمده آنها بود اسپر
 گشته شد شیدخان مورچل را سهدم و محترق ساخته مظفر و شادمان
 و منصور و فرخان معاودت نمود خوف و هراس ببقیاس بر
 ضمایر ساکنان مورچل نبردئی از جرات افواج قاهره مستولی گشته
 متهورانی که بر دروازه سنگی جانب مغرب مورچل ساخته
 نشسته بودند ببحر و استماع این فتح برخاستند و فی الجمله
 آسایشی و آرامشی در اهل شهر و قلعه کهرگانو بهم رسید
 مولف این وقایع روز دیگر اسیران را بخدمت نواب مستغنی
 عن الالقاب برده از نظر گذرانید فرمود که سردار عمده را خود
 البته مقید باید داشت و در باره دیگران من چون امروز پنجشنبه
 است و روزه دارم تجویزی نمی نمایم نزد شیدخان به برند تا آنچه
 مقتضای رای مشارالیه باشد در باب آنها بعمل آرد فقیر حقیر
 آنچه از زبان نواب مستغنی عن الالقاب شنیده بود
 قلمی ننموده مع اسیران نزد خان مذکور قراستاد رستید خان
 سردار مزبور را سلسل و مغلول ساخت و سایر اسامی را

* مبرة للفاظرين والسامعين * بر شوارح کنار نامه وند کا از دار
اعبار آویخت *

* ذکر احوال لکھو گرو نواتر بر سبیل

اجمال و قضایای کدروی نمود در آن مجال *

بعد از مسدود شدن راه و افتادن خبر شورش و خیرگی
مقاہیر در انوار چون وصول اخبار شکر نصرت شمارا نقطاع
یاقت و واقعہ قتل انور بیگ تہانہ دار گچپور ایش تہار
گرفت ابن حسین نوارہ مشحون از مردم جنگی و اقامت
جنگ ترتیب دادہ ہر اہ علی بیگ نوکر سرکار نواب مستغنی
عن الالقیاب فرستاد تا گچپور رفتہ قلعہ را کہ مقاہیر در موضع
مذکور ساختہ بودند مفتوح و منہدم و مقاہیر را اسکسر و منعہم
سازد و ارادہ کرد کہ خود نیز نوارہ بر ساز باکت تہہای اذوقہ
ہمراہ گرفتہ برای غیر متعارف بہرگانوں رود و از انجا بجانب
گچپور رفتہ و نوارہ پیش فرستاد و ہر اہ بودہ را یکجا کردہ
و مشہور ان سر راہ را آوارہ کردہ سبیل آمد و شد بیوماری
را جاری سازد و جهت شورت این امر تنہا بدیوگانو آمدہ
مرکز خاطر ابا یادگار خان در میان نہاد خان مذکور رفتن
ابن حسین را ہیچ وجہ مستصوب نہ اند بہر اہمین واضحہ و دلایل

معقود که خاطر نشان نمود که لکھو گردا که بنگاه تمام لشکر و مجمع انهار
 این دیار بر خطر است با عتقاد دیگری و اگذاستن و عزم کهرگانو
 که بنا بر بعد مسافت و مس آفت و وصول بدان در کمال
 و شجاعتی است نمودن تخطی از منہج صواب است لهذا
 این حسین فسخ آن عزیمت نموده همان شب بلکھو گردا جمعیت
 کرد و علی بیگ بگجور رسید و بی لبث و درنگ بر قلعه
 جنگ انداخت و چون آن روز صورت فتح در آینه
 سعی جاوه گزید شب در حوالی قلعه منزل گزید
 مقهور دان شب جمعیت عظیم نموده صبح از راه دریا
 و خشکی گروه بسیار و حشری پیشمار بر سر نواره آمده
 بحرب در پیوستند و چون سفن این بادشاهی جانب سراندر
 آب و جوارسی آشامی سرا بالا بود نواره بادشاهی بی
 اختیار پس رفته در بانس باتری که موضعی بود میان دیول گگانو
 و گچپورا استقامت ورزید و در سن اثنا سنو در خان که این حسین
 مشارالیه را با برخی از نواره باعانت علی بیگ روانه کرده
 بود به بانس باتری مذکور رسید مردم بادشاهی مستظہر
 گشته حمله کردند مخاذیل تاب نیاوردند و گریختند و چند کشتی
 آنها غنیمت لشکر ظفر آنها گشت از انجماء یک جلابه و یک

کوسه از جمله کشتیهای همراه محمد مراد بود و علی بیگ و منور
 خان نزد ابن حسین آمدند و بسبب عدم اطلاع بر چگونگی
 احوال شکر ظفر مال و در وسط ملک غنیم افتادن و از
 امداد و کمک مایوس بودن حیرت بی نهایت و اندوه
 انبوه بر خواطر مقیمان لکهنو گراستیا یافت و ابن حسین
 و جومات دلپذیر را بحسن تقریر در ضمایر جایگیر ساخته به ثبات
 و عزم و رزم که شرفوز و بهر وزی و متج نصرت و فیر و زیست
 تر غیب می نمود و می گفت آشامی مقهور مغلوب سه پنجه
 مبارزت افواج منصور گشته و هیبت جنود ظفر و در در خاطر قاتر
 آنهاستمنگن شده است عنقریب که ایام غم فرجام برسات
 سپری شده مجال تردد اسب و در جمیع مجال بهم رسد مقاهیر
 بیشتر از پیشتر اسیر دام عنا و قلیل سیوف فنا
 خواهند شده الحمد که از ذوق انزهر جنس درینجا هست و
 می آید و در مویکب ظفر اثر نیز آن قدر شالی که وقایع قوت و
 ساله تمام شکر نماید موجود است دل از دست هید و پای
 ثبات و در محاربت و مدافعت استوار سازید و روی بصبر
 و ثبات آید و امر لازم الاتباع * یا ایها الذین امنوا اذا لفیتکم
 فتنه فانتبوا * و حکم محکم * و اصبروا ان الله مع الصابرين * له ا

نصب العین ضمیر دارید * * شعر *

* ستوی از صبر بر مقصود فیروز *

* رسی روزی بکام ای صبرانه روز *

و چون پشت استظهار اهل موکب ظفر اثر شوازه و اذوقه
لکهنوگر قوی بود چشم بر آه داد استند که بعد انقضای بر حیات
و خشک شدن راهها رسد از انجامی رسد نواب مستغنی
عن الالقاب پیوسته در اندیشه استخیار و استعلام
از احوال نوازه می بود و چندین کس از متوطنین آن ملک را
بخلعت فاخره و زرد و افر نواخته و پروا نجات باین حسین نوشته
مصحوب آنها فرستاده اکثری از انجمنها عه بر آه نوازه نرفتن
و آنبائی که رفتند در گام اول بکام نهنگ بلا افتاده گرفتار مقامه
گشته گرد و نفر آشامی که بدهد مثال بایصال نوشته نواب
سلیمان خصال با اهل نوازه طیار شدند و آن اصعب قدر بانعام
خلعت و زرد آنها را استمالت داده پروانه مشتمل بر عدم
مبالات از آنسد او راه بنا بر طغیان آب و ستوزع و منکسر
خاطر نبودن از خیرگی مقامه پیر خذ لان ماب و خاطر مطمئین داشتن
از اذوقه و ما یحتاج اردوی نصرت ایاب و واثق بودن بالطاف
کریم و آب و مشعرازانکه اگر احتیاج و صلاح اقتضا کند سید نصیر الدین خانرا

از کلیا بر و سید مرزا را از جسد بره و یادگار خان را از دیو نگار
 بلکه هوگر طلب داشته بیات اجتماعی در محافظت نوازه ساعی
 باشند بنام ابن حسین نوشته حواله کرد و فرمود * بمنظرا صدقت
 ام معنی من الکا ذین اذهب بعکتابی هذا فالحق الیهم ثم تول عنهم *
 آن برود نفر پروانه را تاج سر ساخته یکی معروض داشت که جواب
 این را * انا تیک به قبل ان تقوم من مقامک * و دیگری بعرض
 رسانید * انا تیک به قبل ان یترک الیک طرفک * و در قطع طریق
 جانب لکهو گر پال استعجال کشاده و سرمد علیمانی در دیده
 کشیده و کنبل با با عمر و در بر کرده و افسون چشم بندی بر منقار
 دیده بلکه هوگر سید ند پروانه را با بن حسین رسانیدند مشاوار الیه
 جمیع مردم را احضار فرموده بزرده * یا ایها الملاء انی القی الی کتاب
 کریم * مستبصر و مستظهر ساخت متظران بشکر نعم ایزدی
 در طب اللسان و مشتاقان بسپاس الاهی تر زبان گشته
 شاد یانه انوا خند و جثنها کردند و ند و صدقات به مستحقین
 و ساکین دادند و ابن حسین عرضه داشتی در جواب نوشته
 سدرج هاخت که بر خاستن تنها نجات جسد بره و کلیا بر موجب
 انقطاع رسد و انسداد جرمی شود و بعون عنایت الاهی جمعیتی
 که باند دست جهت محافظت و مهارت نوازه کافست و چون

بودن یادگار خان در دیوگانو قاید و سعد به سیه هد و توقف او
تنها در تهمانه مذکور خالی اند تعذر نیست مشار الیه را بلکه هر که
طلب نموده خواهد شد و خاطر خاطر بکرم کریم ایزدی مستوثق بود
از نزل و تذبذب در تمکن و استقامت نوازه مطمئن باشد
و قاصدان را با عطای نقد و جنس موفور مسرور ساخته و عرضه داشت
با نهما سپرده مرخص گردانید و نقل پروانه را نزد نواب
نجشی الممالک محمد امین خان بمحض و انور و پیشش خواجه بهگواند اس
به جهان گیرنگر ارسال داشت قاصدان و قادار صبار فنا
بطریقتهی که رفته بودند باز آمدند و او را خرماء ذمی قعه بهرگانور رسیدند
و مصحوب مولف این وقایع بملازمت نواب مستغنی
عن الالقاب شرف گردید و عرضه داشت گذرانیدند
و بزبان حال مضمون این مقال ادا نمودند که * احطت بمالم تحط
به و جئتک من سبأ نبأ یقین * نواب مستغنی عن الالقاب
به مضمون * فلما راه مستقرا عند قال هذا من فضل ربی لیبلونی
اشکرام اکفر * عرضه داشت را مطالعه نموده سپاس بیقیاس
به تقدیم رسانید و ابن حسین قلعه از بانس در نهایت مسانت
پردور شکر ساخته و توپ و زنبورک بر اطراف تعبیه نموده
خاطر از تشویش شبحون مقام پیر فارغ ساخت و کنار دتا

نیز بر سز راه مقهوران و کپینگاه ایشان مورچهها ساخته
 مردم شجاع مبارز و نواره پر ساز استحکام تمام داد و چند
 کشتی پینه و یغره بدیو لگانو نزد یادگار خان فرستاده بنا بر فرموده
 نواب مستغنی عن اللقباب به لکهنو گمر طلب کرد و رعایای نواحی
 دیو لگانو بر این معنی آگاهی یافته شب همه فراری شدند و مخاذیل
 را مطلع کردند روز دیگر خان مشا را الیه به عجلت روانه گردید
 و جمعی از اهل اردوی مومی الیه بقید واسر مبتلا شدند و
 معدودی از اسپان بنا را ج رفتند و متظاهر مردم اسیر را
 تیر و زک کرده بر تپه با بطریق جلوه افعلاستوار گردانید و بر روی
 آب سرد دادند تا بلکهنو گمر رسید و موجب خوف و خشیت
 مقیمان آنجا گردند و چون برنج که قوت لایموت ملان و سایر مردم
 بنگاله همانست را در بکمی نهاد و مقهوران بر اطراف غربی لکهنو گمر
 در دامن کوه جنوبی موضع مذکور سرد راه کهنگانو و شمالی
 بکان مسطور جانب کلیا بر قلعه بسته و مورچهها ساخته و در هیچ
 طرف راه و صول رسد نگذاشته بودند این حسین چند مرتبه
 آن روی آب بر مها پتیر رفته و جمعی از سرداران آشامی را
 که در آن اطراف بوده بقطع طریق اقدام می نمودند گرفته
 بار شالی بسیار بلکهنو گمر آورد و اسیران در زنجیر کشیده

محبوب ساخت و بدست یاری شجاعت و پای مردی سخی
 سکه آن روی آب را تنبیه و گوشمال و مردم لشکر را
 از قوت قوت داد و در مدت اندک در راه سه و فعه نوازه
 پر ساز کرده همراه کشتیه های غالی بیو پاری که در لکھو گرو بودند
 بگو اهتی فرستاد تا از انجا بر از همه چیز کرده با دیگر کشتیه های
 بیو پاری که در گوا هتی بودند بلکھو گرو آوردند چون مکرر بر سر
 سوطان قلعه سو که گر که مابین لکھو گرو کلیا بر بود ساخت و نهال
 و جو و اکثر اشامیه را از بیخ بر انداخت او اخر ماه ذی
 حجه رعایای آن موضع بتنگ آمده سرداران خود را مقید
 ساخته نزد مشا را لیه آوردند و اظهار اطاعت و انقیاد
 نمودند این حسین روسا را در بند داشته و رعایا را بصنوف
 عطا یا مسرور و مستمال ساخته مقرر کرد که همان مردم در
 سو که گر بطریق تهمانه داران از متر دین را در آب و خشکی
 خبر داد بود مانع مزاحمت مهوران و دفع ایذای آشامیه می بوده
 باشند آن گرده از صمیم قلب باین معنی راضی شده مرخص
 گشتند و خدمت مرجوعه نوعی بتقدیم رسانیدند که انغلاق باب
 تر و مردم از کلیا بر و گوا هتی بلکھو گرو با انفتاح مبدل گشته
 اندنی رقه و دغدغه بیو پاری و غیره شروع در آمد و شد

نمودند هفتم ماه محرم سنه نصیرالدین خان داعی حق را لبیک
 اجابت گفت و این حسین این خبر را شنیده نو کران سید
 مرحوم را بهمان علوفه که می یافتند در سرکار نواب مستغنی
 عن الالقباب نو کرده و نزدیک ماهه بجهت آنها فرستاده
 سید حسین خویش متوفی نوشت که اذان تهنه بدستور
 متعلق باخبر باشد و سید مذکور بقانون سید مغفور که اینبنی
 از عهده این امر تفصی نمود و پس از آنکه روزی خبر بر حمت
 حق پیوستن سید میرزا تهنه دار جهه برده رسید این حسین
 بانو کران سید مغفور نیز بطریق که به چاکران سید نصیرالدینخان
 مقرر کرده بود عمل نموده باشن سنگ منصبه که همراه سید
 میرزا ابو و نوشت که ضبط تهنه مذکور پردازد القصد در بند و بست
 و نسق و ضبط و حزم و احتیاط دقیقه مهمل نگذاشت و الحق
 داد سرداری و تدبیر داد و در خبر داری و دلاوری باقصی الغایت
 کوشید * العیاذ بالله * اگر اندک فتوری بنوازه راه یافتی
 قطع نظر از امور دیگر بمسجد استماع این خبر داشته امید داری
 اهل شکر ظفر اثر منقطع گشته و قضیه یله * یوم یفر الموء من اخیه
 و امه و ابیه و صاحبته و بنیه * بوقوع آمده نجات شکر در مرآت
 خصوصت تعذر گرفتی و مقام پیر خون از استیلا بر شکر ظفر اثر

و کهرگانو مایو سس گشتند بیات اجتا عی غانم مزاحمت
 و مدافعت نوازه شدند و مکرر محاربات عظیمه و مقاتلات
 شدید و سخت وقوع یافته در جمیع معارک نسیم فتم و نصرت
 بر اهل اسلام و زیده کفار مهزم و سنگه گردیدند
 و چون ابن حسین چند دفعه خود را فقه و دوسه مرتبه فوج فرستاده
 بقتل و غارت متوطنین داسن کوه پرداخته ساکنه انبار ازین حالت
 ملالت تمام روی داده بود ناچار نسیم و برگنائین را که هر دو
 هزاره عمره را به بودند در آن سمت مورچل ساخته
 در حین فرصت مزاحمت بحوالی لکھو گرمی رسانیدند باذن و فرزند
 گرفته نزد ابن حسین آوردند و شتت خاطر مشارالیه را از این جهت
 نیز جمعیت مهمل ساختند و بعد از آن که ابن حسین مکرر
 بر سر مقهورانی که قریب بلکھو گرجانب کهرگانو مورچل
 ساخته بودند تاخته مهزم گرانیده یادگار خان را فرستاد تا
 باز دیول گانورا ضابطه و تصرف گردید و حقیقت فتوحاتی
 که مشارالیه را روی نموده بود در عرضه داشتی مندرج
 ساخته و آنرا بدست دو نفر آشامی داده و زن و
 فرزند آنها را مقید گردانیده بخیمت نواب مستغنی عن
 الالقاب ارسال داشت و آن دو کس در اوایل

ماه صفر که نواب مستغنی عن الالقاب بکهرگانو تشریفنا
 از زانی فرموده بود رسیدند و عرضه داشت گذرانیده باعث
 ابتهاج مزاج و تاج گردیدند *

* ذکر شیوع امراض و دربا و وقوع قحط و غلا *

* در کهرگانو و متبراپور و مراجعت کردن

* نواب مستغنی عن الالقاب مظفر و منصور *

موضع متبراپور اگرچه بنا بر رفعت مکان و تحرب ارض قابلیت بودن
 لشکر و صلاحیت اقامت عسکر در برسات داشت اما جبال
 اطرافش راهوای بود مرض خیز و دامن کوه اکنا فشن آبی
 داشت سقم انگیز آشامیان آن کوهستان را بر پرست
 می گفتند یعنی کوه تب بالجماعه هر که هوا زد آن نواحی شد در هوس
 زندگی جان داد و آنکه آب آن حوالی خورد چشم حیات بنحاک
 کمات ایناست خلقی ناسعد و در اقص و جود بزرگ ز تب لرزه از پا
 در آمد و موجود غیر محمد و دنیا بر عارضه شکم روان قلند و جود خارج
 گشت بالین و بستر مریض جز طومار و صیت و تحته تابوت
 و دوا و غذای سقیم نغیر از شربت مرگ و مزوره هلاک
 نه بود گو در کن را از جان کنند فرصت قبر کنند نمی شد و مرده
 شو تا میرفت که دیگر برایش و دست از جان خود می شست

اطبا و غیر از تلقین نسخه تمی نوشته و احبای عبادت را جز بعبادت
 استرجاع ادا نمی نمودند بی تکلف منشیان آن قدر زمین
 در آن سرزمین مانند که زنده نامرده را در خاک کشته و بی تصیف
 دبیران چند آن پارچه نبود که احیای کفنان اموات سازند لا علاج
 اجسام متمولان را در انوار ملبوسه ایشان پیچیده میان
 آب و گل سوار می ساختند و اجساد مسکینان طعم
 وحوش و طیور می گشتند زمین سفر همراه امارت پناه و لیرخان
 قریب بهزار و پانصد سوار بود بعد از انقضای برسات و توجه
 بجانب نامرد و فوجش بیست و چهار صد پانصد سوار به نظر در
 نمی آمد و قس علی بن ااکثر تا بینان امر اردوی در نقاب تراب
 کشیدند و سواران آشام از کافر و سواران که در کهرگان نمانده
 بودند نیز اکثری رخت هستی بر حله نیستی کشیدند و خواهد
 بود مل که نزد بیسجدلی بهو کن رفته بود چنانچه سابق سمت تحریر
 یافت از زبان بهو کن مذکور نقل می کرد که تا حال دولت
 هزار نفر آشامی در قبال جبال فنا شدند کلام مذکور دلالت
 بر این می کرد که در آن عام و بای عام در کل ملک است آشام
 بتقدیر ملک عام روی نموده بود روزی این احقر العباد
 بعرض نواب عالمیان اعضاد رسانید که سبب توقف

در شهر اهور و تشریف نیاوردن بکرگانوچه باشد فرمودند شکر
 شالی برای قوت خود و مراکب ذخیره ساخته اند و بار بردار
 خشکی ندانند اگر بکرگانوهر و بیم و ذخیره شکر در اینجا بماند تعیش
 و زندگی مردم و شوادمی گردد و درین اثنا بلا می آید بالا گرفت
 و آب مجاعت و محنت از سرگذشت و قبل ازین مذکور
 شد که یک صد و هفتاد و سه انبار شالی بقبط در آمد و در
 حین طغیان آب و خیرگی مقاپیر شانزده انبار در تصرف مانده
 بود و اب استغنی عن الالقاب فرمود که شش انبار
 جهت دواب سرکار بادشاهی نگاه داشته از ده انبار دیگر
 هر کس از مردم شکر ببرد تواند شالی را برداشته ذخیره
 سازد مردم بفرموده عمل نمودند و غذای آدم و دواب منحصر
 در شالی و برنج سرخ گنده که از ان حاصل می شد شد و چون
 مواشی بسیار در ابتدا غنیمت اهل شکر شده بود مدتی
 ناخوردش گوشت گاو و در آب جوشانیده یاد دریه گاو بچته
 بود آخر آن هم بر طرف شد و در هوس گندم سینه چاک
 و در تنای دال دلهاد و نیم گشت یبوست بود و در غن
 دماغها خشک کرد و حرارت صفرا حسرت شیرینی کام
 جانها تلخ ساخت افیو نیهات میازد کش در خمار تر یا ک بچرت

هلاک فرورفتند و پوستیهایی پریشان مغز در آرزوی
 برش و شر بت خشکاش چکیده موت و شیر مرگ
 چشیدند و در آه حسرت تنها گوشان و لهارا سوخت
 و بی نمکی نمک فروشان شود در سینه ها آنگاه طبیب عطار نوی از عقاقیر
 نداشت و در دوکان بقال جنسی جز گرد کسا و موجود نبود ناخوا
 نان می گفت و جان میداد * شعر *

* گرده اش خون می شدی تا گرده * از تنور رزق بیرون میکشید *
 و آتش پزد در آرزوی طعام خیال خام می پخت و می سوخت
 * شعر *

* هیر در همیشه امید نماید * آرزوهای خام را نازم *
 کله پزان پیاچه زدند و هر یک بزبان مهربان شدند نرخی روغن
 سیری به چماده رویه و ماش سیری به یک رویه شد و
 قیمت افیون یک توله به یک اشرفی و یک چلم تنها کو بس رویه
 و دال مویک سیری به رویه و نیک سیری بسی رویه
 رسید و آن هم گاهی بصد حسرت بودست می آمد و سایر اشیا
 خود وجود عقا گرفت اکثر افیونی ها و پوستیهایی بیخ با بونه بدل
 دانسته خوردند و جمع بیرون بدل بقارای بقاع عوض کردند محمود بیگ
 عیش با دشاهی چند بسته تنها کو داشت آشنایان را

تا انصرام ایام غم انجام محاصره حسرت کش نشینند و
 و بیگانگان سایل را نیز محروم نگردانید و اصلاً بسخن
 واهی دولتخواهان دولتخواه غبار عاریع بر رخسار همت
 نقشاند و ملک بصورت بشر ملا معز با آنکه آن قدر آفیون نداشت
 که تا انقضای برسات و قابعاد سشار الیه بکند از علو
 همت و وفور رحمت از معناد کاسته برایشان می افزود و مخملاً
 تفصیل این معامله از اوراق تقریر و افراد تخریر بیرون و دفتر السنه
 و نسخ انفراد افزون است اول مستوفیان سهامی
 صرف ثانی بر سطلیه عالمان ارضی که صرف عمر را بدون سند
 در غیر مرضی ایزدی بحر امینخواستند کشیده و به بدر نویسی
 هستی پرداخته قابض ارواح را با زیافت آن برگماشتند
 و دیوانیان فالکی دو ورقی لیل و نهار محاسبه اعمال خلاقی را
 به نظر در آورده چون باقی از بقایا فند و فنا را قاضی دیدند
 بدستخط تانخواه دهند در سائیده حساب را پاک و صاف
 ساختند و آخر محرران فضا در روز نامچه روزگار نقد
 رایج ارزانی را از مفروضه از زان حشونموده جنس سقط
 گمرانی را در من و ملک قسمت بار ز نوشتند و مشرفان قدر
 و سیاهه دوران خرج عمر را بر جمع یسر افزود و وجه

میشد را منما کردند * * شمر *

* عاقبت رخت بر کنار نهاد *

* هر که جست از دبا، تقصیر افتاد *

و اکثر اسپان از خوردن شالی با سواران در طی راه
عدم مراقبت نمودند گله گله بنا بر مردن چار و ادا در معسر
یله می کشند و از اتفاقات در جهما نگیر نگر نیز قسطنطین عظیم شده
بسیاری از ضعفها و عجزها در سلطین و مشرکین از شدت
جوع و قلت قوت قالب تهی کردند و سبب تسیر غله کثرت
ذکوٰه و مزاحمت راهداران و دست اندازی چوکیداران و پا
کشیدن یسوپاریان بود و تا حالت تحریر نیز آتش بیداد ذکوٰهستان
مشعل در راهدار در کار خو و مستعمل است و عسرتی
که برگز در بنگاله نبود شیوع یافته و نفیر صغیر و کبیر
و برنا و پیر باوج اثیر رسیده در جای و اثین که این احوال مشروحا
معروض در گاه عالم بنا که موقف مرحمت و معدن رافت
است گشته دست تغلب ذکوٰه گیر کوتاه شود و تخفیفی
در حاصل گرفتن بهم رسد تا غلام بر خص و عسریه بسر مبدل
گردد و خلائق بیشتر از پیشتر به عای دوام و دولت
ابد پیوند بفر اغبال و رفاه حال اشتغال نمایند * ولیس هدامن

فصل ربي بعيد *

* شعر *

- * ای سکن در معدلت از جور یا جوج الامان *
- * وی سلیمان زمان از ظلم دیوان زمینمار *
- * تا که شهری بود بل بحری پراز گوهر و در *
- * شکر می آسوده سوداگر مرفه مالدار *
- * بود از خوبی سوادش چون سواد خال جمع *
- * از پریشانی شده چون زلفت خوبان تار تار *
- * عین گستاخی است گفتن در چنین حضرت بشرح *
- * آنچه در روی رفت از قحط و غلا پیرا و پار *

التصه چون تعفن آب و هوا با قحط و غلا یاد شد و و با نهایت
استیلا گرفت عزم سعادت از دسترا پورده بگرگانو در خاطر
نواب مستغنی عن الالقاب مصمم گشت و چند روز
پیش از کوچ قدغن شد که اهل شکر شالی ذخیره کرده خود
را بگرگانو بفرستند مردم اگر چه مهیا امکن بما مور به قیام نمودند
لیکن بنا بر عدم بار بردار ربع آنچه در دسترا پور ذخیره کرده بودند
نمی توانستند فرستاد و از دهم شهر محرم سال پنجم جلوس
مینت مانوس سنه ثلث و سبعین و الف هجری
آخرای روز را ایت نصرت ایت جانب بگرگانو بحرکت

آمد و بسیاری از مرضای مزمن که قدرت بر حرکت و غم خواری
 پرشفتند داشتند در دستها پورا ماندند و معلوم نشد که
 بعد از آمدن مقهوران بموضع مذکور مال حال آن در ماندگان بکجا
 منجر شد و بعضی از گاو یهای توپخانه با دشاهی بنا بر ضعف و
 بی قوتی گاو و کثرت گل ولای در وطن ماندند و چون این خبر
 بنواب مستغنی عن الالقیاب که یک گروه بمسهراپورا از جانب
 کهرگانو آمده وقت شام بموضع بموضع که راجه خانه در آنجا داشت
 رسیدند بود رسیدتوقف کرده بادای نماز قیام نمود و جمعی
 از حضور برای آوردن گاو یها فرستاده بامارت پناه دلیر خان
 که عاقله شکر ظفر اثر بود نیز پیغام کرد که بزودی گاو یها را
 بیارند که حرکت ما از اینجا موقوف بر رسیدن آنهاست بعد از
 فراغ از صلوات بآدمان بشدت شروع شد و تا یکپهرو سه گهری
 شب در موضع مذکور منتظر و صول گاو یها نشست خلاصه
 و در مان سیادت و دولت میر عبداله خلع الصدق
 نواب بخشیشی الهممالک محمد امین خان و فرزند خان و محمد مراد
 سعید الله خانی و حاجی مصاحب در اقامت صرف در خدمت
 بودند امارت پناه دلیر خان پیغام فرستاد توقف نواب
 در اینجا فایده بجز تصدیع عبث نمی دهد بخیریت بکهرگانو شریف

ببردند که من امشب همراه گادآیها بوده صبح انشاء الله تعالی
 به کهرگانومی آرام نواب مستغنی عن الالقاب محمد تقی نجفی
 شاگرد پیشه رانیز با جمعی از کهار و بیادار و پیاده بر سر گادآیها
 گذاشته در عین بارندگی روانه شد و هنگام طلوع صبح روز
 سیزدهم محرم به کهرگان نور سیده درون قلعه نزول فرمود امارت
 پناه دلیرخان تمام شب در باران سواره بر سر گادآیها ایستاده
 و چند دفعه مقهوران را که از چهار طرف هجوم می آوردند
 پراکنده ساخته آخرای همان روز عرابه را آورد از زبان خان مذکور
 شنید شد که همگی بیست و هفت سوار در آن شب تار همراه
 من بودند و محمد تقی نجفی رانیز با مقهورانی که بقصد مزاحمت آمدند
 عرب صعبی روی نموده بظفر و نصرت اختصاص یافت مقامیر
 مراجعت موکب ظفر و رود از متهرا پور حمل بر عجز نموده
 بیشتر از پیشتر خیره شدند و اکثر شبها بر اطراف قلعه کهرگانو
 که در سمت غربی امارت پناه و دلیرخان و در صوب شرقی
 راجه سبجان سنگه و میان جنوب و شرق رشید خان
 و سید سالارخان و مابین شمال و مغرب در پای برجی که
 پیش از تشریف آوردن نواب مستغنی عن الالقاب
 بر شب فوجی سنگین بحراست در انجمنی استاد فرادخان

سبحان سنگه ریختند و مخزول پیشمارجانب مورچن امارت
 پناه دلیرخان جنگ در انداختند نواب مستغنی عن الالقاب
 ابو الحسن را با فوجی از ملازمان خود بکوک راجه مذکور ارسال
 داشت و مردم را بنه بر مقامه پیر تاخته جمع کثیر را بقتل آوردند
 و امارت پناه دلیرخان از جرات مقهوران کرد در چنین شب
 مهتاب نمودند بر آشفته بذات خود بقصد انحراف ماهتاب
 حیات آنها بسحاب مہات متوجه شد مقامه پیر را از مشاهده
 این حال تاب قرار نمانده قرار اختیار نمودند امارت پناه
 دلیرخان تا ناله دند کابنکاشی پرداخته جمعی بیحد و عد را بقتل
 آورد و بعد ازین فتح پای جرات مقهوران از اقدام
 بر شجخون مقطوع گشت و سر از خیال محال تسلط و
 استیلا خالی و دل از خوف و هراس استیصال پرش
 در نیوا شتداد و با بنهایت و استیلائی غلابغایت رسید
 و طاعت معلولان متهرا پور در مردم کهرنگا نو نیز سرایت کرد
 طبل تضاده مهلکه شیوع یافت و مرض دق و استسقا به
 تب لرزه و اسهال افزوده جمعی کثیر از اقاصی و ادانی را
 بض ارواح معالجه گردید و بشرکت مرکب از طب مرض
 خلاصی بخشید و غیر از برنج سرخ گنده بی نیک و لیموی رسیده

و نار سیده که بر درخت بود اغذیه و اطعمه منقوه و گردید و از
 نباتات هر چه قابل مضیع بود و دندان بران کار می کرد انسان
 و حیوان سد لیسق ساختند از عذبه خوردن برنج گنده بجای برنج باریک
 مبتلا شدند و عجزه او داق بر اشجار و گیاه در قفار و بقول
 برکنار آنها رانگذاشتند و با آنکه در سر کار نواب عالی مقدمه
 انقدر اندامه جنس بود که برای آن مستغنی عن الالقاب
 تا انقضای ایام محاصره غذائی که همواره مهیا می شد آماده
 گردد و امر و ت آن عالی همت بدان امر را غنی نشده مثل
 اوساط الناس جز دال ماش و ماست و خشک چیزی
 تناول نمی نمود و گاه گاهی بخوردن گوشت گاو هم رغبت می
 فرمود تا در برنج و عناد سختی و جفا شریک و سهم
 زبردستان بی نوابا شد و بودای قسحوی * البلیة اذا عمت
 طابت * تسلی بخش محنت کشان گردد از اعیان سالکان
 سالک فرادیس محمد مومن تبریزی و اقع نویسن است
 که در کهرگانو مرض سور القیه و استسقا بحوار رحمت حق
 جل و علا انتقال نمود که خد امر وی بود با نواع صفات حمیده
 و اصناف خصال پسندیده مشکلی و طینتیش از شرارت
 و ذایل مشکلی در دستگیری از پادگان و چاره سازی

بیماران بندگان با آنکه درین امر مکر و مات ظاهری کشیدی و
 ناخوشیهای صوری دیدی * قربة الي الله * خود را معاف
 نداشتی و بنی سابقه آشنائی و مودت و رابطه ظمیع و
 معرفت در خدمت نواب مستغنی عن الالقاب مذکور کن
 که شدی کلمه التحیر در باره اش گفتی * * شعر *

* مرد تمام آنکه نگفت و بگرد *

* و آنکه بگفت و بکند نیم مرد *

* و آنکه نگفت و نکند زن بود *

* نیم زن است آنکه بگفت و نکرد *

* اللهم اغفر له بالنبي وآله * و چون پیش نهاد همت والا نهیب
 فرستادن افواج قاهره جهت افتتاح راه و ایقان ازوقه جانب
 نوازه بود مقرر شد که سیر مرتضی بر نهد دیکهو جبری از چوب
 ترتیب دهد سیر مذکور سه مرتبه بدان امر شروع نموده همین که
 قریب با تمام می رسانید آب دیکهو بسبب سیلی که از
 لوله می آمد طغیان کرده پل را در هم می شکست تا آنکه در
 مرتبه چهارم بجد و جهد موفور عمت اتمام یافت و سیر مذکور
 مورد شفقت و محبت موفور گشت ترتیب این جر
 موجب تعجب و باعث حیرت آشنا میها گردید می گفتند در همین

فصل را چه مکرر اراده این معنی نمود و بسبب تنه‌ی آب
صورت اتهام نیافت *

* ذکر و اشدن راهها و مبدل گشتن *

* قحط و عسرت بر خص و رخا *

در او اسطماه صفر سنه مذکوره باران رویی نهاده آنها که
راه نارا فرود گرفته بود شروغ در خشک شدن نمود و نسایم
یروزنی و زبده از نارنجات و میدان و گل‌های نشاط شگفتن
آغاز کرد و از عرضه داشت ابن حسین که در آن ایام رسید
معلوم شد که یادگار خان باز به تهمانه دیولگانو آمده متمکن گشت
و بعرض رسید که از آن روی آب کهرگانو تا دیولگانو آلی بر راه
بخارنگ قریب دامن کوه هست که در برسات اکثر اوقات
آب برال بالانمی آید و بر تقدیری که استعمالیابد درین ایام
خود البته فرومی نشیند و از بخارنگ تا دیولگانو که هفت هشت
کرده است اندک جنگلی و در طرف بال است نواب سغنی
عن الالقاب فرمود تا ابو الحسن بانوجی سنگین بخارنگ
رفته و چند روز در آن موضع بوده تنبیه مقهوران اطراف کاینبغی
نموده و ضبط و نسق آن حدود و از قرار وقوع کرده و قازینخان
در ابا صو سواد عهد پیاده تهمانه دارا انجاساخته خود بر راه آل مذکور

روانه دیوگانو شود و بعد رسیدن بموضع مذکور توقف کرده
 کس نزد این حسین نفرستد و از آمدن خود اعلام داد و پیغام
 نماید که اذوقه را بکشتی بدیوگانو ارسال دارد چون هنوز
 مقهوران در مورد چل تائی طرفین دریاستمکن اند و کنار بحر بر اثر
 آب و گل است و راه سوار نیست و رسیدن اذوقه به کشتی
 نغذر دارد هرگاه کشتی تائی اذوقه بدیوگانو برسد اجناس را
 بر سر داندیها و پشت گاو ان و اسپان حمل نموده بر آه خشکی
 به کهرگانو بیاورد و عرایض بدرگاه آسمان جاود پر وانه جات
 بنام مردم جهان گیرنگر و اطراف ممالک بنگاله مشتمل بر عثمانی
 خود و بقیة البوهای اهل شکر قلمی نمود و بابوالحسن سپرد که بعد
 رسیدن بدیوگانو نزد این حسین نفرستد تا مشا را لیه
 بجائزائی که باید ارسال دارد و چون مکردهیج راجه و رنگ در مشهراپو
 و دیعت حیات سپرده بود و بعرض رسیده که در ایام
 برشکال و شورش آساشامیان خذلان مال مادرستوفنی مذکور
 در خدمات بادشاهی و دولت خواهی با فوج اراکوهتی شریک
 بوده در تحفظ طریق و تنقه انبای سیل تقصیر نه نموده و پیوسته
 جمعی کثیر از پیاده تائی ولایت خود را در پیش تمانه دار
 کواهتی حاضر می داشته روانه مشتمل بر دلاسا و تقویاض

را بجنگی انجا به پسر سومی و بذل جهد نمودن در کعبه اقبال با تفاق
 محمد بیگ فوجدار گواهی با هم مادر مکردهج و پروانه بنام محمد بیگ
 مذکور در تا کعبه کعبه و فیل و پروانه بنام شیخ محمد صادق نوکر سرکار
 که در کلیا بر بود نیز در باب کعبه مرقوم گشته حواله ابو الحسن
 شد و بنا بر فرموده داندی بسیار و بیو پاریان نگاهدارد بر فاقه
 ابو الحسن مستعد شدند و سایر جنود ظفر و دهر که گاو نداشت
 اسب زیادتی همراه کرد ابو الحسن بیست و یکم ماه صفر عازم انصوب
 گشت و پچارنگ رسید و مقایره نواحی انجا را آواره و مستاصل
 ساخت و فی السجده اذوق که در آن حدود بدست آمد بکهرگانو فرستاد
 و چند روز توقف نموده و خاطر از انتظام مهام آن است جمع
 کرده و فانیخان را به تهمانه داری آنجا گذاشته چون شنید که
 مقایره چند جا آل این راه را بریده و ناله ساخته اند بر راه کچپور
 روانه و یوگانو شد چون ناله پایاب نشده و گل ولای خشک
 گشته بود و تار سیدن بد یوگانو محنت و مشقت بسیار کشید
 و مقایره سرد راه را که حرکت النهد بوحی می کردند آواره دشت
 ادبار گردانید نواب مستغنی عن الالقاب از استماع
 توجه ابو الحسن بد یوگانو و توقف غازی خان بعنوان تهمانه داری
 در چارنگ احتیاطا سید سالار خان را فرستاد تا تفاق غازیخان

بمحافظة آن هم دو پسر و از دو سید احمد بنما عهده دار ما زام
 شهر کار خود را با فوجی از پیاده و سوار به تهمانه داری کچھو
 ارسال داشت و ابو الحسن بعد از وصول بدیوگانو و آمدن
 کشتیهای اذوقه از لکھو گرانقدر اجناس را که از مطالبای
 خشکی توانست برداشت بر آنها بار کرده و فوجی از سوار و پیاده
 همراه ساخته بر راه پارانک روانه نمود و چون فی الجمله کنار دریا
 خشک شده راه سوار بهم رسیده بود خود نوار آه را همراه گرفته
 عازم کهرگانو شد و دو سه قلعه مشهور آن را که در مسیر راه
 بر طرفین نهد و هنگام بود جبراً و غیر مستوح و منهدم ساخت و
 بیست و یکم ربیع الاول رسد راه خشکی و بیست و هشتم
 شهر مذکور کشتیهای اذوقه بکهرگانو رسید و سر * ان مع العسر
 یسرا ظاهر و مضمون الصبر طیبة الظفر * بو فوج آمد چه نوسم
 که از وصول اذوقه اهل شکر محنت کش چه قدر مستبج و
 * شعر *

متبعش گشتند

* از ان ذوقی که انجا کرد اجساد * مرا اینجا قلم از دست افتاد *
 و مقاپیر از انقضای ایام بر سات بانقطاع رشته حیات خود
 متیقن شده عازم تحصن بقلال جبال و گد را نیدن زن و فرزند
 و احمال و اثقال از بحر بر مها پناہ گشتند و راجه سنگوب که

بسولا کوری آمد دیود * کرة بعد اخري * بنا مرد پ گریخت و
 بیجلی بهوکن و کر کنا بهوکن پشت استظهار بمناات حصار و
 استحکام دیوار قوی داشته در مورد حال نهر دلی با حشری
 کثیره و آلات محاربه استقامت در زیدند و بیجلی بهوکن
 به سوز سابق از راه عجز در آمد در صلح نزد و سفر او شفاعت نزد
 میر مرتضی فرستاده التماس را ضی ساختن نواب مستغنی
 عن الالقاب بقبول پیشکش و تجاوز از تجاسر و مراجعت
 شکر ظفر اثر از ان کشور نمود میر شاد الیه مائیس را سعروض
 داشت جواب شنید که اکنون تا بیجلی بهوکن بجای زمت نیاید
 این معنی صورت نمی یابد و چون موقوف بر محال محال است بمقتضای
 * لا مورد مونة باوقا تنها * درین وقت هر امر مصالحه تمشیت نپذیرفته
 حقیقت اذا فأت الشرط فأت المشروط * بظهور پیوست * شمر *
 ما در نرسد و عهد هر کار که هست * سودی نکند یاری هر یار که هست *
 در بسولا و دلفر گرزدار که از دربار عالم در فرمان قضا تو امان بنام
 نواب عالی شان و احتشام خان و رشید خان صاحب
 ایشان عز صد و ریافته بود و بجهان گیر بگر رفته فرمان احتشام
 خان را بجهت الیه رسانیده بودند بکهرگانون رسیدند نواب
 مستغنی عن الالقاب شرایط استقبال و او از م تسلیمات

بخا آورده فرمان قدر جریان را بسرگرفت حکم جهان مطاع
 عالم مطیع شرف نفاذ یافته بود که احتشام خان بصوبه داری
 مملکت آشام و رشید خان بفوج داری ملک کامروپ قیام
 و اقدام نمایند رشید خان بعد از استیاق تقبیل سه
 سینه خلافت و سلطنت به نامازگاری آب و هوای بننگال و
 مضافات آن مملکت تمسک جنه بفوج داری کامروپ
 را ضعیف نشد و درین باب عرضه داشت بمایه سریر سلطنت
 سعیر مرقوم ساخته حواله آردندگان فرمان نمود و گزیداران اظهار
 کردند که احتشام خان نیز در باب استخفا از صوبه داری
 آشام عرضه داشت باستان ملک پاسبان ارسال داشته نواب
 مستغنی عن الالقباب در جواب فرمان مرحمت عنوان
 عرضه داشتی نوشته بان هر دو سپرد و مرخص ساخت و
 هشتم شهر ربیع الثانی ابوالحسن مامور شد که برکت تپهای
 جنگلی که میر مرتضی در کهرگان مستعد ساخته سوار شد بدو ترهمانی
 برود و از آنجا سرابالای آب دلنی روانه گشته از غضب
 مورچال بیحد لی بهو کن در آید و قراول خان نیز رفیق
 ابوالحسن گشت *

* گفتار در توجیه موکب ظفر اعلام بتعاقب راجه بد فرجام

* در سیدن بموضع نیام و وفا یعنی که روی نمود در آن ایام *

چنانچه حمیت تحریر یافت چون ابو الحسن روانه شده بمقصد
 رسید مجاد له عظیم و محاربه قویم فیما بین مشارالیه و مقاهیر
 او قوع آمد بالاخره اهل اسلام بمقتضای * الحق یعلو و لایعلی *
 غالب گشته بر مورچل انطرف که از بانس شناخته بودند
 استیلا یافتند و مقاهیر منهزم گردیدند ابو الحسن داخل مورچال
 شده حقیقت فتح را عرضه داشت نموده سیزدهم ماه مذکور
 عرضه داشت از نظر لذت و چون از جایی که ابو الحسن داخل
 مورچال شده تا بمقر بیجد لی بهوکن که محاذی کهرگانو بود قریب
 ده کرده مسافت داشت و رفتن ابو الحسن بی محابا بر سر
 آن گرده بیجد و انتها مقتضی مصلحت نبود نواب مستغنی
 عن اللقباب با ابو الحسن نوشت که فردا هم بعزم تحریر
 مورچل انرد لئی متوجه می شویم باید که آن شبجاعت شعاع نیز
 مقارن وصول افواج منصوره مقابل مورچل مذکور از آن طرف
 بر سر بیجد لی بهوکن مقهور بتازد و میر مرتضی بد ستور سابق
 بضبط کهرگانو و نواحی آن تعیین شده و میر سید محمد دیوان و
 راجه سبحان سنگه با میر مذکور اه گشت و سراندا از خان

بضبط آن روی آب کهرگانو مقرر گردید. تا پنج چهاردهم شهر
 ربیع الثانی سال پنجم جلوس میمنت مانوس مطابق سنه مذکوره
 بهجری با آنکه صد ارت و قضیات پناه میر سید صادق مانع
 توجه در آن ساعت بود جانب مورچلی که بیجلی بهو کن و سایر
 مقامیر در آنجا متمکن بودند ایت نصرت آیت یجنیش در آمد
 و از آب دندکابا یاب گذشت و چون جنود ظفر و رو دکنانهر
 دلی که در آن هم پایاب بهر سیده بود رسید بیجلی بهو کن
 و سایر مقامیر را که از اجتماع در آمدن ابوالحسن مورچلی
 دل از دست رفته بود چشم از لمعات اسلحه و بروق اسنه
 افواج قاهره خیره گشته بی نانی و تراخی راه انزام پیش
 گرفتند و موکب ظفر قرین داخل مورچلی که قلعه بود در نهایت
 رسانت و وسعت شده خپام اقامت مطنب گشت و
 رعایای بیوفای آشامی شروع در آمدن و ملازمت کردن
 و آباد شدن نمودند و بدستور سابق مورد مراحم و اشفاق
 گشتند و چون بعرض رسید که مهزمان در مورچلی که آن روی آب
 دهنگ ساخته اند در حل اقامت انداخته خیال استقامت دارند
 بعد از یک مقام از آن موضع کوچ فرموده هر دهم ماه مذکور
 لشکر منصور بساحل نهر مسطور رسید مشهوران از مشاهده

وصول عساکر فیروززی مائربا آنکه نهر عمیق عربیض در میان بود
 این مورچل را نیز گذاشته گر بختند و سرداران خود را
 بر اجهار ساینده منابر مردم هر جا خواستند رفتند و نوعی متفرق
 و مشتت گشته که تا مراجعت لشکر ظفر اثر از آن کشور صورت
 اجتماع و ازدحام و در مرآت شخیله ایشان روی نه نمود از سوانح
 غریبه ظاهری شدن غش بر ذات و الاصفات نواب مستغنی
 عن الالقاب است در حینی که سواره بکنار نهر دهننگ رسیده
 مورچل آن روی آب را مشاهده می فرمود مضطربانه خود را
 از آسیب انداخت و تا کردن فرس بر روی زمین تکیه کرده
 از هوش رفت الهارت بنه دلیر خان سردار آن سردار
 با غزو و قار را در کنار گرفته نشست بعد از ساعتی آن مستغنی
 عن الالقاب بحالت افاقت آمده بخیمه نزول فرمود ابتدا ای
 تهیج ماده مرض الموت همان بود * شعر *
 زمانه چو باد است و باد را نخست * نهاب از رخ گل بعزت کشد *
 پس از هفت در میان چمن * تنش را بنحاک مذلت کشد *
 در این منزل چند مقام شد و در اقم حروف که بسبب ضعف
 و نفاست مرض از رکاب نصرت انتساب تخلف و زبده
 در کهرگانو مانده در این منزل بتاریخ باست و هشتم شهر مذکور

سعادت خدمت دریافت و در همان روز بدلی بهو کن که از
 بهو کنهای نامی معتبر راجه بود و در میان بهو اکن در شجاعت
 و جلالت علم انفرادی افزاست چون احساس بی توجهی از
 راجه نمود قطع نظر از زن و فرزند کرده با سه برادر خود بد لالت
 قاید توفیق بهلازمت نواب مستغنی عن الالقاب مشرف
 گشت و معروضه داشت که حقیقت علو مرتبت و سمو منزلت
 من در پیش راجه و استظهار بصر است و تهامت
 بین الاقران. لسمع بهار که رسیده باشد اکنون که بدولت
 خدمت خدایگانی مستعد گردیدم امید دارم که نوعی مشمول
 عنایت و التفات گردم که اکثر بهو اکن معتبر و سرداران
 این کشور بد لالت و وساطت بنده پشت بر اجه داده در باین
 دولت سر آرد و این بی مقدار با قلیلی از شکر ظفر آرد
 کتیری از مردم این کشور رفته راجه را گرفته بیارد نواب
 مستغنی عن الالقاب محمّدت بسیار و الطیّفت بی شمار
 ارزانی داشته بار اده آن * شعر *
 که خرگوش بر ملک را بی شگفت * سگ آن ولایت تواند گرفت
 با نعام غلعت سقّط و دکه کمی و خنجر مرصع و اسب صبار فتار
 و چرکسی زار بفت گریبان دار سرافتخار مشن با و ج فلک

دواد برافراخت و مامور شد که مردم جنگلی این ملک از آشامی
 و غیره هر کرا تواند دلاسا کرده نزد خود مجتمع سازد و حل و عقد
 و رفق و فتنق مهمات و قریات و قصبات مابین کهرگانو و نامردپ
 سفوض برادای و رودیت خویش داند و ضبط و نسق راه خشکی
 تا کهرگانو و راه تری تا ترههانی بر ذمه خود لازم شناسد شادالیه
 چون اذا عاظم بهو کنهائی نامی و همواره آمرو ناهی آشامی بود
 چنانچه باید و شاید از عهده راهداری تفصی نموده در اندک
 روزی سه چهار هزار کس از مردم جنگلی آن مرز و بوم فراهم
 آورد چون درین مدت هیچ یک از بهو کنهائی این شیوه را
 ساوک نداشتند بود و راجه از افتتاح این باب بسی
 خایف و ستغیر گشت و باهایر بهوا کن دل دگرگون کرد
 و بیخدی بهو کن را که هنگام طفیان آب داشتند ادب بر سات
 و در محاربات با شکر فیروزی سمات به تقصیر از خود راضی
 نشده رغایت حق نمک با بلخ و جوه بجا آورده بود و بیهمانه آنکه
 در مدافعت و مقاتلت شکر باد شاهی مداهنت و ساهات
 در زیده و با انما زبان داشته مع اولاد ذکور و انات در سنجهای
 آهنین کشیده بعقوبت شدید هلاک گردانید و فحوائی *
 من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه * بظهور انجا مید و رسل و رسایل

از نزد دراج و بهو کنه های مدارالیه جهت ایقناغ صالح متواتر و
متعاقب بجزست نواب مستغنی عن الالاقاب رسیدن
گرفتند و چون براقاویل کا ذبه و اباطیل صوبه آنها اعتیادی نه بود
بمقتضای * لایلدغ المؤمن من حجر واحد مرتین * در معرض قبول
نمی افتاد درینو لا از عرضه داشت این حسین ظاهر شد که برای
قوت ملاحان برنج کمی کرده و این معنی موجب ازدیاد اضطراب
آنها شده و بسبب فحظ و حسرتی که در بدنگاه روی نموده
از انجا نیز برنج نرسیده مقرر شد که از پانزده انبار که در حوالی
نزد هنگ ضبط در آمده و از ده هزار من شای را برنج ساخته
برگشتی های خالی بیو پار و غره که از شکر ظفر اثر بلکهمو گمر اجعت
میکرده باشند بار کرده نزد این حسین بفرستند مقصد بیان شالی
را حواله آتشا میها کردند تا برنج ساخته آوردند و مطابق فرموده بلکهمو گمر
مرتل داشتند و چون بدلی بهو کن بعرض رسانید که جمعی از مقهوران
با برخی از بهو کنها و معدودی از اقبالیان در سولا کوری هستند
در ویش بیگ نوکر سه کار با ششصد سو ارا سور شد که
بقصد مذکور رفته و جماعه مقهور را مستاصل ساخته فیلها را متصرف
گردود تا دعول سو کب ظفر قرین در ان موضع متوقف باشد
و تا ریخ غره شهر جمادی الاول در ویش بیگ روانه شدند

و بدلی بهوکن برادر خود را همراه کرد و سیوم ماه مذکور را عرضه داشت
 در ویش بیگ مشعر از قرار مقام پیر و بدست آمدن هشت
 زنجیر فیل رسید پنجم شهر مسطو را از کنار نهر و هنگ
 بقصد نامرد پ کوچ شد و ششم ماه مذکور را سولا کوری محل
 نزول گشت و قبل از رسیدن بمنزل مقدر شد که در ویش
 بیگ مقدمه لشکر ظفر قرین بوده یک منزل پیشتر از موکب
 نصرت اثر میرفته باشد و حسب التماس بدلی بهوکن نیز مرخص
 گشته با در ویش بیگ رفیق گردید و فیان مذکور را برادر بدلی بهوکن
 آورد و از نظر گذر آید و تاریخ هفتم شهر مسطو را موکب منصور
 از کنار نهر و هنگ کوچ کرده در یای سولا کوری بهایاب گذشت
 و آن روی آب مصر او تا دخیام گردید درین مقام تاریخ
 نهم شهر جمادی الاول روز پنجشنبه نواب مستغنی عن الالقاب
 اول روز با حضری تناول کرده چون اراده غسل داشت میان
 روز فلو نیامیل کرد بعد از غسل در دمسعه قوی و نغشی عظیم
 طاری شد و شب تپ محرق و درد سینه و خله پذیر پستان
 چپ مزید علت گشت و حکیم کریمای کیلانی بمعالجه پرداخت
 فی الجمله تکبیری و رالم بهر سید و چند روز بنا بر عرض مرض مقام
 نشد و هر چند طیب مذکور جهت فصد کردن التماس نمود چو

در آن مملکت بعضی از خون گرفته ثانی ضرورت فصد نمودند و بودند
 و با مزاج مهملکه مبتلا گشته بسرای بقا نقل کردند نواب
 مستغنی عن الالقاب قصد فصد نفرموده * اذا جاء القضاء
 البصر * بعد از دو سه روز کوفت ذات الصد بر الام مذکور
 افزوده و چون انقضای موسم زمستان قریب گردید و
 وصول ایام بارندگی نزدیک رسید مردم شکر ظفر شرکه
 از ابتدای سال گذشته چشم شان ترسیده بودند و میدانستند
 که وجه همت نواب مستغنی عن الالقاب رفیق نامردپ
 جهت دستگیر کردن راجه منکوب است و گشتی که از ذوق
 قوت مایحتاج اصاغر و آکا بربران بود بموضع مذکور نمی رود و بیم
 آن است که بعد از درآمدن بجنگل و دره نامردپ مقام پیر راه
 و وصول از ذوق را از راه خشکی نیز مسدود سازند و از افزونی
 امراض و وبا و فرادانی قحط و قلا آن قدر جمعیت در موکب
 منصور نمایند که باستیصال راجه و ضبط راه از نامردپ تا کهرگانو
 وفا کند و بر تقدیری که داخل نامردپ شوند در راجه بکوهستان
 آن موضع که از تقای سواد بران ممکن نیست بالارود و شروع
 در انحر و داد را در راه شود نه جای اقامت و نه راه مراجعت
 خواهد ماند لهذا دل از نوکری و مال و منال برکنده و فقر در رویشی

بر متصدی ادبی و امرائی اختیار نموده در اندیشه سعادت و
بر آمدن ازان مملکت گشتند به تخصیص از سر زمین حوالی
نامروپ که در آن مکان اول ماه حیته هندی شروع در بارندگی
می شود و در آن آیام اوایل ماه رجب با ابتدای حیته عطاران
افتاده بود و بعضی از عظمای شکر و جمعی کثیر از سجنده اراده
نموده بودند که در خین عبور از آب زهنگ ترک رفاقت
رکاب فتح انتساب نمایند چون این خبر مسجوع امارت پناه
دلیر خان گشت آن مردم را دلدادی و سه ز نشن نموده همراه
آورد و حقیقت سرود خاطر و مزذب اندیشه بودن عا که
غیر و زنی ماثر را بمحمود بیگ بخشی گشت تا بعرض رسانید د از رای
صواب نهایی چاره جو گردد و درین منزل محمود بیگ پیغام
امارت پناه را معروض داشت و استماع این معنی که موثر
کرد و دست روحانی بود سبب از دیادالم جسمانی گشته
ستفکر و ملول ازان مقام چهاردهم شهر مذکور کوچ کرد و پالکی
سواران نوزده گشته بیک منزلی تمام نزول فرمود و در مقام
نمود و چون راجه و بهو کنهها را از ارسال رهنل نجدت نواب
جلالت انتها جهت تمثیت امر صلح و صفا فایده جز خبیثت و نتیجه
غیر از حسرت حاصل نشد دست تو شل بدامن شفاعت.

امارت پناه دلیرخان زده و کیلان سخن و آن چرب زبان
 درین مکان نزد امارت پناه فرستاده در صورت دادن
 معامه مصالحه الحاح و بهالت و در استشفاع جرایم و آثام عجز
 و ابرام از حد بردند امارت پناه بخدمت نواب مستند
 عن الالقیاب آمده ماجرا را بیان کرد آن مستغنی عن الالقیاب از
 دهن و ضعف قوی و تغیر تمام در مزاج و غلبه مرض بر حسد
 اندیشناک شده و مفاسد عدم قبول مهاده بخاطر آورده
 و بفکر استخلاص جماعه مسلمانان افتاده بدین معنی راضی
 شد و فرمود که هر چند مصالحه مرضی خاطر نیست اما بمقتضای معرفت الله
 بفسخ العزایم * چنان ظاهر می شود که این معنی امر است مستحقیق
 الوقوع درین صورت از حزم و احتیاط خویش و خدمت دفع الوقت
 بیگانه غافل نشده در انتظام امر مصالحت و وقوع معادلت
 هر چند معاجلت و سارعت بیشتر بظهور آید بصواب
 اقرب و بصالح حال همگنان اصبوب خواهد بود و مقدر شد که در
 منزل پیش که تمام نام دارد و بر سر جنگل دره نامروپ
 اقع است مقدمت صلح را صورت دهند بخدمت شهر
 سطور کوچ شده موثق تمام محاذی جنگل دره نامروپ مضرب
 نام گشت و میانه خان با جمعی دیگر بنا بر فرموده آن روی آب

و هنگام برابرجنگل مسطور و نزول نمود این تمام سرزمینی
 است از مسافات ولایت آشام و زمیندارانجا که از افاغلم
 مخصوصان و مقربان راجه است بخطاب راجگی از جانب والی
 آشام اختصاص دارد درین ایام اندک تهوجی در پای چپ
 نواب مستغنی عن الالقاب ظاهر شد *

* گفتار در وقوع مصالحه بمقتدره ملک علام *

* و نجات یافتن اهل اسلام از طلسم آشام *

سابقا چنانچه بحیرت تحریر در آمد و کلامی راجه نزد امارت بناه دلیرخان
 بجد و جهد تردد آغاز نهادند و بهوکنهای مدارالیه در ابتدا ای جنگل
 دره نامروپ که مورچل قائم ساخته بودند آمدند و از نزد راجه مازون
 گشتند که در آنچه صلاح حال و پیش رفت کار دانند در امر
 مصالحه بعمل آرند و از قبل نواب مستغنی عن الالقاب
 خواجه بهورمل نزد امارت بناه دلیرخان بوده با و کلامی راجه گفتگو
 کردی و گاهی برفاقت آنها و کسان امارت بناه پیش بهوکنها
 رفته بتاسیس اساس صلح و برهان برداشتی بعد از قبل و قال
 قرادبران یافت که بالفعل راجه دختر خود و صبیبه راجه تمام را
 با بست هزاره تو له ظام و یک لک و بست هزاره تو له نقره و به بست
 فیل بسرکار بادشاهی و پانزده فیل برای نواب مستغنی

بعن الالقاب و پنج فیل جهت امارت پناه ارسال دارد
 و متعاقب در عرض دو از دو ماه سه لک توله نقره و نو و فیل
 سه قسط که هر قسطی را مدت چهار ماه و هر یک از آن
 اقساط شش ماه یک لک توله نقره و سی فیل باشد بسیرکار
 بادشاهی و اصل سازد و هر سال بست ازنجیر فیل پیشکش
 مقرر می میداده باشد و تا وصول شدن پیشکش متعاقب
 بوده کسائین بهوکن و کرکسها بهوکن و برگسائین بهوکن و پربا تر بهوکن
 که هر چهار درکن درکن دولت راجه و رانق و فائق مهام آن خطه بودند
 بطریق درهن در خدمت بنندگان بادشاهی باشند و از سمت
 او ترکول سرکار درنگ که یک طرفش بگواهی و طرف دیگرش
 بدریای الهی برآردی که از حوالی قاعه جمده می گذرد از جانب
 درکن کول ولایت کنی رانی و تاک ناگه و بهل تی و دو مرید
 که هرگز بظبط مردم ملک بادشاهی در نیامده داخل پیشکش
 بوده غیبیه ممالک محروسه باشد ملک کنی رانی متصل
 بکوهستان دارد است و کار و جماعتی اند پلنگ خوی و خوش
 سیرت بخوردن گوشت سگ شغف و میل تمام دارند
 و همین که یکی از آن ظایفه را کلاب بیند فریاد کرده بگیرزند
 و کوهستان این قوم متصل است بحبال کرسی باری که از

جمله ممالک محروسه است و انتهای ملک دو مرید دریای
 کلنگست پیش روی قلع کبلی و فصل مشترک میان
 ممالک محروسه و مملکت آشام جانب دکن کول دریای
 کلنگ و جانب اوتر کول دریای الهی براری مقرر شد در ولایت
 درنگ فیل بشمار و کسید که عبارت از شکار آن دابه
 وحشی است بسیار می شود نوبتی همین جی دهج سنگه راجه
 آشام صد دست فیل را درین ولایت کسیده کرده بود
 و در ولایت راجه دو مرید نیز فیل ارجانب کچهار که متصل
 کوهستان دو مرید است در از منه سابقه می آمد و کسیده
 می شد راجه کچهار راه آمدن اخیال را مسدود ساخت
 کسیده بر طرف گردید و ایضا و کلای راجه متقبل شدند که آنچه
 از رعایای ملک کامروپ در قنال بنجال و نامروپ محبوبس اند
 را نی یافته معزن و فرزند بدلی بهوکن بنجمت نواب سستیخی
 عن الالقاب بیابند و تهمید نامه ستمکهر تقبل امور سطوره
 از جانب راجه که مسوده آن را منشی سرکار نواب عالی مقدمه اند
 نموده بود و قولنامه از طرف نواب سستیخی عن الالقاب
 محتوی بر قول مصالحه بشروط مذبوره قلمی شد درینو لا
 سید سالار خان که قبل ازین التماس آمدن از چارنگ باشکر

ظفر اثر کرده بود و بعرض قبول مقرون گشته بهو کب ظفر قرین ملحق
 شده تهمانه داری چارنگ من حیث الاستقلال بغاز بخان
 مقرون گردید و پروانه باین حسین مشتمل بر ارسال کشتیها
 جهت حمل اسباب سرکار بادشاهی که در کهرگانو بود
 مرسل گشت و چون قرار چنان یافت که هنگام معاودت براه
 کهرگانو نرفته بر ساحل نبرد هنگام مرا حل میگردند و اگر اهالی
 در رسیدن میر مرتضی واقع شود در منزل ترمهانی که از آنجا
 تا کهرگانو هست کرده است انتظار میرند که رکشند و بنا بر عدم
 اعتماد بر اقوال و افعال آشامیها در جمیع احوال هنگام کوچ
 از بنام فوجی بسرداری محمد مراد بیگ بهو کب میرند کورروانه
 نمایند لکن ابیر مرتضی نیز پروانه مخبر از قرارداد مذکور و مشعر
 بر آنچه باین حسین نوشته شده صادر گشته تاکید بسیار در
 زود ملحق گشتن و مراعات حزم و احتیاط پیشش پاز بیش
 نمودن و مسلم و غیر مسلم متوطن آن ملک را که اراده بر آمدن
 داشته باشند قوت و بار بردار داده همراه آوردن مندرج فرمود
 و بدلی بهو کب بعرض رسانید که چندی از اخیال که در اجد هنگام
 انزام در صحرا را کرده در بن نواحی هستند جمعی از متجنده
 بگردن آنها تعیین شدند شب سه شنبه پنجم جمادی الثانی

د خمر و طلا و نقره و دوه فیل و چهار پسر بهواکن داخل شکر ظفر
 اثر شده بد ایره اما دست پناه دلیرخان رسیدند و کلا اظفار نمودند
 که کسی زنجیر فیل تنه پیشکش حال را تا رسیدن شکر
 ظفر اثر بلکه گراز جمله افیالی که بصبح را با کرده شده گرفته ارسال
 میداریم و همان لحظه ایسان ایشان بعرض نواب مستغنی
 عن الالقاب رسید بنا بر فرموده ما بین دایره اما دست پناه
 دلیرخان و نواب مستغنی عن الالقاب توقف نمودند روز دیگر
 طلا و نقره وزن کرد و بخرانه عامره بردند و پسرهای بهواکن را بخدمت
 نواب مستغنی عن الالقاب آوردند و چون ظاهر شد که بجای پسر
 کسائین برادرزاده اش آمده مقرر شد که برادرزاده را
 واپس فرستاده پسر را بیاورد چون حسب الامر موده
 بعمل آمد پسر که مبتلا بمرض آبله بود آوردند نواب مستغنی
 عن الالقاب فرمود که بوده گسائین دو پسر دارد یکی از بطن
 خواهر راجه است و این که فرستاده از رحم دیگر است آن
 یکی را عوض این یک بفرستند و کلا معروض داشتند
 که قبل ازین بچند روز آن پسر که از خواهر راجه متولد شده بود
 و در یعت حیات سپرده چون بدلی بهوکن و جمعی دیگر از هند و
 مسلمان ملک آشام که در ملازمت از آنهاست تا این هنگام فسیح

قبیح نفاق بر حسن اتفاق نگزید. بودند بر این معنی گواهی دادند
فرمود که یکی از دو پسر بر بهو کن که آنها هم از لحم یکی از اخوات
را چه اندوید را نهاد رینولا مرده معاوضه کند بهو کنها از این معنی
سرمان زده گفتند این مطلب سوای مضمون قولنامه است
و اما مضامین قولنامه خاطر نشین را چه کرده ایم حالا که این سخن
با او در میان نهیم جوابی غیر از شمشیر تیز و خنجر خون ریز نخواهیم
یافت نواب مستغنی عن الالقاب در باب تبدیل پسر
بامارت پناه دلیر خان تاکید نمود و امارت پناه کس خود را مع نواجه
بهو لعل مکر نزد بهو کنها فرستاده و قبول این امر بوعده و وعید
ربالغه کرده و سودمند نیفتاد نواب مستغنی عن الالقاب
بگمان آنکه اگر امارت پناه دلیر خان درین باب جد و کد بیشتر
نمودی بر اینه این معنی صورت وقوع یافتی فی البجمله خبار
خاطری از امارت پناه دلیر خان بهر سائید و خان مذکور مشافهت
بصیقل و جود معقول در نزد و در کدورت سظنه مذکور کوشید
و اولاد بهو کن حواله امارت پناه شده محل نزول دختر در عقب
سراپرده نواب مستغنی عن الالقاب مقرر گشت و قولنامه
داده تعهد نامه گرفته شد و جماعه که جهت آوردن اخیال بدالالت
پدر لوی بهو کن بصحر ارفته بودند نیم جمادی الثانی یازده ذیحجه فیصل

گرفته آورده شد شب هنگام یکی از ان اقبال را شده چنانست
 کوه و صحرا رفت و هر چند مردم بر اثر شش گرفته بیشتر جنتند
 کمتر یافتند تا ریح دهم جمادی الثانی حال بنجم جالوس همیشه
 مانوس مطابق سه ناست و سبعین و الف بجمی چون قانون
 مصالحه است شد و ساز مهاده چنگ آمد کوس کوچ بصوب
 بنگا که صوت العود احمد را بلند آوازه کرد و طبل اندتال اند
 ملک آشام نغمه مراجعت را بمضرب دو ال نواختن گرفت
 نغیر از شادی صغیر بر کشید و سنج از خورد می دستک زن
 گردید کرنا را لب از خوشی فراهم نیامد و سر نادر تعجب
 از وقوع این حالت همه تن چشم شد سرداران حسینی آهنگ
 حجاز و عجم مقام که در دو گاه صبح و شام بعد از ادای فریضه
 پنجگانه را بی از ان سر زمین و جبال نهادند مثال بنغمه را وی
 ابتهال از دو گاه ایزد استعمال سوال می نمودند و کوچک و
 بزرگ و مخالف و موافق موبک ظفر فرجام که از شور چار گاه
 چیرگی و خیرگی مقهوران در سه گاه تابستان و برسات و
 زمستان تحیر و سرگردان شده مانند عشاق بیطاقات
 مشتاق معشوق مراجعت بودند بمجد شنیدن این ترانه راحت
 افزا و سر و محنت فرسا از هر گوشه بی پرده با صول از تکلده دل

مشغوف پای کویان و رقص کنان بدستوار روز نوروز
 هند یگر داد رکنار گرفته مبارک بادمی سرآیدند * شعر *

* چه غناست که دولت بر آسمان افکند *

* چه شاد یست که اقبال در جهان افکند *

مجملاً خلائق حیاتی تازه و عمری دوباره تصور کرده پناه افتادند
 نواب مستغنی عن الالقباب پالکی سوار عازم شد و بعد از
 طی اندک مسافتی فیلی که شب گذشته رها شده و جانب
 صحرا و کوه رفته مفقود الاثر گردیده بود دینی قاید و ستاینق بر سر راه
 آمده قریب بنیلان سرچلوار سید و فیلبانی خود را به پیشکش
 رسانیده در حلقه انقیاد کشید نواب مستغنی عن الالقباب
 از استماع این معنی خوشوقت گشته تفاهل نیک گرفت و
 فضا ازین ماجرا شکفت و گفت * شعر *

* ای طفل دهر گر تو ز پستان حرس و آرز *

* روزی دو شیر دولت و اقبال برمی *

* در عهد عهد غره مشد از فریب او *

* یاد آور از زمان بزرگان برمی *

و جماعت داری از نو کران سرکار نوابی سسی بقاسم
 بیگ بهر اولی بر فوجی مقرر شد که مذاقه شکر بوده یک منزل عقب

معسکر نزد دل می نمودا باشد اشامیان غدا را که بر سر
 بدلی بهوکن. مجتمع گشته بودند اکثری متفرق گشته بعضی از مسلمانان
 و قلبی از اشامیان آن حدود مرافقت مشکر ظفر و رود اختیار
 کردند راجه التماس نمود که ستوطنان این ملک از همراهی موکب
 نصرت قرین ممنوع گردند نواب مستغنی عن الالقاب فرمود
 که ما با کراه کسی را با خود نمی بریم و تکلیف مرافقت نیز نمی کنیم
 اما جمعی که با اختیار داده بر آمدن از این ملک داشته باشند
 آنها را مانع نمی شویم و در باب عدم تعرض بر عا یا مال و عیال
 آنها بیشتر از پیشتر بعسا که فیروز ذی ماثر قدغن فرمود و در
 سرعت سیر مبالغه نموده کوچ بر کوچ منا ذل طویل و مراحل
 بعیده پیمودن گرفت و فی الجمله تخفیفی در آلام جسمانی پدید آمد
 چون برتر مهانی رسید بکشتی از آب عبور نموده شد کشتیهای
 کوس بسیار از مسلمانان و آشامی ملحوظ گشت که از کهرگانو
 بانجا آمده و می آیند و خبر رسید که چون کشتیهای فرستاده
 ابن حسین که درین نزدیکی بکهرگانو رسیده و فاجحمل اسباب
 سرکار باد شاهی نکرده و مبرمراضی در فکر بهرسانیدن
 کشتیهما افتاده لاجرم هنوز از کهرگانون بر نیامده و از آنکه توقف
 در انتظار وصول میرزا کور دران مقام ملایم طبع شریف

نبود و فرستادن محمد مراد بیگ نیز چنانچه قرار یافته بود بنا بر
 بعضی موانع بوقوع نیامد مقرر شد که تهمانه داران چارنگ و کچپو در
 دیوگانو تا آمدن میر مرتضی در تهمانجات خود بوده و فنی که
 مشاور الیه عازم لکهنو گرشو و شرط مراقبت بجارند و اذانتظار
 نکشیدند و کومک نزد میر مرتضی نفرستادند و بتوقت تهمانجات
 سر راه تسلی میر مذکور نمودن طبایع حیران و دلها نگران گشت
 فی الواقع اگر مقام پیر قصد غدری نمودندی مردم تهمانجات سر
 راه که هیچ کدام بمسافت کمتر از یکروزه راه نبود بکار مومی الیه
 نیامدندی * شعر *

تا تو از بغداد در میهن رسی * در کلاته بذر نگذار و کلاغ
 نواب مستغنی عن الالقاب پروانه نمیر مرتضی منی بر توجه
 خود بنا بر اقتضای بعضی امور بلکه هوگو و انتظار کشیدن
 در آن مقام از سال نموده از ترهمانی کوچ فرمود و رینو لا بعضی
 از رهایای کامردپ که در نامردپ و نواحی آن محبوس بودند
 را نئی یافته مع فرزند آن بدلی بهو کهن رسیدند *

* گفتار در رسیدن نواب مستغنی عن الالقاب در لکهنو بر
 نیرازه و رفتن از انجا به برین قله و عازم شدن از آن موضع
 بخضرپور و انتقال نمودن اجوار رحمت ملک خفور *

بنا بر این بست و دویم شهر جمادی الثانی نواب مستغنی
 عن الالقاب از منزل دیوگانا نو برگشتی سوار شده بلکه هو که
 نزول فرمود و ابن حسین را بزرید عطف وفت و تحسین اختصاص
 بخشید و درین ایام که مال خفت و در امراض آن عالی منزلت
 بمرسید و برای وصول بست و پنج زنجیر فیل تته پیشکش
 حال و آمدن میر مرتضی چند روز مقام شد و چون میر غاکور با جمیع
 مردم و اسباب و اموال با خلقی کثیر از ذکور و انات آن
 ملک که برضا و رغبت رفاقت گزیدند رسید و اذیال تته
 پیشکش حال نزد نواب مستغنی عن الالقاب
 با مارت پناه دلیر خان گفت چون سر انجام مهام سرزمین
 درنگ و دوریه و غیره که در تصرف راه آشام بود و درینو لا
 ضمیر ممالک بادشاهی گشته و انتظام مرام گدا هتی که چند سال
 است مختل شده نمودن و بعد از آن بکوج بهمار رفته تنبیه راه
 انجا و ضبط ولایت مذکور کردن لازم و ایام برسات عتق مریب
 می رسد توقف بین در انتظام بقیه اذیال پیشکش حال
 دلین صورت از صواب بعید و بودن شما جهت حصول
 آن مطلب درین موضع بصالح قریب است اما مارت پناه
 انگشت قبول بر دیده نهاد و غیر از محمود بیگ بخششی و حمد مراد

بیگ و در اقم حروف و جمیع بنده های بادشاهی و تمام نوازه
 حسب الاشاره بهمراهی امارت پناه دلیرخان معین شدند و مقتر
 شد که دلیرخان کس نزد راجه فرستاده بزودی اقبال را
 طلب نماید و تا ده روز انتظار بکشد اگر در مدت مسطور
 اثری از اقبال مذکور پیدا نگردد روانه شده خود را بنواب
 مستغنی عن الالقاب رساند تا حال دیگر سامان و استظهار
 تمام باز متوجه آشام گردند در وصایای بعضی از حکما بنظر در آمده
 که * یضحک الاجل علی الامل و التقدیر علی التذبیروالرزق علی الطلب *
 القصد بنا بر قرار معهودیست و هشتم شهر جمادی الثانی نواب
 مستغنی عن الالقاب امارت پناه دلیرخان را با جمیع بندگان
 بادشاهی در لکهو گردگاہ استت کشتی سوار عازم گواهی شد
 و اولاد مرهونه بهواکن ما ذم رکاب طفلر انتساب گشتند
 و مقتر شد که لشکر براه حشکی بر ساحل نعمت دکن کول
 تا محاذی بری تله رفته انجا از دریای بر مها پتیر معبر گردد و
 رشیدخان را ضی بتوقف و لکهو گرنشده رفیق را ایت
 نصرت آیت گردید و سلخ ماه کالیابر مورد شکر طفلر اثر گشت
 و سید حسین خویش سید نصیرالدین خان مرحوم و شهبه
 محو ضادق بملازمت مشرف گردیدند و استیخ مذکور که مکه پیده

قبیل مامور گشته بود معروض داشت که ده زنجیر فیلی را
 بیده شده مقرر شد که سید و شیخ بدستور سابق در
 کلیا بریود و بعد از آنکه امارت پناه دلیر خان برسد همراه خان
 مذکور با اذیال سابق تو حال بیایند و غره شهر رجب ازان موضع
 کوچ شده و نواب مستغنی عن الالقاب جهت ما حفظه
 خود و مریه که داخل پیشکش شده و احتیاط سرحد را به
 آشام و ملک بادشاهی و سیر صحرائی کچلی پالکی سواد بر راه
 دامن کوه روانه گردید و آن طریق با وجود ویرانی جنگل انبوهی
 داشت و در هیچ عهد شکر می بان راه نرفته بود و جمعی از آشامی
 متوطن آن نواحی قبل ازین بنا بر فرموده نواب مستغنی
 عن الالقاب جنگل بریده راهی که پنج شش سواد پهلوئی هم
 توانند رفت ساخته بودند منزل اول و دوم هشت کرده جریبی
 و منزل سیوم و چهارم چهارده کرده و دوازده کرده جریبی شده چهارم
 شهر مذکور اردو یاسی کلنگ موکب منصور بکشتی عبور نمود
 پای قاضی کچلی فتحیم عسکر گشت درین چهار روز راه چار پارا غیر
 از گاه و مردم را جز سیاه غندانی بدست نیامد از آن گاه فیالن قوی
 بیگل و پای دان دو اب مهیب شمایل دران صحرا افزون
 از حصرو احصا بنظر در آمد درین منزل جهت آمدن مادر و پسر

مکردهج راجه درنگ که در آشام مرده بود و انتظار ملازمت
 راجه و مریه چند روز مقام شد نواب مستغنی عن اللقاب
 برادرزاده راجه و مریه را که هنگام توجه با شام در نواهی
 همین مقام بخدمت رسید و بنا بر فرموده ملازم رکاب نصرت
 انتساب بوده فرمود که بزودی رفته عم خود را بیاورد چون بسبب
 کوفت ذات الصدرواماس و غله زیر پستان چپ گاه گاهی
 نواب مستغنی عن القاب را ضیق النفس حادث می شد
 بعد و آنه شدن از لکها و گریه لالت جراه و لند دگوگر و مسعد تا یک هفته
 هر روز سه چهار ماشه تناول فرمود پس از آن بتجویز معالجه فرنگی
 روزی چهار ماشه تریاق فاروق و روغن زیتون و روغن باد بیان
 میل نمود بعد از آن از مضمون رای العلیل علیل غافل گشته برای
 خود تا یک هفته حیرالیهود خورد و هر چند حکیم کریما ازین دوا استیگان
 عظیم نموده بصریح و کنایت منع کرد مفید نیفتاد * قطعه *
 قضا در دست پنج انگشت دارد * چو خواهد از یکی کامی بر آرد *
 دو بر چشمش نهد و دیگر دو بر گوش * یکی بر لب نهد گوید که عاشوش *
 درین منزل ضیق النفس شدید و خفغان قوی طاری شده
 و اماس باشدت کرده دست راست و شکم نیز در دم
 کرد و عطش عظیم غالب گشت و گاه گاهی شمال نیز عارض

مگر دید احوالنا قطره خونی با بغم مذقوه از سر فظا هر می شد
 و ذهن حکیم بجد و ثقره شش و استسقای طبعی مستقل
 گشت یا زدهم شهر مذکور مادر و پسر مکردهج متوقی ملاذمت
 نمودند چون مادر مکردهج مصدر خدمات در ایام برسات چنانچه
 سبق ذکر یافت شده بود بانعام دوشال و سه پارچه نسوج
 بزرگ و ابریشم سرافراز گشته مشمول انواع الطاف و اعطاف
 گردید و پسر مکردهج را که زیاده از دو زده مرحله از مراحل
 سنین عمر طی نکرده بود خلعت زرین و کمر خنجر مرصع ثمین مرحمت
 کرده بدست خود قشق را جلگی بر پیشانیش کشید و در همان روز
 مادر را چه دو مرید که میان زمینداران ملک دکن کول که داخل
 پیشکش شده از و عمده تری نیست نیز رسید به کونش
 مفتخر گشت و یک زنجیر فیل مکنه کلان پیشکش کرد و معروض
 که چون پسر بسبب اشتداد مرض قدرت بر حرکت
 ندارد از شرف ملازمت محروم گردید و شاید الیهما نیز
 بانعام دوشال و سه پارچه ابریشمی مباحی شد اما چون از
 عهد پسرش بوی غدری به شام می رسید زیاده
 توجه و التفاتی ندید و درین منزل نوبتی آخری روزی انکه ابری
 در میان آسمان و سخا بی برکنار افق ظاهر باشد صدای

مهیب مانند آواز رعد فوی از کوهستان بلند شد و بعد از آن
 بی فاصله در زمین مصدک زلزله شدت ظهور نمود که بی اختیار
 جاس و قایم و متکی و نایم متحرک گشته اضطراب عظیم
 در خلائق بهر سیده و این حالت نایم گهری گهریالی ممتد گردید
 سیزدهم رجب از کجایی کوچ شده موضع پاند و که مقابل
 قصبه گواهی آن روی آب واقع شده محل نزول گشت
 محمد بیگ فوج ارگواهی بملازمت رسیده معروض داشت که
 هشتماد و چهارمایل در سر زمین درنگ کهنه شده و درون
 محوطه که برای این کار ساخته ایم در آمده اند و مادر و پسر را به
 درنگ و مادر را به دومریه با طاعت فوج را کافر و ظهور دولت
 خواهی ما مور شده مرخص گشتند و مقرر شد که میر سید محمد دیوان
 رعایای ملک بادشاهی را که در قید آشامی بوده اند و از ابته ای
 در آمدن شکر ظفر اثر بملک اشام تا این هنگام نجات یافته
 بگواهی رسیده و دیگر مردم اشامی را که همراه ساکرفیروزی
 ما همراه اند در سرکار کاردپ علی قدر حالهم زمینی که مزروع
 ساخته قوت خویش از آن حاصل نمایند قسمت کرده بدو و برخی
 از صنایع و محترفه توپچی را که لاین نوکری باشند در سرکار
 بادشاهی بعنوان عاوقه داری نگاهدارد و بدو بهوکن را که در

یکی از سخصر کا رملک بنگالہ پر کند کہ سہ ہزار روپیہ حاصل داشتہ
 باشد تاخواہد ہد و میر سید محمد بنامو رہہ قیام نمود و چہار دہم ماہ
 مسطور امارت پناہ و شیر خان از لکھو گرو سید و ہشت
 زنجیر فیل از جملہ تہہ اقبال پیشکش حال کہ مقام ہیرا رسال
 داشتہ بودند آورد و برای بقیہ فیلان کسان خود گذاشت و
 رسید خان کہ سابق از قبول فوج اردی کارو پ استماع نمودہ
 بود و درینو لا کہ از اوراق واقع در بار عالم مدار ظاہر گشت
 کہ این معنی پسندیدہ در گاہ ہلا طین پناہ نیقما دہ موجب عتاب
 و خطاب گشتہ ب فوج اردی سر کار مزبور را فی گشت
 نواب مستغنی عن اللقباب فوج اردی ولایت کارو پ
 را بخان مذکور تفویض نمود و جمعی دیگر از امراد منصبہ اردو چہل
 کشتی جنگی و محمد بیگ نو کہ سر کار خود را کہ قبل ازین در
 گواہی فوج اردو بود با چہار صد سوار و دو صد پیادہ بہرا ہی خان
 مسالایہ تعیین نمود و بودن محمد بیگ را با جمیع نوکران خود
 و در منزل کشتی جنگی دیگر در تہانہ کبجلی مقرر ساخت و محمد خلیل
 منصبہ اردو را بخشید و واقعہ نویس گردانیدہ بمسلمانا مہمات این صوبہ
 را با وجود غلبہ امراض متضادہ کہ اگر ثقل الم یکی از انہا برا عظیم
 جنار دل را سیات افتادی از اندک اسک و انبساط ہباد

در شوال ۲۶ اگشتی. بعد از آن تکلیف مهیا کردن انتظامی داده بست
 و ششم شهر رجب از مقام پانز و یکشتی نشسته و کوچ
 بر کوچ روانه گشت. شش ماه مذکور به بری تله که سرد راه ولایت
 کوچ بهار است نزول فرمود و اولاد و وسایل را بهل شکر نیز بعد از
 پنج شش روز محاذی موضع مذکور رسید. از آب گذشتند
 و اسفند یار خان که همراه عسکر خان و راجه پسر در سر راه
 گهواره گمات و کوچ بهار نشسته بود آمده ملازمت نمود و درین سوا
 حرارت مغرط عارض ذات و الا صفات گشت و سعال
 شدت کرده منجر بسل شد و با بلغم ستمی از سرفه خون
 تیره محرق آمدن گرفت و در آخر بلغم بریم بندیل یافت و چون
 ضعف قوت گرفت قدرت بر قیام نماند و غش طاری شدن
 نمود حکیم ظهیر اردستانی از هوگلی بند رو حکیم میرزا احمد از
 نواحی اکبر نگر و حکیم شعیبا از جهانگیر نگر حسب الطلب
 رسیدند و بعد از ملاحظه نبض و مشاهده احوال حضار مجلس
 در اینصورت و اشارات گفتند که ذخیره موجزی که کفایت
 بر رفع مرض کند در خزانه طبیعت نماند. سعی در شفا و تلاش
 در نجات از قانون طبابت بیرون است مگر حکیم علی الاطلاق
 از دارالشفای * و اذامرضت فیهوشین * صحت دهد و مقدر

* و هو علي كل شي قد ير * عمر و و باره تقدیر کرده باشد و آن
 مستغنی عن الاللقاب را اصل امیل بغدادی نامند و اطبا بالبحار و
 اقتراح شوری بای خرج جنگ مسا و صباح می خوانند و چون پس
 از چند روز از تناول آن نیز ابادا متناع نمود حکیم ظهیر که بسبب
 همشهریت او با آن مستغنی عن الاللقاب اطبا می دیگر تبعیت
 قول و فعل او می نمودند غذا و دوا را در آن منحصرا در شیر بن
 ساخته صبح و شام یک بیاله از آن میداد و می گفت اگر در ناظمه
 و ماسکه قوتی باقی باشد و این شبر هضم شود دلیل بر صحت
 خواهد بود و الا اگر تشتت در طبیعت بهم رسد زود تر آن
 مستغنی عن الاللقاب از اللم مرض نجات یافته در استبسان
 عدم خواهد آسود آخر الامر شق ثانی که حکیم ظهیر گفته بود بظهور
 آمد و طرفه آنکه اگر چه مجموع حکما متفق بودند که دلمین دار علاج منحصرا
 در فصد بود اما در تشخیص مرض اختلاف کثیر داشتند
 معتقد حکیم کریم خود آن بود که مذکور شد و حکیم ظهیر می گفت از ابتدا
 کوفت دق ذوبانی عارض شده و در آخر بنجر بسل گشته و
 حکیم میرزا احمد می گفت استسقا و نفث الدم بهم رسید و حکیم
 شفیعابه استسقا و قرص شمس قایل بود و عوام و مردم
 آشام را گمان آن بود که راجه اشام بان زده یعنی سحر کرده

القصد نواب مستغنی عن الالقباب بعضی وصایا وریاب اعیان
 عبید و تغمیل و تکفین و از سال عظام به نجف اشرف
 علی شاکتہ التخبیہ و السلام و وقت بودن جمیع متمسکاتی که در ایران
 دارد به محمود بیگ بخشی بادشاهی که بشیو دُحق پرستی و
 راستی و صلاح و پرهیزگاری آراسته است فرمود و چون
 شدت بیماری و عدم قدرت بر سواری از توجه بجانب
 کوچ بهار مانع بود و از نزدیکان ولایت گذشتن و بدون
 تسخیر سجستان نگر رفتن را غیرت و حمیت رادع می کشت
 نواب مستغنی عن الالقباب در ابتدا محافه جهت خود ترتیب
 داده قصد آن داشت که هرگاه اندک خفتی در مرض و قوتی
 در مزاج برسد در محافه نشسته بکوح بهار روانه شود و چون روز
 بروز بل شب و روز مرض اشتداد و از دیادمی پذیرفت
 مقرر نمود که امارت پناه دلیرخان با جمیع مردم بادشاهی و
 پانصد سوار از نوکران نوابی بدان مهم متوجه گردد و تا در آمدن
 امارت پناه بآن ولایت و تسخیر شهر کوچ بهار خود در همین
 موضع متبکن باشد و عسکر خان و راجه هر دو نیز همراه امارت پناه
 باشند و پس از دو روز تنیر این رای داده عسکر خان
 و راجه هر دو را طلب فرموده و بعد از رسیدن آن دو عزیز

اطباءى صاحب تمیز معروضه شدند که چون هوای خضر پور
 بهتر از هوای بری تله است اگر بخضر پور تشریف ببرند امید آن
 هست که مرض رو بکمی نهد و طبیعت قوت گیرد و نواب مستغنی
 عن الالقاب فرمود که اکنون من در دست شما چون کودکی
 ام در جنگ قوا پهل و حوا فظ هر چه بصلاح حال من اصوب دانید
 بعمل آید و توجه جانب جها نگیر نگردد رضا جنبانید و شب
 بیست ششم شعبان عکرم خان را طلب فرمود و بهم
 کوچ بهار نامزد کرده و اکثری از امر او منصبه را بهر اهی
 ان مذکور تعیین نموده صبح همان شب در وقتی که آن
 مستغنی عن الالقاب را با چار پائی برداشته بکشتی
 در آوردند مرخص ساختند و سفینه مرکوبه خود بلکه کشتی حیات
 خویش را جانب خضر پور باب راند و تاریخ دویم شهر
 رمضان سنه ثلث و سبعین و الف بعد از ادای شهادتین
 و آنچه از لوازم دین است نیم گهری از روز چهارم شب
 مانده در دو گروهی خضر پور بالای کشتی سنادی * واللهم عود
 الی دار السلام * رالبیک اجابت گفته جان بجان افرین سپرد
 و سناد را ای بهشت تاریخ حادثه گشت * اللهم ارزقه
 شفاعه لنبی و آله و اعف عنه الما تم و زلاته * همان شب نفس

مخفوف برحمت کریم جرم بخشش را بخضرپور آورده در عمارتی
 که بنا بر قریب بوده آن عفران پناه بعد از توجه بهم اشام احد است
 شده بود گذاشته و روز دیگر امارت پناه دلیر خان و احتشام خان
 و دیگر اعز حاضر شده بعد از تفصیل و تکفین در عمارت مذکور
 بان اندیشه که جسدش یقیناً را حسب الوصیه بنجعت
 اشرف برند با مانت بخاک سپردند و همانند م که این ساخته
 روی داد و کلمه بنواب بخشیش الممالک محمد امین خان خلع
 المصدق ان مشمول رحمت یزدان مرقوم ساخته بد آن چو کسی
 روانه در گاه سلاطین پناه نمودند و احتشام خان بدستور سابق
 بضبط ملک و رای بهگو تید اسس بان نظام مهام مال و سایر
 مقصدیان اشغال بنده مات مرجوعه اشغال نمودند با امارت
 پناه دلیر خان و سیادت و اقبال آیات میر عبداللہ و اهل
 حرم محترم نواب مفترت ماب در خضرپور داخل اقامت افکنده
 منتظر قدم دیگر می نشستند *

* شعر *

* جهان چون کما نخانہ بی دلایت *

* کہ ہر لحظہ در قبضہ دیگر است *

* درین خانہ رفتن ز تہ پیر نیست *

* گرت ہاں برو از چون تیر نیست *

(۱۹۴) -

وتلك الايام نداء اولها بين الناس ويبقى وجه ربك ذو الجلال
والاكرام وما انا اختمت الكلام * بايتين عن كلام الملك
العلام وقد شرعت بتايفه رابع الصيام وفرغت من
ترتيبه عشرين سوال العظام وكان ذاك في
سنة ثلث وسبعين و الف من هجرة خيرا لانام
عليه والله الصلوة والسلام *

* تمام شد *

تاریخ ملک اشام

۱۲۶۵

بتاریخ یکم رجب سنه ابن کتاب در باده کلمه محله
بیتهاک خانه در مکان مشهور مدبر قدیم نمبر ۱۰۱
در چهاره خانه آفتاب عالمتاب طبع شد *